

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



۱۳۹۱

طاهرزاده، اصغر، ۱۳۳۰-

راز شادی امام حسین علیه السلام در قتلگاه / طاهرزاده، اصغر. - اصفهان: لب المیزان،

۱۳۸۹.

۱۲۸ ص.

ISBN: ۹۷۸-۹۶۴-۲۶۰۹-۲۸-۴

ص. [۱۲۳]-۱۲۶، همچنین به صورت زیرنویس.

۱- حسین بن علی علیه السلام، امام سوم، ۴-۶۱ ق. ۲- واقعه‌ی کربلا، ۶۱ ق.

۲۹۷/۹۵۳۴

BP۴۱ / ۵ / ط ۱۵ و ۲ ۱۳۸۹

۲۰۷۷۸۰۴

کتابخانه ملی ایران

راز شادی امام حسین علیه السلام در قتلگاه

اصغر طاهرزاده

چاپ: پردیس / معنوی

نوبت چاپ: اول

لیتوگرافی: شکبیا

تاریخ انتشار: ۱۳۸۹

حروف چین: گروه فرهنگی المیزان

قیمت: ۱۲۰۰ تومان

ویراستار: گروه فرهنگی المیزان

شمارگان: ۳۰۰۰ نسخه

صحافی: دی

طرح جلد: گروه فرهنگی المیزان

کلیه حقوق برای گروه المیزان محفوظ است

مراکز پخش:

تلفن: ۷۸۵۴۸۱۴ - ۳۱۱

۱- گروه فرهنگی المیزان

همراه: ۰۹۱۳۱۰۴۸۵۸۲

۲- دفتر انتشارات لب المیزان



..... راز شادی امام حسین علیه السلام در قتلگاه

- ۵۰ ..... راز عبادات شب عاشورا
- ۵۰ ..... رفع فاجعه‌ی امویان از جهان اسلام
- ۵۰ ..... نقشه‌ی معاویه در هدم اسلام
- ۵۰ ..... دستورالعملی از عالم غیب
- ۵۰ ..... آگاهی زینب علیها السلام از اصول برنامه
- ۵۰ ..... پاره کردن پرده‌ی نفاق امویان
- ۵۰ ..... حزب اُموی
- ۵۰ ..... شخصیت ابوسفیان و رهبری حزب اُموی
- ۵۰ ..... زمینه‌های حکومت معاویه
- ۵۰ ..... آفت خلط امویان با اهل سنت
- ۵۰ ..... جنگ نفاق جدید با انقلاب اسلامی
- ۵۰ ..... اولین نتیجه
- ۵۰ ..... جدایی فریب‌خوردگان از امویان
- ۵۰ ..... شکست بن‌بست
- ۵۰ ..... توقف تأثیرگذاری امویان
- ۵۰ ..... روم دیروز و غرب امروز
- ۵۰ ..... زیبایی‌های کربلا

### باسمه تعالی

در این نکته هیچ شکی نیست که کربلا تابلوی کاملی از زندگی دینی است تا انسان در هیچ شرایط و موانعی از سیر به سوی خدا باز نماند و از همه سخت‌تر شرایط و موانعی است که امویان در مقابل مسلمانان قرار دادند که عملاً در آن شرایط از اسلام جز قالبی باقی نمی‌ماند و تمام ارزش‌های الهی در ذیل ارزش‌های جاهلیت به حجاب می‌رفت و سبّ حضرت علی علیه السلام که نمونه‌ی کاملی از یک انسان معنوی بود، حکایتی است از روح کلی حاکمیت امویان که بناست به اسم اسلام بر مسلمانان حکومت کنند. در نظر بگیریید اگر حکومت حزب اموی ادامه می‌یافت و نقشه‌های معاویه به بار می‌نشست از اسلام چه چیزی باقی می‌ماند؟ مؤلف محترم سعی نموده با شواهد تاریخی جایگاه امویان را در تاریخ اسلام نشان دهد و روشن کند نهضت کربلا متوجه دفع خطر امویان از اسلام بود تا جهان اسلام را از فتنه‌ی آن حزب آزاد نماید و با

چنین توجهی به نهضت حضرت امام حسین علیه السلام، روح و رویه‌ای را کالبد شکافی می‌کند که همواره اسلام حقیقی را نشانه می‌رود و خواسته یا ناخواسته زمینه‌ی ضد ارزش شدن ارزش‌های حقیقی را پدید می‌آورد.

در این کتاب سعی شده دو موضوع مورد توجه خوانندگان محترم قرار گیرد؛ در موضوع اول علاوه بر بررسی زمینه‌هایی که منجر به شهادت امام حسین علیه السلام شد به این نکته می‌پردازد که باید چگونه آن زمینه‌ها را ارزیابی کرد تا امروز جامعه‌ی اسلامی گرفتار همان تفکراتی نشود که به اسم توسعه‌ی غربی زمینه‌ساز ضد ارزش شدن ارزش‌ها می‌گردد، و این که آن تفکر چه خصوصیتی دارد و چگونه باید از آن فاصله گرفت. موضوع دوم، توجه به روش حضرت سیدالشهداء علیه السلام است که حضرت چگونه توانستند جهان اسلام را از نقشه‌ی عظیم سرکرده امویان یعنی معاویه رهایی بخشند و راز این رهایی را چگونه باید جستجو کرد رازی که اصحاب حضرت متوجه آن شدند و به زیبایی تمام حضرت را یاری کردند، اما نه برای شهیدنشدن، بلکه برای تحقق زیباترین شهادت.



## باسمه تعالی

۱- مسلم «هر کس به هر مقامی رسید از کربلا رسید». اما آنچه بیش از همه مهم است چگونه دیدن کربلا است. اگر کربلا وطن عشق است و نوید جاودانگی و آموزش‌دهنده‌ی نه‌راسیدن از مرگ؛ در «چگونه دیدن کربلا» یک نگاه دیگر را نیز باید از یاد نبرد و آن؛ «چه شد که کار به قتل سلطان عشق یعنی حسین علیه السلام کشیده شد»؟

۲- در «چگونه دیدن کربلا»؛ یک وقت به حسین علیه السلام می‌نگریم که چگونه دل‌ها را تا اوج اُنس با خدا جلو می‌برد و در دریای اشک شوق وصل غرق می‌کند و یک وقت به یزیدیان می‌نگریم که چگونه حزب اموی خواستند اسلام را از حقیقت بیندازند و به نظاره‌ی غم‌های اهل‌البیت علیهم السلام می‌نشینیم که چه خون دل‌ها خوردند.

۳- در «چگونه دیدن کربلا»؛ یک وقت راه انسان را به سوی کعبه‌ی مقصود، در راه حسین علیه السلام می‌نگریم و یک وقت باید راه انحراف از اسلام

۱۰ ..... راز شادی امام حسین علیه السلام در قتلگاه

را در خون ریخته‌ی سیدالشهداء علیه السلام ریشه‌یابی نماییم تا کربلا را با دو چشم «جمال» و «جلال» دیده باشیم.

۴- در «چگونه دیدن کربلا»؛ هر چند ناخواسته، لحظه‌ای باید چشم از حسین علیه السلام برداشت و به لشکری چشم دوخت که سراسر ظلمات است و سعی نماییم جایگاه تاریخی آن لشکر را ریشه‌یابی کنیم و روح و روان آنان را کالبدشکافی نمود تا معلوم شود از کجا شروع کرده‌اند که هم‌اکنون در جبهه‌ی مقابله با حسین علیه السلام قرار دارند.

۵- در «چگونه دیدن کربلا»؛ باید به لبخندهای حسین علیه السلام در قتلگاه نیز چشم دوخت که چه خطر بزرگی را از سر اسلام عزیز به در برده است که این چنین در خون خود قهقهه می‌زند و صدای شکر خود را از این پیروزی به آسمان بلند کرده است؟

۶- در «چگونه دیدن کربلا»؛ اگر بصیرت فهم فاجعه‌ی امویان شناخته نشود که چه نقشه‌ها در سر داشتند، هرگز به فهم کربلای حسین علیه السلام نخواهیم رسید و در آن صورت به هیچ کجا نرسیده‌ایم.

۷- در «چگونه دیدن کربلا»؛ می‌توان فهمید چگونه در بازار عشق و شهادت می‌شود «خود» را بدهید و اسلام از دست‌رفته را بازستانید و به معجزه‌ی عشق ایمان بیاورید که در مسیر عشق، هرگز راه ادامه‌ی اسلام به بن‌بست نمی‌رسد، هر چند حزب پیچیده‌ی اموی مسیر آن را سدّ کند و لذا شناختن حیل‌های عظیم امویان ما را متوجه نقش عظیم حسین علیه السلام می‌نماید که راه حسین علیه السلام چگونه راهی است، راهی که هرگز امویان آن را نمی‌بینند و از آن سر در نمی‌آورند.

۸- در «چگونه دیدنِ کربلا»؛ اگر جایگاه مناجات‌های شب عاشورا درست دیده نشود، هرگز کربلا دیده نشده است و هرگز راز نشاط و امیدواری حسین علیه السلام در بعد از ظهر عاشورا فهمیده نخواهد شد و از حادثه کربلا که باید تا ابد جان ما را گرم نگه دارد محروم می‌شویم.

۹- در «چگونه دیدنِ کربلا»؛ وقتی برای تو محبوب‌ترین انسان‌ها، اصحاب کربلا خواهند بود که بفهمی چه می‌فهمیدند که این چنین مرگی را انتخاب کردند، و پروانه‌وار در کنار مولایشان پَر پَر شدند تا در شهادت مولایشان او را کمک کرده باشند و نه در حفظ کردن و ماندن آن حضرت. آیا عجیب‌تر از این می‌شود که یاران امام، امام را در تحقق بهترین شهادت یاری کنند؟ چه رازی در ماندگاری اسلام در این نوع مُردن یافتند؟

سعی کن کتاب را جهت یافتن چنین رازی ورق بزنی.



۱۰۰



﴿السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ وَ عَلَى الْأَرْوَاحِ الَّتِي حَلَّتْ بِفِنَائِكَ﴾

﴿عَلَيْكَ مِنِّي سَلَامُ اللَّهِ أَبَدًا مَا بَقِيَتْ وَ بَقِيَ اللَّيْلُ وَالنَّهَارُ﴾

سلام بر تو ای پدر بندگان خدا و سلام بر روح‌هایی که در کنار  
ساحت تو فرود آمدند، از طرف من سلام خدا برای همیشه بر تو باد، تا  
شب و روز برپاست.

به امید آن‌که از زیباترین صحنه‌ی تاریخ یعنی کربلا، بهره‌ای بگیریم  
که موجب بصیرت ما در دین و دنیایمان شود، در رابطه با ریشه‌ی  
به وجود آمدن جریان کربلا در آن برهه‌ی تاریخ نکاتی را عرض خواهیم  
کرد.

از اهمیت تأمل در واقعه‌ی کربلا همین بس که ائمه معصومین علیهم‌السلام به ما  
دستور داده‌اند هر حادثه‌ای که برایتان پیش می‌آید به کربلا وصل کنید تا  
واقعه‌ی کربلا یک لحظه از منظر ما پنهان نماند و از بصیرتی که در پی  
دارد محروم نگردیم. زیرا که کربلا یک حادثه اتفاقی نیست، بلکه  
فرهنگی است که برای شکوفایی حیات بشر توسط امامی معصوم تدوین

شده است. اگر خواستید حوادث زندگی، شما را نبلعد و روزمره‌گی‌ها عمر شما را لگدمال نکند و خیالات و اغراض دنیایی افق حیات شما را تیره و تار نگرداند، باید همواره کربلا را مدّ نظر داشته باشید تا هرگز از بهترین انتخاب‌ها در سخت‌ترین صحنه‌ها نه‌راسید.

حادثه‌ی کربلا آنچنان عمیق است که هرگز با یک یا چند جلسه باطن خود را نمی‌نمایاند و وسیع‌تر از آن است که بتوان مبانی عمیق و معارف دقیق را با سخنرانی و خطابه و وعظ مطرح کرد و انتظار داشت اهداف و مقام حماسه‌سازان کربلا روشن شود. زیرا گاهی موضوعات بلندتر از آن‌اند که الفاظ را توان توصیف آن باشد، چه رسد که بخواهیم در فضای خطابه آن موضوعات را مطرح کنیم، در حالی که آن حادثه از دسترس عقل‌ها بلندتر است.

موضوع کربلا این قدر بلند است که یا باید از آن چیزی نگفت و یا اگر بخواهید در فضای خطابه آن را توصیف کنید چیزی جز همین سخنان که مطرح است قابل ذکر نیست. آنقدر موضوع عمیق است که اگر باب آن را باز کنیم هر نکته‌ای از آن صدها نکته را به دنبال دارد و اگر هم باب موضوع باز نشود که همواره در همین سخنان اوّلیه باقی می‌مانیم. هر چند حادثه آنچنان لطیف است که در نگاه سطحی هم ناخودآگاه با باطن انسان‌ها گفتگو می‌کند.

با توجه به همین نکته است که بنده نیز به صورت سرفصل به بعضی نکات آن حادثه اشاره می‌کنم و تدبیر بیشتر را به عهده‌ی اهل تحقیق می‌گذارم.



دو موضوع را مورد نظر قرار می‌دهیم یکی این که «چه شد کربلا به وجود آمد و چرا کار به قتل امام حسین علیه السلام کشیده شد؟» و دیگر این که «چگونه کربلا را بنگریم که از دیدن حقیقت آن محروم نشویم.»

### علیه السلام

در مورد ریشه‌ی تاریخی کربلا و این که چه شد جریان‌ات صدر اسلام به حادثه کربلا منجر شد، از زبان امامان معصوم علیهم السلام و یا یاران و اطرافیان حضرت اباعبدالله علیه السلام نکاتی مطرح شده که موضوع را بسیار حساس می‌کند. از جمله این که: فردای روز عاشورا همه‌ی آن‌هایی که برای یزید خطرناک بودند کشته شدند، یک جوان مریض و نحیف مانده است به نام حضرت سجّاد علیه السلام که فکر می‌کردند تا فردا زنده نباشد و گرنه حضرت را هم شهید می‌کردند، و تعدادی زن و کودک خردسال. حال حضرت زینب علیها السلام بالای سر بدن تکه‌تکه شده‌ی برادرش قرار دارد جمله‌ای می‌گوید که در آن جمله جایگاه تاریخی کربلا مشخص می‌شود. خطاب به برادرش عرض می‌کند: «بِأَبِي، الْمَقْتُولُ بِيَوْمِ الْجُمُعَةِ، أَوِ الْاِثْنَيْنِ؟»<sup>۱</sup> پدرم فدایت، تو کشته‌ی روز جمعه‌ای یا روز دوشنبه؟

شهادت حضرت اباعبدالله علیه السلام روز جمعه دهم محرم سال ۶۱ هجری بوده است، ولی چرا حضرت زینب علیها السلام روز دوشنبه را به میان می‌آورند؟ حضرت امام رضا علیه السلام در مورد روز دوشنبه می‌فرماید: «... وَ يَوْمَ الْاِثْنَيْنِ

---

۱- مرحوم علامه میرزا ابوالفضل تهرانی در صفحه ۲۰۹ از کتاب «شفاء الصدور فی شرح زیارة العاشور» روایت را این‌طور نقل می‌کند که؛ «المقتول فی یوم الجمعة او الاثنین».

يَوْمٌ نَحْسُ قَبْضِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فِيهِ نَبِيُّهُ وَ مَا أُصِيبَ آلُ مُحَمَّدٍ إِلَّا فِي يَوْمٍ  
الْأَثْنَيْنِ فَتَشَأْمُنَا بِهِ وَ تَبْرَكَ بِهِ عَدُوْنَا وَ يَوْمٌ عَاشُورَاءُ قُتِلَ الْحُسَيْنُ صَلَوَاتُ  
اللَّهِ عَلَيْهِ»<sup>۲</sup>

دوشنبه روزی نحسی است که خدا در آن روز پیامبر خود را قبض  
روح کرد. آل محمد علیهم السلام دچار مصیبت نشدند مگر در روز دوشنبه. لذا ما  
آن را شوم می دانیم. ولی دشمنان ما به آن تبرک می جویند و روز عاشورا  
حسین » « به قتل رسید.

روز دوشنبه روز سقیفه است، روزی که مسیر اسلام از حاکمیت امامی  
معصوم به حاکم کردن انسانی غیر معصوم تغییر جهت داد. روز دوشنبه ۲۸  
صفر سال یازدهم هجری، پیامبر صلی الله علیه و آله رحلت می کنند، و غروب روز سه شنبه  
حضرت علیه السلام را به خاک می سپارند، در این مدت درست وقتی که پیامبر صلی الله علیه و آله  
توسط حضرت علی علیه السلام و سلمان و مقداد و اباذر و بعضی از صحابه، غسل  
و کفن می شوند، عده‌ای در سقیفه، ابابکر را به عنوان خلیفه پیامبر صلی الله علیه و آله  
انتخاب می کنند. حالا حضرت زینب علیها السلام بر سر جسد حضرت  
سیدالشهداء علیه السلام می فرمایند: «ای برادر تو کشته‌ی روز جمعه‌ای، یا کشته‌ی  
روز دوشنبه‌ای؟!» حضرت زینب علیها السلام با طرح این جمله می خواهند بگویند؛  
این شمشیرها نبود که در روز جمعه دهم محرم سال ۶۱ هجری امام  
حسین علیه السلام را شهید کرد، بلکه یک فکر و بینش بود که حضرت را به قتل  
رساند. یعنی اگر خواستید ببینید چه شد که کربلا به وجود آمد و امامی  
معصوم مورد تهاجم شمشیرها قرار گرفت، ببینید چه اندیشه‌ای

دست اندر کار حذف امیرالمومنین علیه السلام بوده است. اگر خواستید ببینید چرا کار به کشته شدن پسر پیامبر صلی الله علیه و آله کشیده شد، ببینید چه بینشی مقابل جریان غدیر ایستاد؟ در همین رابطه باید به تعبیر مقام معظم رهبری « بین مباحث علمی با مخالفت علنی فرق بگذاریم.<sup>۳</sup> ما در این بحث به ریشه‌های تاریخی واقعه کربلا می‌پردازیم بدون آن که بخواهیم آن را به شخصی خاص نسبت دهیم. زیرا آنچه موجب می‌شود ما از تکرار آن حادثه در آینده مصون بمانیم، عبور از فکری است که در سقیفه ظهور کرد.

آن شاعر در رابط بین آتش‌زدن خانه‌ی حضرت فاطمه علیها السلام و حمله به خیم امام حسین علیه السلام می‌گوید: «خیمه‌گاه کربلا را آتش از این جا زدند» پس اشاره به جریان سقیفه، اشاره به یک نوع فکر است، فکری که هیچ چیزی را مقدس نمی‌داند و برای خود چنین حقی قائل است که قداستی برای دختر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نیز قائل نباشد و لذا همین فکر در شکستن حریم شخصیت امامی معصوم آنقدر جلو می‌آید که او را در کربلا شهید می‌کند.

طبری نقل می‌کند که معاویه در جواب محمد بن ابابکر که به او اعتراض کرده بود چرا حرمت علی علیه السلام را نگه نمی‌داری، چنین می‌گوید: «در آن زمان پدر تو در میان ما بود، ما به فضل و برتری فرزند ابوطالب آگاه بودیم و بر خود لازم می‌دانستیم که حق او را رعایت کنیم، ولی بدان که پدر تو و عمر از نخستین کسانی بودند که حق علی را پایمال کردند و با او به مخالفت برخاستند، بنابراین اگر راهی که در پیش گرفته‌ایم، باطل

---

۳- سخنرانی مقام معظم رهبری در ۱۷ ربیع‌الاول ۱۴۳۰ قمری.

است، پدرت بنیانگذار آن بود و ما آن را ادامه داده‌ایم. اگر پدرت در گذشته آن گونه عمل نمی‌کرد، نه تنها ما با فرزند ابوطالب مخالفت نمی‌کردیم بلکه دستور وی را اطاعت می‌نمودیم ولی چون برخورد پدرت را با ایشان در آن زمان ملاحظه کردیم ما نیز به همان شیوه رفتار نمودیم.<sup>۴</sup> بنده در عین این که معتقدم معاویه از این طریق می‌خواهد ظلم‌های خود را توجیه کند و باید حساب عمر و ابابکر را از حساب معاویه و امویان جدا کرد، با این همه توجه دادن حضرت زینب علیها السلام به سقیفه نکته‌ای است تا ما از جایگاه تاریخی حادثه‌ها غفلت نکنیم.

باز در روایت داریم که زینب علیها السلام در کنار نعش برادر بزرگوارش عرضه داشت: «بِأَبِي مَنْ أَضْحَى عَسْكَرُهُ فِي يَوْمِ الْأَيْتَيْنِ نَهْبًا»؛<sup>۵</sup> پدرم فدای عزیزی که سپاهش در روز دوشنبه تار و مار شد. این بدین معنی است که در سقیفه جاده‌ای گشوده شد که امویان توانستند آرام‌آرام خود را در نظام تصمیم‌گیری وارد نمایند و عنصر نفاق در بدنه‌ی نظام اسلامی جا باز کند و حضرت سیدالشهداء علیه السلام کاری کردند که جهان اسلام متوجه وجود چنین نفاقی بشوند و لذا نباید نهضت عاشورا را تقابل امام حسین علیه السلام با اهل سنت دانست، بلکه تقابل اسلام است و نفاق و به همین جهت کلیه‌ی مسلمانان امام حسین علیه السلام را از خود می‌دانند.

۴ - مسعودی، مروج الذهب، ج ۲، ص ۱۱.

۵ - سیدبن طاوس، اللهوف علی قتلی الطفوف، ص ۱۳۳.

حرکات و سکنات اصحاب کربلا می‌فهماند که موضوع فاجعه‌ی کربلا در رابطه با یک نوع فکر پدید آمد، اگر آن فکر شناخته شد می‌توان در مراحل بعدی جامعه را از آن مصون داشت تا حرمت‌ها و قداست‌ها محفوظ بماند و حسین دیگری کشته نشود و کشتن امام حسین علیه السلام تقبیح گردد. و گرنه باز به صورت‌های دیگر مردم به فرهنگ اهل بیت علیهم السلام پشت می‌کنند و ناخواسته با فکر آن‌ها دشمنی می‌نمایند. اگر متوجه نباشیم بینشی در میدان بود که کار را تا آن‌جا کشید که مقدس‌ترین انسان روی زمین را به شهادت رساندند و احساس شرمساری هم نکردند، از واقعه‌ی کربلا استفاده‌ی لازم و عبرت کافی نگرفته‌ایم.

در زیارت عاشورا می‌خوانید: «اللَّهُمَّ خُصَّ أَنْتَ أَوَّلَ ظَالِمٍ بِاللَّعْنِ مِنِّي وَأَبْدَاءَ بِهِ أَوْلَاءَ ثُمَّ الثَّانِي وَالثَّلَاثِ وَالرَّابِعِ، اللَّهُمَّ الْعَنْ يُزِيدَ خَامِسًا» خدایا لعنت مرا مخصوص اولین کسی کن که پایه‌ی ظلم به این خاندان را گذاشت. و یزید را پنجمین ظالم قلمداد می‌کنید، زیرا متوجه‌اید یزید شروع‌کننده‌ی حادثه نیست. زیارت عاشورا که از امامی معصوم صادر شده، نظرها را به اصل آن تفکری می‌کشانند که با انسان‌های مقدس تاریخ مقابله کردند و یزید را به عنوان کارگزار آن فکر نام می‌برد. زیارت عاشورا را یک انسان معصوم به ما ارائه داده و نه یک گروه تند سیاسی و یا جناح رادیکال و گروه اپوزسیون، تا بگوییم یک عکس‌العمل سیاسی است، بلکه یک خط هدایت است تا با حادثه درست برخورد کنیم.

لازم است همین جا عرض کنم هرگز از زیارت عاشورا غافل نشوید. زیارت عاشورا ادب عزاداری صحیح و تحلیل درست از واقعه‌ی کربلا است. هر عزاداری معقولی که می‌توانید انجام دهید، ولی روشی را که معصوم به شما آموخته است فراموش نکنید. زیارت عاشورا نمی‌گذارد که تحلیل شما از کربلا منحرف گردد، هم‌چنان که نمی‌گذارد فرهنگ حیات‌بخش کربلا فراموش شود، زیرا بی‌ارتباط با فرهنگ کربلا، ما ملت‌ی پوسیده خواهیم شد، و لذا ارتباط صحیح با آن حادثه را در سخنان امامان معصوم علیهم السلام باید دنبال کرد.

### السلام

در زیارت عاشورا با همان بینشی که حضرت زینب علیها السلام در کربلا با حادثه برخورد کردند، لعنت را به سوی فرهنگی سوق می‌دهید که از حاکمیت انسان‌هایی معصوم غافل است و سقیفه یکی از جلوه‌های آن فرهنگ است که در مقابل غدیر به‌پا شد. نباید فکر کنیم که سیاست عدم اختلاف بین شیعه و سنی

به آن معنی است که نقش حزب اموی را در انحراف از اسلام فراموش کنیم و از آن جریان و فکری که بستر ظهور حزب اموی شد غافل گردیم، تا دوباره به همان ورطه‌ای از هلاکت سقوط کنیم که در صدر اسلام سقوط کردیم. ما معتقدیم برای حفظ اسلام مدیریت امام معصوم شرط است و غدیر محل طرح چنین موضوعی بود، حال در سقیفه به هر دلیلی از این موضوع مهم غفلت شد و ناخواسته نتیجه آن شد که

پس از پنجاه سال یزید بر سر کار آمد و حاکمیت جهان اسلام را تصاحب کرد و فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله یعنی امامی معصوم را به قتل رساند و فجیع ترین حادثه تاریخ را پدید آورد.

مسلم قصد خلیفه‌ی اول و دوم آن نبود که کار به حاکمیت یزید کشیده شود ولی مگر سنت خدا این است که ما هر طور خواستیم عمل کنیم و نتیجه‌ی مطابق عمل ما نباشد؟ در خبر داریم چون عمر بن خطاب به شام وارد شد و معاویه را دید گفت: «هَذَا كِسْرَى الْعَرَبِ»؛ این پادشاه

۶- ابن اثیر، أسدُ الغالب، ج ۴، ص ۴۳۴. در باره معاویه در کتب اهل سنت می‌توانید به ترجمه جلد ۱۵ کتاب شریف الغدیر مراجعه فرمایید، از جمله در آن کتاب هست که: براء بن عازب می‌گوید: ابوسفیان همراه معاویه آمد. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: خدایا آن جلویی و دنباله‌روش را لعنت کن. خدایا! آن چموشک را بگیر. پسر براء از پدرش - که این حدیث را نقل می‌کرده - می‌پرسد: چموشک کیست؟ جواب می‌دهد: معاویه (کتاب صفین ص ۲۴۴ - ترجمه الغدیر، ج ۱۹، ص ۲۱۸). احمد حنبلی در مسندش از ابن عباس آورده؛ در سفری همراه رسول خدا صلی الله علیه و آله بودیم، صدای دو نفر را شنید که آوازی می‌خواندند و به نوبت جواب هم را می‌دادند... پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: نگاه کنید ببینید این دو کیستند؟ عرض کردند: معاویه است و عمرو بن العاص، در این هنگام رسول خدا صلی الله علیه و آله دست به دعا برداشته فرمودند: خدایا! آن دو را نگوئسار گردان و در انداز به آتش دوزخ. (مسند احمد حنبلی، ج ۴، ص ۴۲۱ - ترجمه الغدیر، ج ۱۹، ص ۲۱۸).

حال حساب کنید حدیث سازان برای چنین معاویه‌ای ساخته‌اند که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «هر کس در حال دوستی ابابکر و عمر و عثمان و علی بمیرد و اعتراف نماید که آن ده نفر به بهشت می‌روند و بر معاویه درود و رحمت فرستد، بر خدا واجب خواهد آمد که به حسابش رسیدگی نماید». (تاریخ ابن کثیر، ج ۸، ص ۱۳۹).

از آن طرف از عبدالله بن عمر هست که «پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از راهی پست بالا آمد و ابوسفیان را که سواره بود و معاویه و برادرش همراه او بودند، یکی دهانه کفش بود و دیگر ستوران، چون به آن‌ها نظر افکند فرمود: «خدایا! دهانه کفش و ستوران و سوار را لعنت کن». از عبدالله بن عمر

عرب است. حاکی از آن که خلیفه‌ی دوم متوجه است خطرِ به سلطنت کشیدن خلافت از طریق معاویه می‌رود. ولی آیا توانستند کاری بکنند که کار به آنجا منجر نشود؟ وقتی ارزش امام معصوم یعنی علی علیه السلام با سایرین مساوی قلمداد شد، نتیجه آن می‌شود که همه‌ی قبایل حکومتِ بر جامعه مسلمین را حق خود می‌دانند، و لذا تفاوتی بین امام حسین علیه السلام و یزید در میان نمی‌ماند و از این زاویه باید سقیفه مورد نقادی قرار گیرد.

اگر روحیه‌ای که در سقیفه پیام غدیر را نادیده گرفت شناخته نشود، دوباره مقدسات به مسلخ می‌روند. روح و روحیه‌ای که نمی‌تواند بفهمد پروردگار عالم انسان‌هایی را جهت هدایت بشر مَنور به عصمت و طهارت کرده است، نه تنها چنین مقاماتی را نفی می‌کند، بلکه اساساً نسبت به چنین انسان‌هایی کینه‌ورزی می‌نماید، و این است آن خسارت بزرگی که در کربلا بروز کرد. لعن‌هایی که در زیارت عاشورا اظهار می‌شود، برای فاصله گرفتن از آن نوع تفکری است که جایگاه انسان‌های قدسی را در اداره امور جامعه انکار می‌کند، چه آن نوع تفکر در قبایل ظاهر شود، و چه در کشنده‌ی ناقه‌ی صالح علیه السلام و چه در قاتل حضرت یحیی علیه السلام و چه

می‌پرسند: تو خودت از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله شنیدی؟ گفت: «آری، اگر دروغ بگویم گوشم کرباد چنان که دیدگانم کور».) (کتاب صفین چاپ مصر، ص ۲۴۷- ترجمه الغدیر، ج ۱۹، ص ۲۱۷).

نصرین مزاحم در کتاب «صفین» از قول پیامبر صلی الله علیه و آله ثبت کرده «هرگاه معاویه را بر فراز منبر دیدید او را بکشید». ابوسعید خُدَری می‌گوید: این کار را نکردیم و رستگار نشدیم.

(تهذیب‌التهدیت، ج ۵، ص ۱۱۰- ترجمه الغدیر، ج ۱۹، ص ۲۲۵).



در قاتل امیرالمؤمنین علیه السلام، همه و همه یک وجه مشترک دارند و آن نفی قداست انسان های مقدس و معصوم است و کینه‌ورزی نسبت به آن‌ها.<sup>۷</sup>

وقتی مشکل اساسی بشر فهمیده شد و کربلا را به عنوان آینه‌ی نمایش چنین مشکلی نظاره کردیم، لعنت‌های مطرح شده در زیارت عاشورا، لعنت‌هایی از سر معرفت خواهد بود و موجب دست‌یابی به جایگاهی می‌شود که در طول تاریخ متوجه نقش انسان‌های معصوم بوده است و دیگر نه تنها انسان‌های معصوم را رقیب خود احساس نمی‌کنیم بلکه آن‌ها را هدیه‌ی الهی می‌دانیم که خداوند به ما نشان داده تا راه را گم نکنیم.

پیام حضرت سیدالشهداء علیه السلام و یاران آن حضرت در کربلا آن است تا انسان‌ها از خود بیرسند چرا اسلام آن‌طور که باید و شاید نتوانست نقش خود را ایفاء کند و کار جهان اسلام تا به آنجا کشیده شد که روبه‌روی پاک‌ترین انسان روزگار ایستادند؟ وقتی آن پیام درست دریافت شد همه‌ی آحاد جهان اسلام نسبت به سیری که پس از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله پیش آمد، به تأمل فرو می‌روند.

---

۷- شیخ طوسی، چهار نفر اولی را که در زیارت عاشورا مورد لعن قرار می‌گیرند، به این صورت معرفی کرده: نفر اول، قابیل یعنی اولین عامل برادرکشی تاریخ که بنیاد قتل در دنیا را نهاد و نفر دوم، عاقر قشر حضرت صالح علیه السلام است یعنی اولین کسی که آیت بزرگ الهی را نادیده گرفت و او را کُشت، و نفر سوم، قاتل حضرت یحیی علیه السلام یعنی کسی که جسارت یافت پیامبر خدا را به قتل برساند، و نفر چهارم، ابن ملجم قاتل امیرالمؤمنین علیه السلام است، اولین کسی که در اسلام دست به ترور وکلی الله زد. (قاضی نورالله شوشتی، مجالس المؤمنین، ص ۲۹۱).

اگر در باره‌ی طرز تفکر خلفای سه گانه یعنی ابابکر و عُمَر و عثمان مطالعه کنید می‌توان به این نتیجه رسید که خداوند حتماً انسان‌هایی بالاتر از آن افراد برای ادامه دین داری امت اسلام پروریده است. به عبارت دیگر کربلا می‌خواهد بگوید خداوند در غدیر چیزی بالاتر از آنچه در سقیفه به بشریت عرضه شد، برای بشریت آماده کرده بود، پس بیائید به راهی برگردید که از آن جدا شده‌اید.

با توجه به حرکات سه خلیفه‌ی اول می‌توان پذیرفت که آن‌ها اسلام را به عنوان بهترین نظام برای اداره‌ی جامعه پذیرفته و برای تحقق آن تلاش نموده‌اند و سعی دارند به سیره پیامبر خدا صلی الله علیه و آله عمل کنند. در تاریخ هست که عُمَر به عنوان خلیفه‌ی مسلمین بنا دارد بازدید از فلسطین بکند، او و غلامش هر دو با یک شتر راه افتادند. قرار گذاشتند یک منزل عُمَر شتر را سوار شود و غلام مهار شتر را بکشد، و یک منزل غلام سوار شتر شود و عُمَر مهار شتر را به دست گیرد. هر کدام هم یک کیسه‌ی خرما به عنوان توشه‌ی راه به کمر داشتند. از قضا وقتی به دروازه‌ی فلسطین رسیدند، موقعی بود که غلام سوار شتر بود. چون مردم استقبال کننده از خلیفه، قبلاً او را ندیده بودند و تصور کردند کسی که سوار شتر است همان خلیفه است. پیش آمدند و از غلام تجلیل کردند، تا بالاخره معلوم شد خلیفه آن دیگری است. بنابراین از نظر ساده‌زیستی نمی‌توان تفاوتی بین خلیفه‌ی اول و دوم و حضرت علی علیه السلام گذاشت و مطلب را به همین خلاصه کرد، بلکه باید توجه داشت مسئله‌ی حاکمیت امام معصوم دقیق‌تر از این‌ها است که کمال او را صرفاً در سادگی و عدالت اقتصادی دنبال کنیم.

باز در تاریخ داریم؛ ابابکر وقتی در مکه زندگی می کرد وضع مالی خوبی داشت و اکثر مالش را در مکه و مدینه و در جنگ احزاب خرج کرد و وقتی خلیفه شد یک بز و یک شتر و یک قطعه زمینی که جو و گندم در آن می کاشت، چیز دیگری نداشت. شب هنگام که خواست به خانه اش که در بیرون مدینه بود، برود، شخصی به او گفت: اجازه بدهید با شمع دنبال تان بیایم. او گریه کرد که امیرالمؤمنین شدم که با شمع بیت المال به خانه ام بروم! یعنی از نظر ظاهر مشکلی بین خلیفه اول و دوم و علی علیه السلام نبود که شما روی آن دست بگذارید و بگویید چون چنین کردند، کار به مقابله با فرزند پیامبر صلی الله علیه و آله کشید. بلکه مسئله اصلی این بود که: جایگاه اسلام را درست تشخیص نداده بودند، منکر اسلام نبودند، ولی افقی را که اسلام در نهایت دنبال می کرد، نمی شناختند. تصورشان آن بود که اسلام آمده است که امور دنیایی ما را سرو سامان بدهد و لذا هر جا فکر می کردند نظر اسلام برای امور کافی نیست، نظر خود را بر نظر اسلام ترجیح می دادند. یعنی به جای این که دست شان را به اسلام بدهند و بالا بروند، پای اسلام را گرفتند و پایین کشیدند. این نوع عمل کرد نسبت به اسلام کار را به بی اعتبار دانستن هر معنوی می کشاند، و موجب تقویت روحیه تقدس زدایی و بی رنگ کردن جنبه های قدسی دین می شود. تمام مطلبی که کار را به شهادت اباعبدالله علیه السلام کشاند در این طرز فکر اخیر نهفته است.

اسلام برای آبادانی دنیا و آخرت مسلمین است، یک وقت شما می‌گویید اسلام را می‌خواهیم تا هم عاقبت‌مان را نورانی کنیم و هم دنیای‌مان را به سامان برسانیم، این همان است که خداوند در قرآن به ما توصیه می‌فرماید که بگویید: «رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ»<sup>۸</sup>؛

به فرمایش قرآن عده‌ای از خدا فقط دنیا را می‌خواهند و می‌گویند: «رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا» خدایا فقط دنیا را به ما بده، خدا می‌فرماید: این‌ها در آخرت هیچ بهره‌ای ندارند «وَمَالُهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ خَلْقٍ»<sup>۹</sup> از حرکات و گفتار خلیفه‌ی اول و دوم بر می‌آید که متوجه باطن قدسی دستورات الهی نبودند، تصورشان آن بود که آن دستورات، یک مجموعه دستورات قراردادی است تا امور جامعه را به سرو سامان برساند و لذا اگر به نظرشان چیز دیگری می‌رسید که کارآیی بهتری داشت آن را عمل می‌کردند.

یک وقت انسان در عین توجه کامل به قیامت، در دنیا هم طبق دستورات دینی زندگی آسوده‌ای را برای خود تهیه می‌کند و بر این اساس به اسلام هم عمل می‌کند تا در حیات ابدی، معذب نباشد. ولی یک وقت اسلام را می‌خواهد که صرفاً دنیایش را تأمین کند، حالا هر جا اسلام مزاحم دنیایش شد - طبق این بینش - اسلام را کنار می‌گذارد. در حالی

۸ - سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۲۰۱.

۹ - سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۲۰۰.

که اگر با افق اصلاح قیامت به اسلام بنگریم باید وقتی بین اسلام و امیال ما تعارضی پیش آمد، آن امیال را زیر پا بگذاریم. در صدر اسلام بینشی که بر سر کار آمد و امیرالمؤمنین علیه السلام را حذف کرد این طور بود که هر جا زندگی دنیایی مردم با اسلام اصطکاک پیدا می کرد تحت عنوان «اجتهاد خلیفه» اسلام را کنار می گذاشت. خلیفه دوم بارها می گوید: «مُنْعَانِ كَانَتَا عَلَيَّ عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنَا أَنَهَى عَنْهُمَا وَأَعاقبُ عَلَيْهِمَا»<sup>۱۰</sup> دو متعه در زمان پیغمبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ حلال بود من حرام کردم و عامل به آن دو را کیفر می کنم. معنی این حرف این است که پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ هر چه کرد، کرد، و قرآن هر چه گفت، گفت، نظر ما این است که صلاح دنیای مردم همین است که ما می گوئیم. این طرز فکر چه بخواهیم چه نخواهیم جایگاه پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را از آن مقام قدسی که او رسول خدا است و حکم خدا را آورده، تنزل می دهد و او را در حدّ یک مصلح اجتماعی پائین می آورد، به طوری که هر کس دیگر هم می تواند در حدّ او باشد. در این نگاه جایگاهی برای امام حسین علیه السلام نمی ماند که حق داشته باشد یزید را نپذیرد و بخواهد حکم حق را بر مناسبات جامعه حاکم کند.<sup>۱۱</sup>

وقتی می گوئیم «اللَّهُمَّ الْعَنُ أَوَّلَ ظَالِمٍ ظَلَمَ حَقَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ» نظر می اندازیم به اولین کسانی که با نفی قداست نبی و نبوت، به مدیران

۱۰- علی رضا کهنسال، نهج الحق و کشف الصدق، ص ۲۸۱، تفسیر کبیر فخر رازی،

ضمن تفسیر آیه «فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ..»

۱۱- در رابطه با نقشه هایی که معاویه جهت هدم اسلام کشیده بود و شواهد تاریخی مربوط

به این امر در بحث بعدی این کتاب مواردی خدمت عزیزان ارائه خواهد شد.

حقیقی جامعه‌ی اسلامی یعنی اهل‌ال‌بیت علیهم السلام ظلم کردند و نگذاشتند آن‌ها آن‌طور که شایسته است جامعه را رهبری کنند. اگر معرفتی پشتوانه‌ی این لعنت نباشد نه تنها متوجه‌ی جایگاه تاریخی حادثه‌ی کربلا نمی‌شویم و نمی‌توانیم کربلا را درست تحلیل کنیم، بلکه ممکن است به جنگ فرقه‌ای گرفتار شویم. در حالی که بحث بر سر یک نوع تفکر است و نقد آن تفکر، و نه بحث بر سر فرد یا افراد، به همین جهت هم امیرالمومنین علیه السلام در خطبه ۱۶۲ نهج البلاغه وقتی یکی از افراد بنی‌اسد در مورد جریان غصب خلافت پس از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله از آن حضرت سؤال می‌کند، می‌فرماید: رها کن آن‌را، آنچه را باید به آن پردازای پسر ابی‌سفیان یعنی معاویه است که تلاش دارد از جریان سقیفه به نفع خود استفاده کند و حزب اموی را بر سرنوشته ملت اسلام حاکم کند.

در تاریخ داریم در زمان خلیفه‌ی دوم لشکر مشغول کشورگشایی بود و بازار جنگ گرم بود، وقت اذان شد، مؤذن در حین اذان گفت: «حَسْبُ عَلِيٍّ خَيْرُ الْعَمَلِ»؛ یعنی بشتابید به سوی نماز که بهترین عمل است. خلیفه حساب کرد اگر این شعار مورد توجه قرار گیرد ممکن است انگیزه جنگ و جهاد ضعیف شود. دستور داد آن قسمت را از اذان حذف کنند و به جای آن بگویند: «الصَّلَاةُ خَيْرٌ مِنَ النَّوْمِ». جمله‌ای که پیامبر صلی الله علیه و آله دستور داده بودند در اذان باشد، به دستور خلیفه‌ی دوم حذف شد!<sup>۱۲</sup> و این در حالی

---

۱۲ - قوشچی در شرح تجرید می‌گوید: عمر بالای منبر گفت: «إِيهَا النَّاسُ! ثَلَاثُ كُنَّ عَلِيٍّ عَهْدَ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَ أَنَا أَنَهُي عَنَّهُنَّ وَ أَحْرَمُهُنَّ وَ أَعَايِبُ عَلِيَّهِنَّ، مُتَعَةَ النَّسَاءِ وَ مُتَعَةَ الْحَجِّ وَ حَيٌّ عَلِيٍّ خَيْرُ الْعَمَلِ»؛ ای مردم سه چیز در زمان رسول‌الله بود که من آنها را نهی کرده و حرام

است که خداوند فرمود: «مَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمُ عَنْهُ فَانْتَهُوا وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ»؛<sup>۱۳</sup> هر آنچه را رسول خدا برای شما آورد بگیرید و از آنچه شما را بازداشت، دست بکشید، تقوای الهی پیشه کنید، به درستی که خداوند شدیدالعقاب است.

حرف این است که چرا چنین برخوردی با اسلام و سخنان پیامبر خدا صلی الله علیه و آله می کردند؟ عرض شد از حرکات و گفتارشان برمی آید که از نظر آن‌ها اسلام برای دنیا بود و هر جای اسلام با دنیا منطبق نبود باید کنار بگذارند، و این یک طرز فکر بود نه این که فقط شخص خلیفه دوم چنین بینشی داشت، بلکه جریانی که دست به دست هم داد و سقیفه را در مقابل غدیر به وجود آورد، دارای چنین طرز فکری بود.

خلیفه‌ی اول؛ خالد بن ولید را فرستاد تا با از دین برگشتگان برخورد کند، خالد مردان آن‌ها را در آغل‌های چارپایان گرد آورد و همه را آتش زد، عمر به ابابکر نسبت به کار خالد اعتراض کرد و گفت: آیا اجازه می‌دهی مردی، مردم را به گونه‌ی خدای بزرگ شکنجه کند؟ ابوبکر گفت: شمشیری را که خداوند بر روی دشمنان خویش برهنه ساخته در

---

می‌نمایم و هر کس به انجام آنها مبادرت نماید را عقوبت می‌کنم که عبارتند از «متعهی نساء» و «متعهی حج» و «گفتن حی علی خیر العمل» در اذان، (ترجمه‌ی الغدیر، ج ۱۲، ص ۷۹).

غلاف نخواهم کرد.<sup>۱۴</sup> در حالی که از قول پیامبر صلی الله علیه و آله هست که: «کیفردادن به آتش تنها در خور پروردگار است».<sup>۱۵</sup>

باز در تاریخ داریم؛ چون خبر کشتن مالک بن نویره به ابوبکر و عمر رسید، که خالد بن ولید، مالک بن نویره را کشت و همان شب با همسر او هم بستر شد. عمر به ابوبکر گفت: خالد با آن زن فحشاء نمود، تازینه اش بزن. ابوبکر گفت: نه! او در امر دین گرفتار لغزش شده است. عمر گفت: او مسلمانی را کشته او را بکش، ابوبکر گفت: نه! او در امر دین گرفتار لغزش شده، و من شمشیری را که در روی ایشان برهنه کرده در غلاف نمی کنم.<sup>۱۶</sup>

راستی به چه جرمی مالک بن نویره آن صحابی رسول خدا صلی الله علیه و آله، کشته شد؟ مگر پیامبر فرمود: هر مردی که گواهی به یگانگی خدا و رسالت من بدهد نباید خون او را ریخت، مگر یکی از سه کار را انجام دهد، کسی را بکشد، زنای محصنه کند، دین خود را رها کند.<sup>۱۷</sup>

کار آنچنان زشت بود که وقتی عمر با ابابکر روبه رو شد، در باره خالد به او گفت: «دشمن خدا بر مردی مسلمان ستم کرد، او را کشت و سپس بر زنش جهید»<sup>۱۸</sup>

---

۱۴ - الرياض النضرة، ج ۱، ص ۱۰۰ - ترجمه الغدير، ج ۱۳، ص ۳۰۹.

۱۵ - صحيح بخاری، ج ۴، ص ۳۲۵.

۱۶ - تاريخ الخميس، ج ۲، ص ۲۳۳ - ترجمه الغدير، ج ۱۳، ص ۲۳۰.

۱۷ - صحيح بخاری، ج ۱۰، ص ۶۳.

۱۸ - الغدير، ج ۱۳، ص ۳۱۶.



این فکر که نسبت به مجازات خالد بن ولید کوتاهی می کند، فکری است که دین را فقط برای دنیا می خواهد و نه برای نورانی شدن انسان و نه برای سعادت ابدی او. این تفکری بود که به عنوان تفکر غالب، برنامه ریزان سقیفه در صدر اسلام آن را پایه ریزی کردند و امویان توانستند میوه های آن را بچینند. نه تنها حضرت اباعبدالله علیه السلام را شهید کردند که هر مؤمنی که مقید به آداب الهی بود و آن ها را تأیید نمی کرد را به مسلخ فرستادند که از جمله ای آن ها حجر بن عدی بود که به دست معاویه شهید شد.

با غفلت از ارزش تقوا و پشت کردن به انسان های قدسی، به مرور روحیه ای به میدان آمد که با پاسداری از ارزش ها سر جنگ دارد و از هر حامل ارزشی که به بالاتر از دنیا فکر کند متنفر است.

روحیه ای که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را در همه ای ابعاد معصوم نداند در حرکات و گفتار خلیفه دوم می توان مشاهده کرد. کتاب صحیح مسلم نقل می کند که: پیامبر صلی الله علیه و آله در حال احتضار بودند، فرمودند: بیاید تا نوشته ای برای شما بنویسم که هرگز پس از این گمراه نشوید و کاغذ و قلم خواستند. تاریخ گواه است که عُمَر گفت: این فرد - اشاره به پیامبر صلی الله علیه و آله - هذیان می گوید.<sup>۱۹</sup> یعنی پیامبری را که قرآن درباره اش می فرماید: «مَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ»؛<sup>۲۰</sup> هرگز از روی میل خود سخن نمی گوید و هر چه می گوید حق است، خلیفه ی دوم در باره ی آن حضرت گفت: «إِنَّ الرَّجُلَ لَيَهْجُرُ»؛ این مرد

۱۹ - صحیح مسلم، ج ۵، ص ۷۵.

۲۰ - سوره ی نجم، آیه ی ۳.

هذیان می گوید. بعد ادامه می دهد و می گوید: «حَسْبُنَا كِتَابُ اللَّهِ»؛ کتاب خدا ما را کافی است. یعنی ما از پیغمبر صلی الله علیه و آله توصیه و راهنمایی نمی خواهیم. مگر کتاب خدا نمی گوید: باید از پیامبر صلی الله علیه و آله اطاعت کنید؟ می فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ...»؛<sup>۲۱</sup> ای مؤمنان خدا را اطاعت کنید و رسول و اولی الامر خود را نیز اطاعت نمایید... و یا مگر قرآن نمی فرماید: «أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَلَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ»؛<sup>۲۲</sup> ای پیامبر! ما قرآن را بر تو نازل کردیم تا برای مردم شرح و تبیین نمایی، تا تفکر کنند. پس چرا دستور پیامبر صلی الله علیه و آله نادیده گرفته می شود؟

با دقت بر این نکات است که می توان گفت در تفکری که از سقیفه شروع شد، قرآن وسیله ای برای امور دنیایی است و لذا آن جا که تصور می کنند قرآن جواب گوی امور دنیایی که آن ها برای خود تنظیم کرده اند نیست، دستورات آن رعایت نمی شود.

چنانچه ملاحظه می شود بحث در رابطه با اختلاف دو گروه به نام شیعه و سنی نیست، بحث بر سر دو نوع برخورد با قرآن و پیامبر صلی الله علیه و آله است، و موضوع مورد بحث یک مسئله معرفتی است و توجه به آثار و تبعات آن معرفت در سیر تاریخ دارد. اگر جامعه ی اسلامی این موضوعات را نشناسد

۲۱ - سوره ی نساء، آیه ی ۵۹.

۲۲ - سوره ی نحل، آیه ی ۴۴.

نمی‌تواند خطرات آینده را پیش‌بینی کند و از آن‌ها عبور نماید، عین این مشکلات ممکن است برای انقلاب اسلامی و نیروهای متدین آن پیش بیاید. باید فکر و بینشی را بشناسیم که در صدر اسلام علی علیه السلام را کنار گذاشت تا اولاً؛ خودمان در آن ورطه نیفتیم، ثانیاً؛ جریان‌هایی را که در دل جامعه شیعی همان‌طور فکر می‌کنند، بشناسیم تا انقلاب اسلامی را از گرفتار شدن در چنگال آن جریان‌ها حفظ نماییم.

بسیار پیش می‌آید که رفیق بنده و رفیق جنابعالی بدون آن که متوجه شود، تجزیه و تحلیلش از اسلام شبیه همان تفکری است که در سقیفه ظهور کرد و برداشتش از اسلام همان‌طوری است که نمی‌تواند غدیر را بپذیرد. غافل از این که آن طرز فکری که ابعاد الهی انسان را نمی‌شناسد و رابطه‌ی بین تشریح و تکوین را نمی‌فهمد و همه‌چیز را سیاسی بررسی می‌کند، کارش به گشتن مظاهر معنوی منجر می‌شود. باید در جریان شهادت حضرت سیدالشهداء علیه السلام به این موضوع فکر کرد که چرا پس از پنجاه سال از هجرت رسول خدا صلی الله علیه و آله عده‌ای از مسلمانان حاضر شدند دست به کشتن کسی بزنند که معتقدند رسول خدا صلی الله علیه و آله در مورد او و برادرش سفارش‌ها کرده و حضرت سیدالشهداء در مقابل لشکر عمر سعد فرمودند: «أَوْ لَمْ يَبْلُغْكُمْ مَا قَالَ رَسُولُ اللَّهِ لِي وَلِأَخِي هَذَانِ سَيِّدًا شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ»<sup>۲۳</sup> آیا به راستی سخن پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در مورد من و برادرم به شما بیان نرسیده است که فرمود: این دو؛ سید و سالار جوانان اهل بهشت‌اند؟ این‌طور نیست که منکر سخن حضرت سیدالشهداء علیه السلام بودند، مشکل آن

بود که در فرهنگی قرار داشتند که رعایت سخن رسول خدا صلی الله علیه و آله را مصلحت نمی‌دانستند، و این آن فرهنگی است که در سقیفه ظهور کرد. یک نوع فکر و فرهنگی در سقیفه ظاهر شد که معتقد است از اسلام استفاده کند ولی هر جا به نظر او اسلام جواب نداد با نظر خودش کار را ادامه دهد، زیرا معتقد است اسلام هم مثل هر چیزی کهنه می‌شود و دورانی دارد. این طرز فکر را در گفته خلیفه دوم به وضوح می‌توان دید، وقتی می‌گوید: «همان‌طور که یک شتر در طول عمرش حالات گوناگون توانایی و جوانی و ناتوانی و پیری دارد، اسلام همین‌طور است»<sup>۲۴</sup> از این جمله بر می‌آید که اسلام هم یک طرز فکر بشری است، مثل طرز فکر افلاطون و جان لاک که در عین قابل احترام بودن نمی‌توان تا ابد به آن مقید بود. حرفشان این است که اسلام مربوط به زمان پیامبر صلی الله علیه و آله بود، امروز باید خودمان با فکر خودمان به اسلام کمک کنیم.

آیا نباید تعجب کرد که چگونه به دینی که خالق هستی برای کل بشر آورده و فوق عالم است و شامل مرور زمان نمی‌شود، از این منظر نگاه می‌شود؟ چون فکر می‌کردند دین خدا هم یک پدیده مادی و عصری است و همان‌طور که ماده فرسایش پیدا می‌کند، آن هم فرسایش پیدا می‌کند! حال اگر امام حسین علیه السلام بخواهد جامعه را به زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله برگرداند و بگوید: «أَنْتِي لَمْ أَخْرُجْ أَشْرًا وَلَا بَطْرًا وَلَا مُفْسِدًا وَلَا ظَالِمًا وَ إِنَّمَا خَرَجْتُ لِطَلَبِ الْإِصْلَاحِ فِي أُمَّةِ جَدِّي صلی الله علیه و آله أُرِيدُ أَنْ أَمُرَ بِالْمَعْرُوفِ وَأَنْهَى

عَنْ الْمُنْكَرِ وَ أَسِيرِ بَسِيرَةَ جَدِّي وَ أَبِي عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ علیه السلام؛<sup>۲۵</sup> من برای سرکشی و عداوت و فساد کردن و ظلم نمودن خروج نکردم، بلکه؛ جز این نیست که من به منظور اصلاح در دین جدّم قیام نمودم، من در نظر دارم امر به معروف و نهی از منکر نمایم. من می‌خواهم مطابق سیره‌ی جدّم رسول خدا و پدرم علی بن ابی طالب» « رفتار نمایم. در منظر آن‌ها چنین فردی طغیان‌گر است و طبق عقل جامعه عمل نمی‌کند و می‌خواهد ما را به گذشته برگرداند.

!

پس اگر حضرت زینب علیها السلام یا سایر ائمه علیهم السلام جریان سیدالشهداء علیه السلام را به روز دوشنبه و رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سقیفه مرتبط می‌کنند برای آن است که ما را به تأمل و تفکری دعوت کنند که بتوان معضلات اجتماعی خود را به طور ریشه‌ای حل کنیم و به افکار و دیدگاه‌هایی که منجر به این مشکلات می‌شود نظر نماییم و بفهمیم تفکری که معنویت را به حاشیه می‌راند، هرچند با ظاهر اسلامی به میدان بیاید، در نهایت، با حقیقی‌ترین روش اصلاح امور که در امامی معصوم علیه السلام تجلی می‌یابد، به مقابله بر می‌خیزد. در ابتدا هیچ کس فکر نمی‌کرد با تفکری که در سقیفه ظهور کرد کار به قتل فرزند پیامبر بکشد، ولی چون پس از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله یادشان رفت که قرآن آمده است تا بشر را آسمانی کند غدیر فراموش شد و امام به شهادت رسید. آسمانی شدن بشر ممکن نیست مگر

این که کسی مدیریت جامعه را در دست بگیرد که به عنوان انسانی معصوم، با باطن قرآن مرتبط باشد، همان شخصیت‌هایی که ابتدا قرآن آن‌ها را به عنوان اهل بیت، عین عصمت و طهارت معرفی کرد<sup>۲۶</sup> و سپس فرمود: «إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ \* فِي كِتَابٍ مَّكْنُونٍ \* لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ»<sup>۲۷</sup> آن قرآن، قرآن بلندمرتبه‌ای است که در کتابی پنهان و دور از دسترس همه قرار دارد و هیچ کس نمی‌تواند با آن تماس پیدا کند مگر آن مطهرون و اهل عصمت و طهارت. وقتی مقصد اصلی قرآن فراموش شد هم سقیفه جای غدیر می‌نشیند و هم یزید جای حسین علیه السلام و هم امام در کربلا شهید می‌شوند.

افتخار ابدی بر آن‌هایی باد که بی سروصدا در آن غوغای سقیفه متوجّهی غدیر شدند و ما را وابسته به اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام نمودند. اکثر مسلمانان تحت تأثیر فضایی قرار گرفتند که اصحاب صحیفه<sup>۲۸</sup> در سقیفه پدید آوردند و لذا ابتدا تعداد شیعیان کم بود اما همین تعداد کم، به خوبی درک کردند که اهل سقیفه در نهایت کارشان به کجا خواهد کشید، و به همین جهت شیعه دامن ائمه علیهم السلام را گرفت.

---

۲۶ - سوره احزاب، آیه ۳۳.

۲۷ - سوره واقعه، آیات ۷۹-۷۷.

۲۸ - جریان صحیفه در بحار ج ۸ ص ۳۳ و شرح نهج البلاغه ابن‌ابی‌الحدید ج ۴ ص ۴۵۴

آمده، که پس از ماجرای غدیر خم گروهی به این نتیجه رسیدند پس از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله با تمام قدرت بر ضد حکومت علی علیه السلام مبارزه کنند و پیمان نامه‌ای با امضاء ۳۴ نفر تهیه و آن‌را به ابوعبیده جراح دادند مبنی بر این که محمد صلی الله علیه و آله رسالت خود را انجام داد و کسی را جانشین قرار نداد و اختیار حکومت را به عهده ملت گذارد تا رهبری ملت موروثی نشود...

مؤمن واقعی کسی است که به حقایق قدسی و معنوی عالم ایمان دارد و متوجه نقش فعال آن‌ها در تمام مناسبات بشری است. در مقابل چنین بینشی، آن بینشی که در عین پذیرش اسلام، معتقد به نقش فعال امور معنوی نیست، به انسان‌های قدسی و معنوی توجهی ندارد، و سقیفه بر همین اساس پایه‌گذاری شد، به طوری که کارگزاران آن معتقد نبودند برای امور جامعه نیازمند انسانی هستند که با عالم قدس و معنویت ارتباطی خاص دارد.

نظام سرمایه‌داری با تکیه بر لیبرال دموکراسی، گمان کرد با کار و تولید می‌تواند امور جامعه را سر و سامان دهد و جایی برای رهنمودهای انبیای الهی در مناسبات اقتصادی و اجتماعی قائل نبود و نه تنها معنویت را به چیزی نگرفت، بلکه روحیه‌ی کینه‌ورزی با امور معنوی را تقویت نمود و در نتیجه بشر را امروز با بحرانی این چنین سهمگین روبه‌رو کرد. همان بحرانی که جهان اسلام با حضور امویان با آن روبه‌رو شد، بحران مقابله با قداست‌ها که منجر به شهادت حضرت امام حسین علیه السلام شد. ریشه‌ی همه‌ی این بحران‌ها

در توجه بیشتر به زمین و غفلت از آسمان معنویت جستجو کرد، این روحیه در سقیفه به یک نحو ظاهر شد و در مارکسیم لنینیسم به نحوی دیگر و در لیبرال دموکراسی به صورتی دیگر.

در سقیفه هیچ کس منکر آن نبود که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده‌اند: «الْحَقُّ مَعَ عَلِيٍّ وَ عَلِيٌّ مَعَ الْحَقِّ»<sup>۲۹</sup> حق همواره با علی علیه السلام همراه است و

علی علیه السلام نیز همواره با حق است. این حدیث و امثال آن را همه از زبان پیامبر صلی الله علیه و آله شنیده بودند و در کتاب‌های خود نیز آن‌ها را آورده‌اند، منتها در سقیفه روحیه‌ای حاکم بود که تصور می‌کرد برای اداره جامعه به چیزی غیر از شریعت الهی احتیاج است و آن زرنگی‌های حاکمان است و باید گروهی بر سر کار آید که با اندیشه‌ی بشری جامعه را اداره کند و امور دیانت را برای امور شخصی بگذارد. این‌ها اعتراض‌های حضرت زهرا علیها السلام را به چیزی نگرفتند که فرمودند با این کار در امور دنیایی و آخرتی ناکام می‌شوید،<sup>۳۰</sup> و متأسفانه بعد از روبه‌رو شدن با ناکامی‌ها و بحران‌ها، باز هم آن‌طور که باید و شاید ریشه‌ی مشکل را تحلیل نکردند، تا آن‌که حضرت امام حسین علیه السلام در کربلا عمق فاجعه را نمایاند، و روشن کرد وقتی اصالت به منافع دنیایی داده شود بهترین انسان‌ها به مسلخ می‌روند و در نتیجه جامعه یک روز هم روی خوش به خود نخواهد دید، هم‌چنان که با غفلت از مرحوم مدرّس مردم ایران بیست سال گرفتار رضاخان شدند.

بینشی که در سقیفه حاکم است اگر به ایمان هم نظر دارد، آن ایمان را برای رونق اقتصاد می‌خواهد و پیشرفت اقتصادی مد نظر اوست و لذا اگر در جایی دستورات الهی با پیشرفت مد نظر او سازگاری نداشت، با اصالت دادن به پیشرفت، از کنار آن دستور رد می‌شود، چون در این بینش، صعود معنوی به خودی خود اصالت ندارد، بلکه معنویت را هم برای تأمین

---

۳۰ - خطبه‌ی حضرت فاطمه زهرا علیها السلام در مسجد مدینه.



دنیا می‌خواهد. چنین نگاهی به دین، آرام‌آرام نه تنها دین را به حاشیه می‌راند بلکه آن را مزاحم پیشرفت می‌بیند و یک نحوه بدبینی نسبت به آن پیدا می‌کند.

لازم است عزیزان توجه داشته باشند که با چه رویکردی باید به پیشرفت‌های اقتصادی چشم دوخت و با چه بینشی به آن‌ها پرداخت. به عنوان مثال اگر یک دولت با شعار تنش‌زدایی باب مذاکره با آمریکا را باز کند ولی اصالت را به فرهنگ غرب بدهد، تسلیم اهدافی می‌شود که آمریکا برایش ترسیم می‌کند. ولی اگر باب مذاکره با آمریکا را باز کند تا بدون آن که مرعوب فکر و فرهنگ غرب شود، حقوق ملت را از آن بگیرد، تسلیم اهداف آمریکا نمی‌شود و این دو، با دو رویکرد یک شعار می‌دهند ولی دو نتیجه به دنبال دارد. مثل رویکرد به خصوصی‌سازی و انداختن ثروت ملت در دست سرمایه‌داران و رویکرد به خصوصی‌سازی برای آن که مردم بگیرند، که با یک شعار دو رویکرد را دنبال می‌کنند.

مسلم هر اندازه که انسان‌ها مؤمن و متدین باشند به همان اندازه امور اقتصادی و اجتماعی آن‌ها در سامان بهتری است ولی این به آن معنی نیست که ایمان برای رونق اقتصاد است و در این راستا به اقتصاد اصالت دهیم.

ما را برای قیامت آفریده‌اند، چه بخواهیم و چه نخواهیم و لذا نباید همه‌ی همت خود را صرف امور دنیایی کنیم و گرنه هم دنیا را از دست می‌دهیم و هم منزل اصلی خود، یعنی قیامت را. پس وای اگر نسبت به

معنویات حساس نباشیم، وای اگر بخواهیم با اهداف دنیایی به مقصد برسیم، وای اگر الفاظ و شعارهایمان دینی باشد ولی در جهت دنیا و دنیاداری به کار روند. نتیجه‌اش این می‌شود که چیزی نمی‌گذرد یزید، امیرالمؤمنین جامعه‌ی اسلامی خواهد شد و متأسفانه همه به جز اهل‌البيت علیهم السلام تحمل کردند که یزید میمون‌باز مشروب خوار تحت تأثیر فرهنگ غرب آن زمان بیاید و سرنوشت جامعه اسلامی را به دست بگیرد.<sup>۳۱</sup> چون اهل دنیا جز دنیا نمی‌خواهند و یزید هم دنیای آن‌ها را تأمین می‌کرد و لذا هیچ‌کس صدایش در نیامد و متوجه‌ی عمق فاجعه‌ای که برای دنیا و آخرتشان در پیش بود نشدند<sup>۳۲</sup> می‌گویند آن‌ها حکومت می‌خواهند، ارزانی‌شان باد، ما هم در زیر سایه آن‌ها به امور دنیایمان می‌رسیم.

وقتی معتقد باشیم فلان مسئول اگر اعتقاد محکمی به اسلام و انقلاب ندارد، و اگر خانواده‌اش هم مقید به رعایت ظاهر اسلامی نیستند، چون خوب کار می‌کند پس باید به او نقش تعیین‌کننده داد و شرایط طوری شود که حرف آخر را او بزند، باید منتظر همان نتایجی بود که از طریق سقیفه به جامعه‌ی اسلامی رسید. در چنین شرایطی نه تنها نیروهای انقلابی حذف می‌شوند، بلکه کار به کشتن فرزندان معنوی انقلاب کشیده

---

۲۵- به پاورقی‌های صفحات ۲۶ تا ۳۰ از کتاب «کربلا مبارزه با پوچی‌ها» از همین مؤلف

رجوع فرمائید.

۳۲- امام حسین علیه السلام فرمودند: «عَلَى الْإِسْلَامِ السَّلَامُ إِذْ قَدْ بَلَيْتِ الْأُمَّةُ بِرَأْعِ مِنْ يَزِيدٍ» وقتی

امت اسلام به حاکمی چون یزید دچار شود باید با اسلام وداع نمود. (اللهوف علی قتلی الطفوف،

می شود، و ناخواسته زمینه برای پذیرش امثال رضاخان فراهم می شود. همین بینش است که در ابتدا چون جرئت نمی کند بگوید پیغمبر می خواهیم چه کنیم، می گوید: آخوند می خواهیم چه کنیم، ولی از حرکات آن ها روشن است که به نبوت اعتقاد ندارند و می خواهند زیر بار احکام الهی نروند و مخالفت با روحانیت را -

بها نه کرده اند و به تولید بی توحید دل سپرده اند.

خداوند وقتی می خواهد حضرت موسی علیه السلام را برای مقابله با فرعون مجهز و آماده کند می گوید: ای موسی قیامت آمدنی است... و مواظب باش اهل هوس تو را از آن منصرف نکنند و پیرو هوس آن ها نشوی که در آن حالت نابود خواهی شد؛ «فَلَا يَصُدُّكَ عَنْهَا مَنْ لَا يُؤْمِنُ بِهَا وَاتَّبَعَ هَوَاهُ فَتَرْدَى»<sup>۳۳</sup> یعنی در حین تلاش سیاسی اجتماعی، اگر از مقصد اصلی که همان قیامت و آماده شدن برای ابدیت است، باز بمانی نابود می شوی.

منزل اصلی هر کس، قیامت است. ما در زمین آمده ایم تا شایسته ی زندگی قیامتی شویم و دین هم برای قیامتی کردن ما آمده است، حال اگر فکری آمد که ما را به کلی از قیامت غافل نمود و تماماً متوجه دنیا کرد، این فکر، در تقابل با سعادت انسان است. تحت تأثیر چنین فکری آرام آرام احساس می کنید دیگر مؤمنان را دوست ندارید، دنیاداران را بیشتر دوست دارید و به نوع زندگی و برنامه های آن ها علاقه مند هستید. کم کم متدینین را مسخره خواهید کرد، نسبت به روحانیت بی توجه می شوید و می گوید: این ها نقش تولیدی ندارند، می گوید: ادیسون برق اختراع کرد، آخوند

چه کار می کند؟ در حالی که برق در عین این که می تواند وسیله ای جهت راحت کردن امور زندگی باشد ولی هرگز با برقی که ادیسون اختراع کرد، نمی توان زندگی زمینی را آسمانی نمود. پیامبران علیهم السلام آمدند زمینی ها را به ابدیت متصل گردانند و آن ها را به ساحتی فوق ساحت زمین دعوت نمایند. اگر ذهن و فکر جوانان ما را تولید بدون توحید اشغال کرد، دیگر گوششان نسبت به سخنان پیامبران علیهم السلام شنوا نیست تا بخواهند بر اساس دستورالعمل پیامبران الهی زندگی کنند. و اگر این راه ادامه یابد روح کلی جامعه به مسیری می رود که تحمل به قتل رساندن قدسی ترین انسان ها برایش آسان می شود. به همین جهت است که می توان گفت فرهنگی که در سقیفه پایه گذاری شد فرزند پیامبر صلی الله علیه و آله را در کربلا کشت. آن ها فکر نمی کردند، حرکت شان منجر به چنین فاجعه ای شود، ولی حضرت زینب علیها السلام به ما نشان دادند که کربلا از کجا پایه ریزی شد. همچنان که اصالت دادن به ارزش های غربی در صدر مشروطه، روح جامعه را به سمتی کشاند که شیخ فضل الله نوری را مانع اهداف خود دید و لذا تحمل شهادت او برای جامعه آسان شد. و پس از آن بود که پنجاه سال حکومت وابسته پهلوی پای گرفت.

دامن زدن به جو تولید بدون توحید، باعث می شود، دانشجوی رشته ی مهندسی و پزشکی گمان کند دروس معرفت دینی و اخلاق چیز اضافی است.<sup>۳۴</sup> آنقدر هویت دینی، که اصل و اساس هویت هر انسانی است،

---

۳۴ - این غیر از آن است که ما نیز معتقدیم متأسفانه دروس معارف اسلامی از نظر موضوع

و محتوا آن طور که باید و شاید ارائه نمی شود.

بی‌رنگ می‌شود که دانشجویان ما هویت خود را در تخصص خود جستجو می‌کنند و نه در ایمان و بندگی خود. لذا تعالی و حیات خود را در هر چه بیشتر فرو رفتن در تخصص می‌جویند. در حالی که رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «إِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِعَبْدٍ خَيْرًا فَقَهَّهُ فِي الدِّينِ»؛<sup>۳۵</sup> چون خداوند خیری را برای بنده‌ای اراده کند او را علاقمند به تعمق در دین می‌کند. چون سعادت اصلی انسان با آشنائی و معرفت هر چه بیشتر به دین، تأمین می‌شود.

وقتی روحیه‌ی مطرح‌شده در سقیفه را به کمک توجه‌دادن حضرت زینب علیها السلام و حضرت رضا علیه السلام شناختیم،<sup>۳۶</sup> می‌توانیم موقعیت تاریخی حضرت اباعبدالله علیه السلام را درست درک کنیم و تحلیل صحیحی از نهضت آن حضرت داشته باشیم.

اباعبدالله علیه السلام فکر و فرهنگ دنیاپرستی را رسوا کردند. وقتی پس از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله عده‌ای به اسم دین بر رأس جامعه قرار گرفتند ولی از اسلام صرفاً اداره‌ی امور دنیایی‌شان را می‌فهمیدند، در نهایت کار به حاکمیت یزید ميمون بازِ غرب‌زده می‌کشد و اباعبدالله علیه السلام را به عنوان کسی که بر امیرالمؤمنین جهان اسلام خروج کرده به قتل

---

۳۵ - بحار الأنوار، ج ۱، ص ۲۱۷.

۳۶ - روایات مربوط به حضرت امام رضا علیه السلام در موضوع سقیفه و عاشورا، در ابتدای بحث

می‌رسانند و شهر را چراغانی می‌کنند، چون در بینشی که سقیفه به آن دامن زد، یزید خودی قلمداد می‌شود و پسر پیامبر صلی الله علیه و آله خارجی و غیر خودی قلمداد می‌گردد.

همچنان که قبلاً عرض کردم حضرت اباعبدالله علیه السلام در بدو خروج از مدینه نامه‌ای که به محمد حنفیه می‌نویسند و می‌گویند: «أَنْتَى لَمْ أَخْرُجْ أَشْرًا وَلَا بَطْرًا وَلَا مُفْسِدًا وَلَا ظَالِمًا وَإِنَّمَا خَرَجْتُ لِطَلَبِ الْأَصْلَاحِ فِي أُمَّةٍ جَدَّتْ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أُرِيدُ أَنْ أَمُرَ بِالْمَعْرُوفِ وَأَنْهَى عَنِ الْمُنْكَرِ وَأَسِيرَ بِسِيرَةِ جَدَّتِي وَأَبِي عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ»؛<sup>۳۷</sup> من برای سرکشی و عداوت و فساد کردن و ظلم نمودن خروج نکردم، بلکه؛ جز این نیست که من به منظور اصلاح در دین جدّم قیام نمودم، من در نظر دارم امر به معروف و نهی از منکر نمایم. من می‌خواهم مطابق سیره‌ی جدّم رسول خدا و پدرم علی بن ابی طالب» « رفتار نمایم.

حضرت با این که فلسفه‌ی قیام خود را امر به معروف و نهی از منکر اعلام می‌کنند و می‌فرمایند می‌خواهم سنّت جدّم را احیاء کنم، باز عده‌ای از مذهبی‌های آن زمان به او نصیحت می‌کنند که از این کار منصرف شو.<sup>۳۸</sup> چون در آن شرایط حساسیت جامعه بر روی اصل دیانت کم شده و امور فرعی بیشتر در زندگی‌ها عمده گشته بود.

علامه طباطبائی « در کتاب «معنویت تشیع» می‌فرماید: در ده سال که امام حسین علیه السلام بعد از شهادت امام حسن علیه السلام در مدینه بودند

۳۷ - بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۳۲۹.

۳۸ - به نوشتار «کربلا در سطوح مختلف تحلیل» از همین مؤلف رجوع شود.

آنقدر شرایط سخت شده بود که کسی به ایشان رجوع نمی کرد تا مسائل فقهی خود را بپرسد و لذا از امام حسین علیه السلام حدیث فقهی باقی نمانده است. این بدین معنی است که امویان شرایط فرهنگی جامعه را طوری قبضه کرده بودند که همه، همه کاره‌اند و امام هیچ کاره، و مؤمنین واقعی و در رأس آن‌ها امام حسین علیه السلام هیچ نقش فرهنگی در جامعه نداشته‌اند و در انزوای کامل بودند، هر بی سر و پای به عنوان کارشناس و متخصص اسلام حق نظر داشت مگر فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله با آن همه تأکیدی که رسول خدا صلی الله علیه و آله نسبت به آن‌ها کردند.

با توجه به نکته‌ی فوق؛ حال بینید نهضت ابا عبدالله علیه السلام چگونه جهت کلی جامعه اسلامی را تغییر داد، به طوری که چیزی نمی گذرد، چهار هزار دانشمند از سراسر جهان اسلام پای درس امام صادق علیه السلام حاضر می شوند. چون با شهادت امام حسین علیه السلام جهان اسلام متوجه شد با حذف اهل البیت علیهم السلام کارش به کجا کشید، در اثر همین رجوع همگانی بود که بنی عباس توانستند با شعار برگشت به اهل البیت پیامبر صلی الله علیه و آله بنی امیه را از صحنه بیرون کنند. به همین جهت باید گفت: اسلام را کربلا نگه داشته است چون کربلا حامل یک فکر و بینش بود، کربلا یک خاطره نبود بلکه نمایش عمق فاجعه‌ای بود که جامعه مسلمین بدان گرفتار شده بود و به همین جهت اولین اعتراض‌ها از دربار عبیدالله و یزید شروع شد.<sup>۳۹</sup>

---

۳۹ - عثمان برادر عبیدالله بن زیاد گفت: دوست داشتم همه فرزندان زیاد تا قیامت ذلیل

باشند و حسین بن علی کشته نشود. (طبری، ج ۴، ص ۳۷۵ و حماسه حسینی، ج ۳، ص ۲۱۶)

مرجانه، مادر ابن زیاد به پسرش گفت: «یا حَبِیْب! قَتَلْتَ ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ، وَاللَّهِ لَا تَرَى الْجَنَّةَ أَبَدًا!» (تذکره سبط، ص ۲۵۹) ای حبیب؛ فرزند رسول خدا را کشتی؟ به خدا سوگند هرگز بهشت را نخواهی دید.

پس از شهادت حسین علیه السلام ابن زیاد در مسجد کوفه منبر رفت و گفت: «الْحَمْدُ لِلَّهِ أَظْهَرَ الْحَقِّ وَأَهْلَهُ وَنَصَرَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ يَزِيدَ وَحَزَبَهُ، وَقَتَلَ الْكَذَّابَ ابْنَ الْكَذَّابِ الْحُسَيْنَ وَشِيعَتَهُ»؛ حمد خدا را که حق را و اهل حق را پشتیبانی کرد و امیرالمؤمنین یزید و گروه او را یاری رساند، و دروغگوی، پسر دروغگو یعنی حسین و یارانش را به قتل رساند. که در این جا «عبدالله بن عقیق از دی غامدی» با چشم‌های نابینا، به پا می‌خیزد و می‌گوید: «پسر مرجانه! دروغگوی پسر دروغگو، تویی و پدرت و کسی که تو را به حکومت عراق فرستاده است»، عاقبت هم به دستور عبیدالله کشته می‌شود ولی اجازه نداد عبیدالله جو جامعه را به نفع امویان تغییر دهد. (الإرشاد فی معرفه حجج الله علی العباد، ج ۲، ص ۱۱۷)

یحیی بن الحکم، برادر مروان، در دربار یزید گفت: بین شما و پیامبر خدا در روز قیامت جدایی افتاد، من دیگر در هیچ کاری با شما شرکت نمی‌کنم. (طبری، ج ۵، ص ۳۵۹ و حماسه حسینی، ج ۳، ص ۳۵۲)

هند زن یزید وقتی خبر شهادت امام حسین علیه السلام را شنید، خود را در لباس مخصوص مستور کرد و از اندورن به مجلس مردان آمد و گفت: آیا این سر حسین فرزند فاطمه است؟! یزید به او گفت: تو برای او گریه و عزاداری کن، خدا بکشد ابن زیاد را که در کشتن او تعجیل کرد. (طبری، ج ۳، ص ۳۵۴)

پسر یزید خود را از خلافت خلع کرد و بر یزید و معاویه لعنت فرستاد و حق را به جانب حسین و علی» « داد  
و از همه مهم‌تر؛ نتیجه کربلا این بود که پرده‌ی نفاق حاکمان دریده شد و حساب سلطنت از دین جدا گشت.

امام علیه السلام در روز عاشورا فرمود: «إِنَّهُمُ اللَّهُ إِنِّي لَأَرْجُو أَنْ يُكْرِمَنِي رَبِّي بِالشَّهَادَةِ بِهَوَانِكُمْ ثُمَّ يَنْتَقِمَ لِي مِنْكُمْ مَنْ حَيْثُ لَا تَشْعُرُونَ.» (مقتل خواری، ج ۲، ص ۳۲. بحار الأنوار، ج ۴۵، ص ۵۲) به خدا قسم من امیدوارم که پروردگارم مرا به وسیله‌ی شهادت گرامی بدارد و انتقام مرا از شما از طریقی که ندانید بگیرد.



امروز هم باید پیام کربلا را بگیریم و با آن زندگی کنیم، و متوجه شویم اگر اصالت را به چیزی جز ایمان دادیم دیر یا زود بهترین چهره‌های معنوی خود را به مسلخ می‌کشانیم. از خداوند عاجزانه تقاضا مندم به حقیقت حسین علیه السلام و یاران او ما را متوجه عبرت‌هایی بگرداند که باید از کربلا برای زندگی امروز خود به دست آوریم.

از خود پرسیم آیا ما باید زندگی‌مان را از دستورات وحی الهی بگیریم که صاحب هستی توسط پیامبرش صلی الله علیه و آله به ما رسانده است، یا زندگی‌مان را بر اساس عقل بنده و جناب‌عالی و فلان کارشناس و فلان تکنسین و فلان متخصص و روان‌شناس تنظیم کنیم؟ آیا این کار منطقی است که جز به برنامه‌ی خالق هستی، به برنامه‌ی دیگری اعتماد کنیم؟ بعضی‌ها گفته‌اند که راجع به قیامت برای کودکان و جوانان چیزی نگوئید، چون از نظر روان‌شناسی خوب نیست. این حرف چه اندازه قابل اعتماد است؟ ائمه دین علیهم السلام به ما فرموده‌اند: «إِنَّمَا قَلْبُ الْأَحَدِثِ كَالْأَرْضِ

پس از شهادت امام حسین علیه السلام، تا دوازده سال - دیگر بنی‌امیه به جای حمله در حالت دفاع قرار گرفتند، و این اول سقوط یک حکومت است - نهضت‌ها و خونریزی‌ها ادامه یافت و پس از آن همان خانه‌ای که در زمان حسین علیه السلام کسی در آن را نمی‌زد، با مختصر آرامشی که در زمان امام پنجم علیه السلام به‌وجود آمد، مسلمانان از اطراف و اکناف مانند سیل به همان خانه رجوع کردند و پس از آن؛ روز به روز به آمار شیعیان اهل‌البیت علیهم السلام افزوده و حقانیت و نورانیتشان در هر گوشه از جهان اسلام نمایان شد، حقانیتی توأم با مظلومیت، و این واقع‌بینی امام حسین علیه السلام را روشن می‌کند.

الْخَالِيَةَ مَا أُلْقِيَ فِيهَا مِنْ شَيْءٍ قَبْلَتْهُ»؛<sup>۴۰</sup> قلب جوان مانند زمین خالی است که هر بذری در آن افشاندۀ شود قبول نماید. لذا طبق دستورات ائمه‌ی دین علیهم السلام باید از همان کودکی از قیامت برای آن‌ها سخن گفته شود تا میل‌ها و هوس‌هایشان را بتوانند کنترل کنند، قرآن می‌فرماید: «إِنَّ الْأَذِينَ يَضِلُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ بِمَا نَسُوا يَوْمَ الْحِسَابِ»؛<sup>۴۱</sup> کسانی که به خاطر فراموش کردن روز حساب، از راه خدا گمراه شوند عذاب شدیدی دارند. حالا آن آقای به اصطلاح کارشناس بگویند از قیامت برای کودکان و جوانان سخن نگوئید. این به همان معنی است که فرهنگ سقیفه را جایگزین فرهنگ غدیر بکنیم و انتهای کار بسیار دردناک خواهد بود. حرفی را که آن به اصطلاح کارشناس در حال حاضر می‌زند ما نمی‌دانیم ده سال دیگر چه نتیجه‌ای می‌دهد. وقتی نتیجه‌ی ده سال دیگر آن پیشنهاد معلوم نیست آیا می‌توان عمر خود را بر روی آن حرف‌ها گذارد؟ باید از این گونه افراد پرسید ما باید حرف امثال شما را در این امور که مربوط به آینده اساسی زندگی است بپذیریم یا حرف صاحب هستی را؟ آیا بنده می‌توانم در مسائل اصلی زندگی حرف‌های تجربه نشده‌ی فلان متخصص روانشناس را بپذیرم یا حرف خدا را؟ مگر احاطه انسان‌ها آنقدر هست که به همه‌ی ابعاد انسان‌ها اشراف داشته باشند تا بتوان بر اساس نظر آن‌ها زندگی را شکل داد؟

۴۰ - «كشف المحجة لثمره المهجة»، سيد ابن طاووس، ص ۲۲۳.

۴۱ - سوره‌ی صاد، آیه‌ی ۲۶.

خلیفه‌ی اول چون بر کرسی خلافت نشست گفت: «در اتخاذ تصمیمات، پیامبر از وحی کمک می‌گرفت، حالا که پیامبر رحلت کرد و وحی منقطع شد ما ناگزیریم به اجتهاد خودمان عمل کنیم.»<sup>۴۲</sup> ابتدا معلوم نبود منظور خلیفه از این که می‌گوید: «من به اجتهاد خود عمل می‌کنم» چیست، شاید تصور می‌شد همان‌طور که مجتهدین امامیه در حال حاضر اجتهاد می‌کنند و سعی می‌نمایند حکم خدا را از متون دینی استخراج کنند، او هم چنین قصدی دارد. ولی مدتی که گذشت، ملاحظه کردند منظور خلیفه آن است که در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله آن طور مصلحت بود، و امروزه به اجتهاد من چیز دیگری مصلحت است. بنا به فرمایش علامه طباطبائی<sup>۴۳</sup> «این موضوع، مقام خلافت را درست هم‌تراز مقام نبوت و رسالت قرار داد و به موجب آن که نبی اکرم صلی الله علیه و آله مصدر احکام و قوانین شریعت اسلام و اداره کننده جامعه اسلامی بود، خلیفه مسلمین، همان مصدریت احکام و قوانین و ولایت امور مسلمین را داشت.»<sup>۴۳</sup> با این تفاوت که پیامبر صلی الله علیه و آله در متن احکام الهی، حق کمترین تصرف را نداشت ولی مقام خلافت به بهانه‌ی صلاح جامعه‌ی اسلامی هم در متن احکام و هم در اداره‌ی مسلمین هرگونه تصرفی صلاح می‌دید اعمال می‌کرد، که موارد تخلف از احکام الهی به بهانه‌ی مصلحت وقت در دوران خلفای سه‌گانه علیهم السلام مآشاء الله است. و مرحوم علامه امینی<sup>۴۴</sup> «در الغدير

۴۲ - علامه طباطبائی<sup>۴۳</sup> «معنویت تشیع، ص ۳۴.

۴۳ - همان، ص ۳۶.

به عنوان نمونه، وقتی غلام مغیره بن شعبه دوم را به قتل رساند، پسر خلیفه، هرمان را که شاهزاده تازه مسلمان ایرانی بود بدون هیچ دلیل منطقی به صرف این که ابولؤلؤ نیز ایرانی بوده، به قتل رساند. عثمان یعنی خلیفه سوم از قصاص قاتل هرمان سرباز زد و گفت: «دیروز پدرش را کشته‌اند، نمی‌توانم امروز خودش را بکشم.»<sup>۴۴</sup>

این بینش که بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله به صحنه آمد و نظر خلیفه را بر اجرای احکام و قوانین الهی مقدم داشت، منجر شد که کار به قتل امام حسین علیه السلام بینجامد، چون در چنین بینشی قداستی برای احکام الهی نمی‌ماند تا احترامی برای حاملان واقعی احکام الهی بماند و مردم نیازمند باشند به قرآن شناسان واقعی رجوع کنند.

جریان خلافت رسول خدا صلی الله علیه و آله آنچه‌ان منحرف شد که حتی ابابکر در آخر عمر ابراز پشیمانی می‌کند.<sup>۴۵</sup>

آیا امام حسین علیه السلام در کربلا به عنوان یک نفر شهید شد و یا شهادت او جهت به نمایش گذاردن آثار اراده‌ای بود که پس از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله بدون آن که بداند، برای شکستن قامت اسلام خود را مجهز کرد؟ فرهنگی که رو در روی امام ایستاد و امام را شهید کرد به کلی از پذیرفتن مقامی که آن مقام، قلبش حامل قرآن باشد سرباز زده بود و این فرهنگ

---

۴۴ - همان، ص ۳۸.

۴۵ - تاریخ طبری، ج ۴، ص ۵۲ - الغدیر، ج ۱۴، ص ۲.

در سقیفه پایه گذاری شد. در سقیفه از این موضوع غفلت شد که برای ادامه‌ی دین نیاز به انسان کاملی است که سرپای وجودش را دین فرا گرفته باشد، از خود نپرسیده بودند مگر تداوم دین در جامعه، بدون حضور نمونه‌ی کامل دین‌داری ممکن است؟ آنقدر مشغول سیاسی‌کاری و قبیل‌بازی خود بودند که نمی‌دانستند قرآن نمونه‌های کامل دینداری را معرفی کرده و حجت را برای شناخت امام بر همه تمام کرده است. آیا قرآن نفرمود: «أَنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ، يُطَهِّرَكُم تَطْهِيرًا...»<sup>۴۶</sup>؛ همانا خداوند اراده کرده که از شما اهل‌البیت هرگونه آلودگی را پاک گرداند و شما را به طهارت مخصوصی برساند. آیا خداوند از این طریق ذهن‌ها را متوجه کسانی که در مقام عصمت و طهارتند نمود، کسانی که اگر محل رجوع مردم قرار گیرند جامعه را از هر گونه اشتباه نجات می‌دهند و به سوی سعادت رهنمون می‌کنند؟ آیا مگر نه این که در جامعه‌ی اسلامی همواره باید اسلامی حاکم باشد که توسط امامی معصوم تبیین شود و هرگز نباید به بهانه‌ی این که تولیدمان عقب می‌افتد و یا اقتصادمان ضعیف می‌شود، حساسیت‌مان نسبت به فرهنگ امام معصوم کم شود. و از صراط مستقیم فاصله بگیریم!

در صدر اسلام حساسیت نسبت به حاکمیت امام معصوم ضعیف شد. اکثراً قبول داشتند علی علیه السلام حق است ولی کوتاه آمدن از حاکمیت آن حضرت را چیز خطرناکی نمی‌دانستند، و از این نکته غفلت شد که وقتی نسبت به حق کوتاه آمدیم عملاً باطل را پذیرفته‌ایم و مسلم با باطل،

هیچ کس به هیچ نتیجه‌ای نخواهد رسید، چیزی که پس از هزار و چهارصدسال جامعه اسلامی هنوز به آن گرفتار است و به همین جهت از اسلام بهره‌ی لازم را نمی‌برد.

به حاکمیت غیر امام معصوم دل خوش کردند و از فاجعه‌ای که با عدم حاکمیت امامت در کالبد جامعه‌ی اسلام رخنه کرد غافل شدند، جامعه گرفتار عمل‌زدگی و کمیت‌گرایی شد و از کیفیت و معنویت محروم گشت. لشکر مسلمانان از یک طرف تا پشت دروازه‌های چین و از طرف دیگر تا قلب اروپا و آفریقا جلو رفت، و غنائم بسیاری به دست آورد و ظاهر اسلام در همه‌جا حاکم شد اما پوسته‌ای بدون قلب و محتوا. یعنی تولید زیاد بود ولی توحید و معنویت هیچ و امام معصوم خانه‌نشین. این همه فتح، اما منهای امام. نتیجه‌اش پریشانی حقیقت اسلام و ذلت و زبونی مسلمانان زیر سرنیزه‌ی حاکمان قلدر بنی‌امیه شد.

امام حسین علیه السلام در کربلا فاجعه‌ای را که پشت این فتوحات بدون معنویت و امامت در جامعه رخنه کرده بود نشان داد و به خوبی موفق شد معنی حکومت اموی را به جهان اسلام نشان دهد. مشکل جهان اسلام، شخص یزید نبود، مشکل جهان اسلام، فکر و فرهنگی بود که یزید نماینده‌ی آن بود. حسین علیه السلام پیام خود را به جهان اسلام رساند تا ما امروز دوباره به آن سیاه‌روزی‌ها دچار نشویم. حضرت نشان دادند در آن شرایط دیگر از اسلام چیزی باقی نمانده و مردم را به برگشت به اسلام دعوت فرمود، در مسیر خود به سوی کربلا فرمود: «إِنَّ هَذِهِ الدُّنْيَا قَدْ تَغَيَّرَتْ وَ تَنَكَّرَتْ وَ أَدْبَرَ مَعْرُوفَهَا فَلَمْ يَبْقَ مِنْهَا إِلَّا صُبَابَةٌ كَصُبَابَةِ الْإِنَاءِ وَ خَسِيسٌ

عَيْشٍ كَالْمَرْعَى الْوَيْبِلِ أَلَا تَرَوْنَ أَنَّ الْحَقَّ لَا يُعْمَلُ بِهِ وَأَنَّ الْبَاطِلَ لَا يُتْنَاهَى عَنْهُ لِيَرْغَبَ الْمُؤْمِنُ فِي لِقَاءِ اللَّهِ مُحَقَّقًا فَإِنِّي لَا أَرَى الْمَوْتَ إِلَّا سَعَادَةً وَلَا الْحَيَاةَ مَعَ الظَّالِمِينَ إِلَّا بَرَمًا إِنَّ النَّاسَ عَبِيدُ الدُّنْيَا وَالدِّينُ لَعُقٌّ عَلَى أَلْسِنَتِهِمْ يَحُوطُونَهُ مَا دَرَّتْ مَعَابِسُهُمْ فَإِذَا مُحْصُوا بِالْبَلَاءِ قَلَّ الدِّيَانُونَ»<sup>۴۷</sup> به راستی، دنیا تغییر چهره داده و ناپسند گشته و نیکی آن در حال نابودی است و از معروف جز رطوبتی در ته ظرف، چیزی باقی نمانده و بی برکتی زندگی همانند چراگاهی شده که جز گیاه بیماری زا و بی مصرف چیزی در آن نمی روید. آیا نمی بینید که به حق عمل نمی شود و از باطل دست برنمی دارند؟! به طوری که مؤمن حق دارد در این شرایط به مرگ و دیدار خدا مشتاق باشد. به راستی من چنین مرگی را جز سعادت نمی دانم و زندگی در کنار ظالمان را جز هلاکت نمی شناسم! همانا مردم بنده‌ی دنیا شده‌اند و دین از سر زبان آن‌ها فراتر نمی رود و دین را تا آن جا که زندگی شان را بچرخانند می خواهند و چون در بوته‌ی آزمایش گرفتار شوند دین داران اندک‌اند.

#### علیه السلام

اباعبدالله علیه السلام با آرایش خاص خود که در بردارنده پیامی فرهنگی بود حرکت کردند، کودکان و زنان را نیز با خود آوردند، منزل به منزل سخترانی نمودند و دلایل نهضت خود را روشن کردند تا جهان اسلام متوجه فاجعه‌ی پیش آمده شود و لذا از آنجایی هم که دیگر به جهت

شهادت خودشان افشاگری نمی کردند، زنان و به خصوص حضرت زینب علیها السلام وظیفه‌ی افشاگری را به عهده گرفتند. حضرت اباعبدالله علیه السلام می دانند برای این نهضت به چه عناصری نیاز دارند و لذا در عین این که به عده‌ای می گویند بروید، زهیر بن قین را دعوت می کنند که بیاید، از یک طرف قبل از شهادت مسلم بن عقیل، در هنگام خروج از مکه به طرف کوفه می فرمایند: «مَنْ كَانَ بَاذِلًا فِينَا مُهْجَتَهُ وَ مُوْطِنًا عَلَي لِقَاءِ اللَّهِ نَفْسُهُ فَلْيَرْحَلْ مَعَنَا فَإِنِّي رَاحِلٌ مُصْبِحًا إِنْ شَاءَ اللَّهُ تَعَالَى»؛<sup>۴۸</sup> هر کس می خواهد خون جان خود را در راه ما نثار کند و آماده‌ی حرکت است، همراه ما کوچ کند که من إن شاء الله صبح گاهان حرکت خواهم نمود. از طرف دیگر وقتی با حرّ بن یزید ریاحی روبه‌رو می شوند می فرمایند: «إِنَّ أَهْلَ مِصْرِكُمْ كَتَبُوا إِلَيَّ أَنْ أَقْدِمَ عَلَيْنَا فَأَمَّا إِذَا كَرِهْتُمُنِي أَنْصَرَفْتُ عَنْكُمْ»؛<sup>۴۹</sup> مردم شهر شما به من نامه نوشتند که به سوی ما بیا، اگر آمدنم را ناخوش دارید باز می‌گردم.

اگر اهداف اباعبدالله علیه السلام را درست شناسیم و نفهمیم حضرت به دنبال شرایطی هستند که اسلام رفته را برگردانند، حرکات حضرت علیه السلام برایمان مجهول می ماند. حضرت از قبل روشن کرده‌اند به مسیری پای گذارده‌اند که شهادت نه تنها مانعی برای حرکتشان به حساب نمی آید بلکه از اهداف بنیادینی است که پیش روی خود نهاده‌اند، تا به بهترین نحو نتیجه بگیرند. مردم کوفه از امام علیه السلام تقاضایی کردند و ایشان هم به حکم وظیفه باید به

۴۸ - سید بن طاوس، اللهوف علی قتلی الطفوف، ص ۶۱.

۴۹ - تاریخ الامم و الملوک، ج ۵، ص ۴۱۱ - ارشاد، ج ۲، ص ۸۴.



تقاضای آن‌ها جواب می‌دادند، همان‌طور که علی علیه السلام پس از قتل عثمان نتوانستند تقاضای مردم را بی‌جواب بگذارند، ولی عنصر اصلی حرکت امام حسین علیه السلام دعوت کوفیان نبود که با مانعی که عیب‌الله ایجاد کرد آن حضرت از آن منصرف شوند، اگر کوفه نشد، جای دیگر.

فرهنگ کربلا به خودی خود یک فرهنگ بی‌نظیر است برای احیاء دینی که در حجاب رفته و از حقیقت خود بیرون افتاده است.<sup>۵۰</sup> عمده آن است که حرکت سیدالشهداء علیه السلام را از این زاویه بنگریم که چه شد که کار جهان اسلام به حاکمیت شخصی چون یزید کشیده شد و منجر به شهادت امام حسین علیه السلام گشت، در واقع با بازخوانی پنجاه سال تاریخ صدر اسلام باید به بصیرتی برسیم تا انقلاب اسلامی پس از پنجاه سال به همان ورطه دچار نشود. اگر تربیت دینی و حساسیت‌های معنوی به حاشیه روند و اسلام در حد ظاهر محدود گردد و به صورت قالبی بی‌قلب باقی بماند باید منتظر حادثه‌ی کربلا بود.

اگر می‌خواهید فرزندتان کربلایی باشد و در مناسبات زندگی با ارزش‌های الهی مأنوس گردد باید در کنار حیات اجتماعی، حیات دینی‌اش را تقویت کنید و به این اندازه راضی نباشید که ظاهر اسلام را رعایت می‌کند، باید به روش اهل بیت علیهم السلام قلب‌ها ایمانی گردد تا جامعه از برکات اسلام برخوردار شود.<sup>۵۱</sup>

---

۵۰ - برای بررسی بیشتر این موضوع در نهضت عاشورا به کتاب «کربلا مبارزه با پوچی‌ها»

از همین مؤلف مراجعه فرمایید.

۵۱ - در مورد توجه به جایگاه قلب ایمانی به روش اهل بیت علیهم السلام می‌توانید به کتاب «مبانی

نظری و عملی حب اهل بیت علیهم السلام» از همین مولف رجوع کنید.

از خود پرسیم ما که نظر به کربلا داریم در خانه‌هایمان چقدر برای معنویت اعضای خانه سرمایه‌گذاری می‌کنیم، چه قدر وقت صرف امام‌شناسی فرزندانمان می‌نمائیم؟ اگر دائم اصرار داشتیم که نمره دروس فرزندانمان بیست باشد و به قبولی او در دانشگاه فکر کردیم و آن کارها را عمده نمودیم، باید منتظر باشیم که فرزندانمان در حادثه‌های آینده در لشکر عمر سعد قرار گیرند، عمر سعد فرزند سعد بن ابی وقاص یکی از سرداران بزرگ اسلام بود، ولی تلاش نکرد روحیه محبت به علی علیه السلام را در خانه خود حاکم کند، هر چند دل خوشی از معاویه هم نداشت.<sup>۵۲</sup>

این فکری که فقط فرزندانمان را برای زندگی دنیایی تجهیز کنیم همان فکری است که سقیفه را پایه‌گذاری کرد. فکری که در سقیفه مطرح شد این نبود که اسلام در میان نباشد، معتقد بود اسلام وسیله‌ی خوبی است برای به‌دست آوردن دنیا، در عین این که گوشه‌ی چشمی هم به آخرت داشت، ولی فکری که در غدیر مطرح شد، فکر دیگری بود. خداوند در غدیر انسانی معصوم را در منظر جامعه قرار داد و مردم را به او خواند. بنیانگذاران سقیفه هم دائم می‌گفتند اسلام، اما چه اسلامی؟ اسلام برای دنیا. آن‌ها که بی‌دین نبودند، ولی اسلامشان اسلامی نبود که به ارزش‌های اصیل اسلامی وقعی بگذارند و در بستر چنین اسلامی یزید توانست ظهور کند و حسین علیه السلام شهید شود. هنر ما آن است که در متن

---

۵۲ - پدر عمر سعد در بیرون از مدینه کاخی به نام کاخ عقیق ساخته بود و به خوش‌گذرانی

سقیفه، فاجعه کربلا را ببینیم تا در دل برنامه‌های دولت‌ها غدیر را پاس داریم که به سقیفه نزدیک نشوند.

دوستان دانشجو بعضاً می‌فرمایند ما فلان رشته‌ی دانشگاهی را انتخاب کردیم که خدمت کنیم، ولی باید از خود پرسند خدمت به مردم برای ایجاد بستری معنوی یا خدمت به مردم برای بهره‌مندی بیشتر از دنیا. به عبارت دیگر خدمت ما باید به دنیای مردم باشد یا به قیامت مردم؟ آری مردم متدین اگر امور دنیایی‌شان راحت‌تر طی شود فرصت دین‌داری برایشان بیشتر فراهم می‌شود ولی باید مواظب بود به اسم خدمت به مردم در خدمت امیال دنیایی آن‌ها قرار نگیریم. آن پزشکی که در خدمت مردمی است که پرخوری می‌کند و بیمار می‌شوند و او آن‌ها را درمان می‌کند تا دوباره پرخوری کنند، چه خدمتی به آن‌ها کرده که نمی‌گذارد از پرخوری تنبیه شوند؟ آیا نباید خدمت ما به دنیای مردم، بالاخره به قیامت وصل شود و جهت قیامت آن فراموش نگردد؟

با عبرت گرفتن از حادثه‌ی کربلا باید به این نتیجه برسیم که زاویه‌ی حضور قیامت و معنویت در زندگی فردی و اجتماعیمان بسیار باز باشد و به اسم سازندگی و پیشرفت از آن مسئله مهم غافل نباشیم. از خود پرسیم چه اشکالی دارد که فرزند بنده و جناب‌عالی یک کارگر ساده باشد ولی با فرهنگ معنوی زندگی کند؟ و از طرفی چه فایده‌ای دارد که دکتر و مهندس بشود ولی آن‌طور که لازم است با فرهنگ اسلام و اندیشه‌های قدسی آن بی‌ارتباط باشد. اگر با کربلا نتوانیم این سؤال خود را جواب دهیم از پیام حضرت سیدالشهداء علیه السلام در کربلا چه بهره‌ای گرفته‌ایم؟

عزیزان! امروز شما در دل فرهنگ غربی در دام نوعی از زندگی افتاده‌اید که یک فرهنگ دنیاییِ صرف است، در حدّی که حتّی اگر توصیه به عبادت و معنویت هم می‌کند آن توصیه‌ها رویکرد دنیایی دارد، نظم و انضباطش هم برای هر چه بیشتر بهره‌مند شدن از دنیاست، حتی آن وقتی که راست می‌گویند و از دروغ بیزارند برای بهتر استفاده کردن از دنیاست، همه‌ی توجه آن فرهنگ دنیاست، بدون این که جهت متعالی بشر را در نظر داشته باشد. اگر ما به معنی واقعی روی معنویت وقت نگذاریم و زندگی زمینی خود را به آسمان متصل نکنیم و غرب و پیشرفت غربی را مقصد خود قرار دهیم، چیزی نمی‌گذرد که می‌بینیم همه چیز از دست مان رفته است، با نسلی روبه‌رو خواهیم بود که هیچ احساسی نسبت به اهداف مقدس جمهوری اسلامی ندارد، هر چند که همه‌ی کارخانه‌هایمان به کار باشد و همه‌ی پارک‌هایمان سرسبز و همه‌ی خیابان‌هایمان پر از ماشین و جاده‌هایمان از معضل ترافیک رها شده، همه‌ی موزه‌ها پر رونق و استخرها پر آب، ولی نسلی سرگردان و بی‌هویت که نمی‌داند چه باید بکند. آیا فاجعه‌ای از این بزرگ‌تر هست که انسان همه‌چیز به‌دست آورده باشد ولی خود را باخته باشد؟

علیه السلام

امام‌شناسی سرمایه‌ی بزرگی است تا انسان‌ها بفهمند به کجا باید نظر داشت. توجّه به نمونه‌ی کامل حیات زمینی، یعنی انسان معصوم، ما را از افراط و تفریط باز می‌دارد و از ورطه‌های مهیب زندگی سوز نجات

می‌بخشد. البته باید بعد از معرفت به مقام امام، قلب را آماده کرد تا همین امروز امامان از طریق هدایت قلبی، ما را از هدایت خاص خودشان سیراب کنند. قلبی که همه‌ی قبله‌اش دنیاست نمی‌تواند از امام مدد بگیرد، دیگر عشق به معصوم و کامل شدن از طریق امام معصوم در او می‌میرد، هر چند تا دیروز اهل مبارزه با طاغوت بوده باشد. باید کربلا را فهمید و و از آن عبرت گرفت و سخن زینب علیها السلام را فراموش نکرد که منشاء فاجعه کربلا را در سقیفه نشان می‌دهد. چون عقل بی‌امام و عقلی که معتقد به وجود حجت خدا در همه زمان‌ها نیست، برای خود و نظراتش ارزش قائل می‌شود، حتی در مقابل نظر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و شریعت الهی. امامان را به عنوان نمونه نمی‌پذیرد که حرکات و افکار خود را با آن‌ها مقایسه کند و نقص‌های خود را بفهمد. قرآن می‌گوید: «وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ وَإِقَامَ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءَ الزَّكَاةِ وَكَانُوا لَنَا عَابِدِينَ»؛<sup>۵۳</sup> ما فرزندان ابراهیم علیه السلام را امام قرار دادیم که به «امر» ما هدایت کنند و به آن‌ها فعل خیر و اقامه‌ی صلاة و ایتای زکات را وحی کردیم و آن‌ها برای ما عبادت می‌کردند. «امر» جنبه‌ی غیبی هرکاری است. یک «امر» داریم و یک «خلق». قرآن می‌فرماید: «لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ»؛<sup>۵۴</sup> برای خدا خلق و امر هست. نظام این دنیا را که با تدریج و زمان همراه است، نظام خلق می‌گویند و نظام ملائکه را که فوق زمان و حرکت است، امر

۵۳ - سوره‌ی انبیاء، آیه‌ی ۷۳.

۵۴ - سوره‌ی اعراف، آیه‌ی ۵۴.

می گویند. قرآن می فرماید: «يُنزِلُ الْمَلَائِكَةَ بِالرُّوحِ مِنْ أَمْرِهِ»<sup>۵۵</sup>؛ خداوند ملائکه را به کمک روح که از امر خداست، نازل کرد، یعنی «امر» مقام غیبی عالم است و قاعده اش هم «كُنْ فَيَكُونُ»؛ است چون می فرماید: «إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ»<sup>۵۶</sup>؛ امر خدا آن چنان است که اگر خواست چیزی را خلق کند، مثل این است که بگوید بشو! بدون تأمل می شود، یعنی مقام «امر» مقام ایجاد بی زمان و مجرد است. آیه می گوید: امامان را آوردیم که «يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا» به امر ما هدایت کنند یعنی از طریق ارتباط غیبی با جان شما، با یک اراده، شما را هدایت می نمایند. از طریق قلب آماده می توان به کمک امام به عالم «امر» راه پیدا کرد و امام با هدایت «امری» خود، همین امروز هم قلبها را هدایت می کند.

ملاحظه می فرمایید که؛ خداوند در قرآن ما را متوجه وجود افرادی

کرده که هدایت به امر می کنند و در جان ما تصرف می نمایند، کسانی که به آنها «فعل خیر» وحی شده است، به طوری که فعلشان وحی الهی است و حرکاتشان تماماً نمایش وحی پروردگار است.

اگر انسان قلب خود را که وسیله ی کشف مقام ائمه علیهم السلام است، آماده ی دریافت هدایت ائمه کند، از طریق آن بزرگواران و در کنار قرآن، هدایت لازم را به دست می آورد و در این حال، هم پیام کربلا را خواهد فهمید که چگونه جامعه ای با نفهمیدن مقام امام به قتل او دست زدند و هم با اقتدا به امام معصوم، خود و جامعه را از چنین هلاکت هایی می رهند و آن وقت

۵۵ - سوره ی نحل، آیه ی ۲.

۵۶ - سوره ی یس، آیه ی ۸۲

من و شما در عین زندگی دنیایی، با غلبه‌ی معنویات می‌توانیم قیامتی شویم و یا لااقل راه قیامت را در منظر خود مسدود نکنیم و از خطرات منحرف شدن از صراط مستقیم که همواره در کمین ماست، در امان باشیم. دولت ایده‌آل دولتی است که در عین سازندگی و اصلاحات، اصالت را به معنویات دهد و بستری فراهم نماید که مردم هر چه بیشتر به کمالات معنوی خود دست یابند و پیشرفت در امور دنیایی را در حدّ خود ارزش بنهند.

اهل‌البیت علیهم السلام انسان‌هایی هستند با مقام معنوی کامل و کربلا ظهور مقام امامت است به صورتی خاص در برهه‌ای از تاریخ. اگر در نگاه به کربلا متوجه‌ی این مقام باشیم سخت به فکر می‌رویم که چه شد امام را شهید کردند و به خود نهیب می‌زنیم که مواظب باشیم لااقل ما بستر شهادت معنوی‌ترین انسان را فراهم نکنیم. اما وقتی برای معنویت ارزش قائل نباشیم و وقتی مقام امام و امامت را نشناسیم و متوجه نباشیم خداوند کسانی را در مدّ نظر ما قرار داده که باید از آن‌ها الگوگیری کرد و همه‌ی فکر و ذکرمان تفریح روز جمعه شد، در آن صورت باید منتظر فجایعی بود که می‌خواستیم از آن‌ها فرار کنیم و بدون آن‌که بخواهیم، مرعوب عیدالله می‌شویم و به جنگ با امام حسین علیه السلام تن می‌دهیم و سپس گریه می‌کنیم چرا چنین کردیم.

ظهر عاشورا است، وقت نماز ظهر است. دو نفر از یاران امام خود را در مقابل تیرهای دشمن سپر کردند تا حضرت نماز بخوانند. دشمن بی‌غیرت هم در این حالت شروع به تیراندازی کرد. آن دو نفر آن‌قدر

مقاومت کردند تا نماز اباعبدالله علیه السلام تمام شد. همین که نماز به پایان رسید به زمین افتادند. حضرت سر یکی از آن‌ها را بر روی زانوی‌شان گذاشتند، او چشمانش را باز کرد و یک جمله گفت که نشان می‌دهد تا کجاها امام خود را می‌شناسد، به طوری که آن حضرت را خود برتر خود می‌داند، عرض کرد «أَوْقَيْتُ يَا أَبَاعَبْدِ اللَّهِ؟» ای پدر واقعی بنده‌های خدا، ای اباعبدالله! آیا وفا کردم؟ و بعد شهید شد.<sup>۵۷</sup>

این نوع عشق‌بازی و فداکاری در شرایطی ایجاد می‌شود که انسان تماماً خود را بدهکار مقام امامت می‌داند و با محبت به امام معصوم، از آن حضرت نور می‌گیرد و بالا می‌رود و از هرز رفتن در دنیا نجات می‌یابد. و این معرفت را خدا ارزانی همه بشریت کرد ولی سقیفه آن را در حجاب برد و نظام اسلامی دوباره متذکر آن گشت، و دولت‌ها باید بستری را فراهم کنند که این نوع نگاه و معرفت در زیر حجاب توسعه و سازندگی و اصلاحات، دفن نگردد و گرنه از کربلا عبرت نگرفته‌ایم.<sup>۵۸</sup>

خدایا! به حقّ اصحاب کربلا ما را از رحمت شهادت محروم مدار و شعور عبرت‌گیری از کربلا نصییمان بگردان

«

»

---

۵۷ - نقل از کتاب حماسه حسینی، ج ۱، ص ۳۰۹.

۵۸ - مقام معظم رهبری « می‌فرمایند: غریبها در تبلیغات خود این‌گونه القاء کرده‌اند که توسعه و پیشرفت مساوی غربی شدن است و متأسفانه برخی از کارگزاران و نخبگان کشور مدل پیشرفت را صرفاً یک مدل غربی می‌دانند که این مسأله‌ای غلط و خطرناک است... به طور قاطع می‌گویم الگوی غربی برای توسعه، یک الگوی ناموفق است. ۱۳۸۶/۲/۲۵.



3/25/21



﴿السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ وَ عَلَى الْأَرْوَاحِ الَّتِي حَلَّتْ بِفَنَائِكَ﴾

﴿عَلَيْكَ مِنِّي سَلَامُ اللَّهِ أَبَدًا مَا بَقِيَتْ وَ بَقِيَ اللَّيْلُ وَالنَّهَارُ﴾

واقعه‌ی بزرگ عاشورا به زندگی تک تک انسان‌ها متصل است، آن مصیبت بزرگ بشریت که نشان داد چگونه انسان‌ها به مرتبه‌ای از سبعت می‌رسند که بهترین انسان روزگار و روزگاران را به آن شکل عجیب شهید می‌کنند و در آن از آن جهت که حضرت سیدالشهداء علیه السلام به عالی‌ترین شکل موفق می‌شوند آن حادثه را مدیریت کنند تا به نتیجه‌ای که در پی آن بودند دست یابند، الطاف خاص الهی را می‌بینیم که در آینده‌ی جمال امام حسین علیه السلام و اصحابشان ظهور کرد.

آنچه که در موضوع کربلا باید عزیزان از آن غفلت نکنند این است که امام معصومی در اوج بصیرت و حکمت، در شرایط خاصی قرار گرفتند که باید کار خاص<sup>۱</sup> اخصی<sup>۲</sup> را انجام بدهند و لذا در نگاه به کربلا خیلی باید توجه‌ها را جمع کرد که زوایای بسیار بلندش از ذهن و فکر ما پنهان نگردد. کربلا کار فرهنگی بسیار بزرگی است که در شرایط خاصی باید انجام می‌شد و حضرت انجام دادند. این سرمایه‌ی بزرگ فرهنگی

وقتی تهدید می‌شود که از ابعاد اصلی آن غفلت گردد و جامعه از بهره‌های لازم آن محروم گردد.

در این جلسه بنا است به یکی از ابعاد اصلی کربلا نگاه کنیم و در این رابطه عنوان بحث را «راز شادی امام حسین علیه السلام در قتلگاه» قرار داده‌ایم. ابتدا سندهایی که این موضوع را تأیید می‌کند می‌آوریم و بعد که مشخص شد هیچ شکی در این مسأله نیست که حضرت

خود و بسیاری از اصحابشان کاملاً امیدوارانه می‌جنگیدند و نشاط خاصی داشتند، به راز آن امیدواری و آن شادی می‌پردازیم. این شادی و خوشحالی آن قدر قابل توجه است که راوی می‌گوید آن نشاط و بهجت و خوشحالی و خنده در قتلگاه این قدر برایم عجیب بود که نفهمیدم حضرت را چطوری شهید کردند.

باید مشخص بشود مگر چه چیزی باید اتفاق می‌افتاده که با به وقوع پیوستن آن چیز حضرت سیدالشهداء علیه السلام خوشحال و امیدوار، خود را پیروز صحنه می‌دانند. آن فاجعه‌ای که حضرت توانستند از اسلام و جهان اسلام رفع کنند و اسلام را نجات بدهند چه بوده است؟

ابتدا عنایت داشته باشید که امام حسین علیه السلام مأمورند زیباترین شکل مُردن را برای تاریخ به جای بگذارند تا این که اگر یزیدیان مانع حاکمیت خدا از طریق امام معصوم می‌شوند نتوانند موحدان تاریخ را هرطور خواستند به قتل برسانند و لذا حضرت برای موفقیت در چنین مأموریتی سخت به مدد پروردگارشان نیاز دارند.

شب عاشورا فرمودند: فردا همه شهید می شویم، «حتی عبدالله رضیع» حتی این بچه‌ی شیرخوار و نه تنها از آن شهادت هراسی به دل راه ندادند بلکه آن را مدیریت کردند تا به صورتی که خودشان می خواستند به انتها برسد.

یک موضوع، موضوع عظمت‌هایی است که در صحنه‌ی کربلا اتفاق افتاد که حضرت توانستند صحنه را مدیریت کنند، یک موضوع شادی و امیدواری حضرت و یاران حضرت در آن صحنه بود و موضوع سوم راز شادی و امیدواری آن‌ها است.

#### علیه السلام

هلال بن نافع می گوید: «إِنِّي كُنْتُ وَأَقْفًا مَعَ أَصْحَابِ عُمَرَ بْنِ سَعْدٍ لَعَنَهُ اللَّهُ إِذْ صَرَخَ صَارِخٌ أَبْشَرُ أَيُّهَا الْأَمِيرُ فَهَذَا شِمْرٌ قَتَلَ الْحُسَيْنَ عليه السلام قَالَ فَخَرَجْتُ بَيْنَ الصَّفَّيْنِ فَوَقَفْتُ عَلَيْهِ وَإِنَّهُ عليه السلام لَيَجُودُ بِنَفْسِهِ فَوَاللَّهِ مَا رَأَيْتُ قَطُّ قَتِيلًا مُضْمَخًا بِدَمِهِ أَحْسَنَ مِنْهُ وَلَا أَنْوَرَ وَجْهًا وَلَقَدْ شَغَلَنِي نُورُ وَجْهِهِ وَجَمَالُ هَيْبَتِهِ عَنِ الْفِكْرَةِ فِي قَتْلِهِ»<sup>۱</sup> با سربازان عمر بن سعد ملعون ایستاده بودم که یکی فریاد برآورد: امیر، مژده، این شمر است که حسین عليه السلام را کشته، گوید از میان لشکر بیرون شدم و در میان دو صف، بر بالین حسین ایستادم و او در حال جان کندن بود و به خدا قسم هرگز کشته‌ی آعشته به خونی را زیباتر و نورانی‌تر از او ندیدم و من آن چنان مات نور آن صورت و محو جمال آن قیافه شده بودم که متوجه نشدم چگونه او را می کشند.

۱ - سیدبن طاوس، اللهوف علی قتلی الطفوف، ص ۱۲۸.

ملاحظه می کنید که می گوید: «فَوَ اللَّهُ مَا رَأَيْتُ قَطُّ قَتِيلًا مُضْمَخًا بِدَمِهِ أَحْسَنَ مِنْهُ وَلَا أُنُورَ وَجْهًا»؛ به خداوند سوگند آنچه آنچنان آغشته به خونی را زیباتر و نورانی تر از او ندیدم. به طوری که «وَلَقَدْ شَغَلَنِي نُورُ وَجْهِهِ وَ جَمَالُ هَيْئَتِهِ عَنِ الْفِكْرَةِ فِي قَتْلِهِ» این قدر مشغول نور صورت و جمال هیئتش شدم که اصلاً حواسم نبود که دارند او را می کشند.

عرضم اینجا است که حضرت سیدالشهداء علیه السلام آن چنان خود را موفق و پیروز احساس می کنند که نه تنها آن همه زخم و شمشیر در مقابل آن پیروزی چیزی به حساب نمی آید، بلکه شمشیری که دارد سر مبارکش را جدا می کند چیزی به حساب نمی آورند.

از جمله کسانی که موضوع شادی حضرت سیدالشهداء علیه السلام را ذکر کرده، خوارزمی در مقتل الحسین علیه السلام است که می گوید: چون شمر بر سینه مبارک حضرت امام حسین علیه السلام نشست و محاسنش را گرفت و آهنگ کشتن وی کرد، حسین خندید و گفت: آیا مرا می خواهی بکشی؟ آیا مرا می شناسی؟<sup>۲</sup>

راوی می گوید که دیدم حضرت سیدالشهداء علیه السلام با آن همه نیزه و شمشیر و سنگ که به حضرت اصابت کرده، وقتی شمر می خواهد حضرت را بکشد حضرت می خندند. فراموش نکنید چند لحظه قبل به دستور عمر سعد با چهار هزار تیرانداز حضرت را تیرباران کرده اند، یک تیر بر دهان مبارکش و یکی بر گردنش نشست. ابوالحتوف جعفی تیری

---

۲ - مقتل الحسین علیه السلام، خوارزمی، ص ۳۹ تا ۴۲، نقل از کتاب «امام حسین علیه السلام از محمد

جعفر طبسی، ترجمه عبدالحسین بینش، ص ۳۸۱.

بر پیشانی امام زد که خون بر صورتشان جاری گشت. مردی بر پیشانی مبارک حضرت سنگی زد، خون بر محاسن حضرت جاری شد، پیراهن را بالا زدند تا خون را پاک کنند که شخصی تیر سه شاخه به قلب حضرت زد، تیر از پشت او خارج شد و خون فواره کرد. ابویوب غنوی، تیری بر حلقوم شریفش زد، سنان نیزه‌ای بر گلوی مبارک حضرت فرو برد و بعد در آورد و آن را بر استخوان‌های سینه حضرت فرو کرد و بر این هم اکتفا نکرد، بلکه کمان گرفت و تیری بر گلوی حضرت زد که حضرت افتادند. حال در چنین شرایطی وقتی شمر می‌خواهد سر مبارکشان را از بدن جدا کند، حضرت می‌خندند.

امام سجاد علیه السلام فرمودند: چون کار بر حسین علیه السلام دشوار شد، حسین علیه السلام و برخی همراهانش رنگ چهره‌شان تابناک‌تر و اعضایشان آرام‌تر و دل‌هایشان استوارتر می‌شد.<sup>۳</sup>

قَالَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ علیه السلام «لَمَّا اشْتَدَّ الْأَمْرُ بِالْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ علیه السلام نَظَرَ إِلَيْهِ مَنْ كَانَ مَعَهُ فَإِذَا هُوَ بِخِلَافِهِمْ لِأَنَّهُمْ كُلَّمَا اشْتَدَّ الْأَمْرُ تَغَيَّرَتِ أَلْوَانُهُمْ وَارْتَعَدَتِ فَرَائِضُهُمْ وَوَجِبَتْ قُلُوبُهُمْ وَكَانَ الْحُسَيْنُ علیه السلام وَبَعْضُ مَنْ مَعَهُ مِنْ خَصَائِصِهِ تُشْرِقُ أَلْوَانُهُمْ وَتَهْدَأُ جَوَارِحُهُمْ وَتَسْكُنُ نُفُوسُهُمْ فَقَالَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ انظُرُوا لَأَيَّالِي بِالْمَوْتِ فَقَالَ لَهُمُ الْحُسَيْنُ علیه السلام صَبْرًا

بَنِي الْكِرَامِ فَمَا الْمَوْتُ إِلَّا قَنْطَرَةٌ تَعْبُرُ بِكُمْ عَنِ الْبُؤْسِ وَالضَّرَاءِ إِلَى الْجَنَانِ  
 الْوَاسِعَةِ وَالنَّعِيمِ الدَّائِمَةِ فَأَيُّكُمْ يَكْرَهُ أَنْ يَنْتَقِلَ مِنْ سِجْنٍ إِلَى قَصْرِ<sup>۴</sup>» آن  
 وقت که کار بر امام حسین علیه السلام سخت شد اصحاب نظر به جانب آن جناب  
 نمودند و حال آن امام همام را به خلاف احوال خود مشاهده کردند، زیرا  
 که چون امر بر آن‌ها سخت می‌شد رنگ‌هاشان متغیر می‌گردید و بر  
 پشت‌هاشان لرزه می‌افتاد و دل‌هاشان هراسان می‌گردید و از پا می‌افتادند  
 ولی آن امام علیه السلام و بعضی از خواص که در خدمت حضرت بودند  
 رنگ‌هاشان می‌درخشید و اعضاءشان سبک و چابک می‌شد و دل‌هاشان  
 آرام می‌گرفت، پس اصحاب به یک‌دیگر می‌گفتند ببینیدش که از مرگ  
 باک ندارد، آن جناب به آن‌ها می‌فرمود: صبر پیشه کنید ای بزرگ‌زادگان  
 که مرگ جز پلی که شما را از پریشانی و بدحالی به بهشت وسیع و عیش  
 جاوید می‌رساند، چیز دیگری نیست، پس کدام‌یک نگرانید از این که از  
 زندان به قصر روید؟

معلوم می‌شود علت این خوشحالی و خنده و نشاط به جهت آن است  
 که حضرت مأموریتی داشتند که آن را به زیبایی به انتها رسانده‌اند و  
 احساس می‌کنند در این مأموریت بهترین کمک‌ها از طرف خدا به ایشان  
 رسیده است.

استحضار دارید که یک انسان موحد اگر احساس کند خداوند در  
 وظایفی که باید انجام می‌داده به او کمک کرده است خوشحال می‌شود و



حضرت سیدالشهداء علیه السلام متوجه چنین امری شده‌اند، حال این سؤال پیش می‌آید که این کمک چه کمکی و آن مأموریت چه مأموریتی بوده است؟

!

از این که کارها به خوبی جلو می‌رفته حضرت خوشحال‌اند و لذا حمیدبن مسلم می‌گوید: «فَوَاللَّهِ مَا رَأَيْتُ مَكْتُورًا قَطُّ قَدْ قُتِلَ وُلْدُهُ وَ أَهْلُ بَيْتِهِ وَ أَصْحَابُهُ أَرْبَطَ جَأْشًا وَ لَا أَمْضَى جَنَانًا مِنْهُ علیه السلام إِنْ كَانَتْ الرَّجَالَةُ لَتَشُدُّ عَلَيْهِ فَيَشُدُّ عَلَيْهَا بِسَيْفِهِ فَتَنكشِفُ عَنْ يَمِينِهِ وَ شِمَالِهِ انْكِشَافَ الْمِعْزَى إِذَا شَدَّ فِيهَا الذَّنْبُ»<sup>۵</sup> به خدا مرد گرفتار و مغلوبی را هرگز ندیدم که فرزندان و خاندان و یارانش کشته شده باشند و دل‌دارتر و پابرجاتر از آن بزرگوار باشد. چون پیادگان بر او حمله می‌کردند او با شمشیر بدانان حمله می‌کرد و آنان از راست و چپش می‌گریختند چنانچه گله‌ی گوسفند از برابر گرگی فرار کنند. می‌گوید آن حضرت با آن‌همه مصیبت «أَرْبَطَ جَأْشًا وَ لَا أَمْضَى جَنَانًا مِنْهُ علیه السلام» این چنین دل‌دار و استوار در مقابل دشمن می‌جنگیدند و امیدوارانه مبارزه می‌کردند که انبوه سپاه دشمن یارای مقابله با حضرت را نداشت.

این نشان می‌دهد حضرت در عین این که می‌دانند زمان زیادی به شهادتشان نمانده متوجه‌اند برنامه درست جلو می‌رود و توانسته‌اند به مدد الهی مدیریت شهادت خود را به خوبی به دست بگیرند و به نتیجه‌ی مطلوب برسند.

راوی می گوید هر چه به عصر عاشورا نزدیک تر می شدیم چهره‌ی حسین علیه السلام گلگون تر می شد و اکثر اصحاب حضرت نیز چنین بودند و این به جهت آن است که دارند با بهترین نوع مُردن، عالی ترین مأموریت تاریخی را شکل می دهند، و همین امر هم سبب شده با امیدواری تمام، شجاعت‌های فوق العاده‌ای از خود نشان دهند.

عجیب ترین موضوع این که هر چه به عصر عاشورا نزدیک تر می شدند با این که از تعدادشان کم می شد امیدوارانه تر می جنگیدند.

راستی اگر «عمر سعد» با لشکر سی هزار نفری اش در یک حمله‌ی برق آسا حضرت علیه السلام را اسیر و یاران آن حضرت را از اطرافشان پراکنده می کرد، آیا دیگر تاریخ سرمایه‌ی بزرگی به نام کربلا در خود داشت؟ چرا چنین نشد؟!

سال‌ها برای بنده سؤال بود که چطور شد که حضرت سیدالشهداء علیه السلام با آن عده‌ی کم توانستند در مقابل آن لشکر، جنگ را تا عصر ادامه دهند؟ تک تک و یک نفریک نفر، شهید بدهند و خودشان شهادت اصحاب را مدیریت کنند، راز مسئله کجا

بود که این قدر خوب برنامه‌ها طی شد؟ چرا عمر سعد « در همان حمله اول که با سه فرمانده به میمنه و میسره و قلب لشکر امام حسین علیه السلام حمله کرد و لشکرش در هم ریخت خود را باخت و چرا به فکرش نرسید که لشکر صد نفره‌ی امام حسین علیه السلام را دور بزند و با وجود خندق آتش نه چندان وسیع پشت خیمه‌ها، حضرت را از اصحاب جدا نکرد تا به شام برود و آن طور که یزید می خواست کار جلو رود؟ چرا این چنین نشد؟ این کار،

کار سخت و پیچیده‌ای نبود، ولی چرا چنین نشد؟! معلوم است یک چیز دیگری در میان بود که باعث شد کربلا برای ما به یک آیت بزرگ الهی تبدیل شود و ما نباید از این موضوع زود عبور کنیم. اگر شرایط تاریخی صحنه‌ی کربلا را مطالعه کنید ملاحظه می‌فرمائید عمر سعد « خیلی تلاش کرد تا سریعاً سفره‌ی قضیه را برچیند ولی نشد، مدیریت جبهه تا آخر در اختیار امام حسین علیه السلام است.

این چه حادثه‌ای است که حضرت در روزِ قبل از حرکت از مکه به سوی کوفه موضوع شهادت خود را خبر می‌دهند و می‌فرمایند: «الْحَمْدُ لِلَّهِ وَ مَا شَاءَ اللَّهُ - وَ لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ وَ سَلَّمَ - خُطَّ الْمَوْتُ عَلَى وَدِّ آدَمَ - مَخَطَّ الْقِلَادَةَ عَلَى جِيدِ الْفَتَاةِ وَ مَا أَوْلَهْنِي إِلَى أَسْلَافِي اسْتِثْيَاقَ يَعْقُوبَ إِلَى يُوسُفَ وَ خَيْرَ لِي مَصْرَعٌ أَنَا لَأَقِيهِ - كَانِي بِأَوْصَالِي يَتَقَطَّعُهَا عَسَلَانُ الْفَلَوَاتِ - بَيْنَ النَّوَاوِيسِ وَ كَرِبَلَاءَ فَيَمْلَأَنَ مِنِّي أَكْرَاشًا جَوْفًا - وَ أَجْرِبَةَ سُبْحًا لَا مَحِيصَ عَنْ يَوْمِ خُطِّ بِالْقَلَمِ - رَضِيَ اللَّهُ رِضَانًا أَهْلَ الْبَيْتِ نَصِيرُ عَلَى بِلَائِهِ - وَ يُوقِنَا أَجُورَ الصَّابِرِينَ - لَنْ تَشُدَّ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ لِحَمَّتُهُ - وَ هِيَ مَجْمُوعَةٌ لَهُ فِي حَظِيرَةِ الْقُدْسِ تَقْرُ بِهِمْ عَيْنُهُ - وَ تَنْجِزُ لَهُمْ وَعْدَهُ مَنْ كَانَ فِيْنَا بَاذِلًا مُهْجَتُهُ - مُوْطِنًا عَلَى لِقَاءِ اللَّهِ نَفْسَهُ - فَلْيُرْحَلْ مَعَنَا فَإِنِّي رَاحِلٌ مُصْبِحًا إِنْ شَاءَ اللَّهُ» حمد و سپاس سزاوار خداست. آنچه را که خدا بخواهد خواهد شد و قدرتی نیست مگر به قدرت خدا. و درود بر رسول و فرستاده‌ی او باد. مرگ بر فرزندان آدم به

مثابه‌ی گردن‌بند بر گردن دختر جوان کشیده شده است. و چه بسیار در آرزو و اشتیاق ملاقات و دیدار رفتگان از خاندان خود هستم، همانند اشتیاقی که یعقوب به دیدار یوسف داشت. و برای من جائی معین و انتخاب شده است که باید پیکر من در آن جا بیفتد، و من باید به آن جا برسم. گویا من می‌بینم که بندگان مرا گرگان بیابان بین نوایس و کربلا از هم جدا می‌سازند، و از من شکمبه‌های تهی خود را پر می‌کنند و انبان‌های گرسنه‌ی خود را سرشار می‌نمایند. فراری نیست از روزی که در قلم تقدیر گذشته است. رضای خدا رضای ما اهل بیت است؛ بر امتحانات و بلاهای او شکست می‌نمایم، و او اجر و مزد صابران را به طور اتم و اکمل به ما عنایت خواهد نمود. قرابت رسول خدا صلی الله علیه و آله، که به منزله‌ی پود جامه با اصل و ریشه‌ی آن است، از حضرت جدا نمی‌شود. و در بهشت برین گرداگرد او جمع می‌شوند و چشم رسول خدا صلی الله علیه و آله به آنان روشن می‌گردد، و برای آن‌ها وعده‌ی رسول خدا صلی الله علیه و آله تحقق می‌پذیرد. پس کسی که در میان ماست، و حاضر است جان خود را ایثار کند، و خون دل خود را فدا کند، و برای لقای خدا خود را آماده نموده است؛ با ما کوچ کند که من در صبحگاهان عازم هستم؛ *إن شاء الله تعالی*.

آری از یک طرف از قبل، شهادت خود را خبر می‌دهند و از طرف دیگر با پای خود به معرکه‌ی شهادت پای می‌گذارند و به جای گریز از مرگ، برنامه‌ی شهادت خود را مدیریت می‌کنند. این چه نوع کشته شدنی است که آن‌هایی که دارند شهید می‌شوند جبهه را مدیریت می‌کنند؟

ویاران حضرت در زیباترین شهادت، حضرت را یاری می نمایند و نه در نجات او از معرکه مرگ.

راز کربلا را باید در دو چیز دانست، یکی این که می دانند چرا باید شهید شوند و از آن مهم تر می دانند چگونه باید شهید شوند. موضوع دوم به عبادات شب عاشورا بر می گردد.

عصر تاسوعا وقتی دشمن می خواست حمله کند و جنگ را شروع نماید امام حسین علیه السلام به حضرت ابوالفضل علیه السلام فرمودند: «رَجِعْ إِلَيْهِمْ فَإِنْ اسْتَطَعْتَ أَنْ تُؤَخِّرَهُمْ إِلَى الْعُدْوَةِ وَ تَدْفَعَهُمْ عَنَّا الْعَشِيَّةَ»؛ به طرف آن ها برو و اگر می توانی جنگ را تا فردا به تأخیر بینداز و آن ها را امشب از ما دور نگهدار. حضرت که می دانند شهید می شوند ولی می خواستند آن شب شهید نشوند و علت آن را خودشان این چنین می فرمایند: «لَعَلَّنَا نُصَلِّيَ لِرَبِّنَا اللَّيْلَةَ وَ نَدْعُوهُ وَ نَسْتَغْفِرُهُ فَهُوَ يَعْلَمُ أَنِّي قَدْ أَحْبَبْتُ الصَّلَاةَ لَهُ وَ تِلَاوَةَ كِتَابِهِ وَ الدُّعَاءَ وَ الِاسْتِغْفَارَ»؛<sup>۷</sup> به این منظور که ما بتوانیم امشب را به نماز و دعا و استغفار به سر ببریم زیرا خدا می داند من دوست می دارم نماز بخوانم و قرآن تلاوت نمایم و همواره به دعا و استغفار پردازم.

حضرت از خدا می خواستند در این کار بزرگی که بنا است انجام دهند نهایت مدد را بفرماید تا آن کار به بهترین شکل انجام گیرد و معلوم

است نجات از شهادتِ خود و یارانشان را از خدا نمی‌خواستند، چون باز همان شب تأکید کردند فردا همه شهید می‌شوند و هر کس می‌خواهد شهید نشود از سیاهی شب استفاده کند و برود. پس چه چیزی نیاز داشتند که آن شب از خدا می‌خواستند به حضرت مرحمت کند؟ از خوشحالی و خنده‌ی در قتلگاه معلوم است که آن چیز را به دست آوردند و از امیدواری حضرت در عصر عاشورا معلوم است کارها آن طور که می‌خواستند جلو می‌رود و از موفقیتی که خدا به ایشان عطا کرده است راضی و خوشحال‌اند.

حضرت از خدا می‌خواستند صحنه‌ی شهادت خود را به همان شکل که انجام شد، خودشان مدیریت کنند تا بتوانند آن برنامه‌ای که به عهده دارند را به زیباترین شکل انجام بدهند، خداوند از طریق پیامبرش خبر داد ای حسین: «إِنَّ اللَّهَ قَدْ شَاءَ أَنْ يَرَاكَ قَتِيلًا»<sup>۸</sup>؛ خدا می‌خواهد تو را شهید ببیند و حضرت هم قبول کردند، منتها می‌دانستند این شهید شدن شهیدشدنی است در راستای آنچه حضرت در پی آن بودند که عبارت باشد از برگرداندن جامعه به سیره‌ی جدّشان رسول خدا صلی الله علیه و آله. به ایشان خبر دادند راه کار تو چنین است و اگر می‌خواهی موفق شوی شهادت را جزء برنامه‌ات بگذار، همان طور که رسول خدا صلی الله علیه و آله از طرف خدا به همه انسان‌ها خبر دادند «قُولُوا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ تَفْلِحُوا»؛ اگر می‌خواهید رستگار شوید باید منطق شما توحید شود. حال در مورد هدف خاص حضرت سیدالشهداء علیه السلام که برگرداندن جامعه به سیره‌ی جدّشان است، رسول

خدا عز وجل راه کار اصلی را به حضرت خبر دادند و امام حسین علیه السلام هم همه‌ی تلاششان آن بود که شهادت را آن طور که خدا می‌خواهد انجام دهند تا به آن نتیجه‌ی اصلی برسند.

امام حسین علیه السلام می‌خواهند اسلامی را که توسط حزب اموی از دست رفته است به مسیر اصلی خود برگردانند و باید شهادت خود را طوری مدیریت کنند که هدف اصلی محقق شود و این با یک شهادت ساده محقق نمی‌شود. در شب عاشورا حضرت برای این که اسلام از دست‌رفته به مسیر اصلی خود برگردد از خدا تقاضاهایی دارند. همین‌طور که پیامبر صلی الله علیه و آله برای شما خبر آورده‌اند که خدا دوست دارد نماز بخوانی، آن وقت شما از خدا تقاضا می‌کنی خدایا کمکم کن به بهترین شکل نماز بخوانم. حضرت سیدالشهداء علیه السلام می‌دانند باید برای نجات اسلام از دست فرهنگ اموی شهید بشوند اما تمام تلاش‌شان این است که آن وظیفه به بهترین شکلی که ممکن است عملی شود. این‌جا است که به حضرت ابوالفضل علیه السلام می‌فرمایند برو ببین می‌شود امشب را وقت بگیری تا ما با خدا تقاضاهای خودمان را در میان بگذاریم و عالی‌ترین نتیجه را بگیریم.

برای حضرت سیدالشهداء علیه السلام مسلم شده بود آنچه به ایشان وعده داده شده خیلی نزدیک است. در روایت داریم در عصر تاسوعا امام در بیرون خیمه به شمشیرشان تکیه داده بودند و خواب خفیفی بر چشمانشان مستولی شد، درست در زمانی که شمر از عیدالله دستور گرفته که کار را یکسره کند، حضرت جلوی خیمه‌شان سرشان را گذاشته‌اند بر روی شمشیرشان و خوابشان برده که حضرت زینب علیه السلام می‌آیند تکانشان می‌دهند و می‌گویند:

صدای سَمَّ اسب‌ها را نمی‌شنوی، حضرت می‌فرماید: «إِنِّي رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي الْمَنَامِ فَقَالَ لِي إِنَّكَ تَرُوحُ إِلَيْنَا»؛ رسول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را در خواب دیدم که فرمود تو به زودی نزد ما خواهی بود. این یک پیام است از طرف رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به حضرت سیدالشهداء علیه السلام و لذا خودشان می‌دانند این پیام خیلی زود عملی می‌شود. با توجه به این امر حضرت و یارانشان که مطمئن شدند فردا روز شهید شدن است و باید با آن شهادت غوغایی به پا کنند تا بهترین مُردن را رقم بزنند، سراسر شب عاشورا را به راز و نیاز پرداختند، به طوری که راوی می‌گوید: «وَبَاتَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَأَصْحَابُهُ تِلْكَ اللَّيْلَةَ وَ لَهُمْ دَوِيٌّ كَدَوِيٍّ النَّحْلِ مَا بَيْنَ رَاكِعٍ وَ سَاجِدٍ وَ قَائِمٍ وَ قَاعِدٍ». امام حسین علیه السلام و اصحابشان آن شب را در حالی صبح کردند که مانند صدای زنبوران عسل که موقع شب تا صبح در کندو و در حال ساختن عسل‌اند، در حال نیاپش بودند، عده‌ای در حال سجده و عده‌ای به قیام و عده‌ای به قعود. تا مدد الهی را به صورت کامل برای خود رقم بزنند و صحنه‌ی کربلا به آن صورتی که حضرت می‌خواستند شکل بگیرد.

پس راز پیروزی امام حسین علیه السلام در به نتیجه‌رسیدن برنامه‌ها را باید در نیاپش‌های شب عاشورا جستجو کرد و این که در روز عاشورا حضرت این همه امیدوارانه عمل می‌کنند چون متوجه‌اند نیاپش‌ها کار خود را کرده و مدد الهی به صورت کامل به صحنه آمده که برنامه‌ها این چنین



خوب پیش می‌رود. خطاب به لشکر عمر سعد می‌گویند: «أَيُّمُ اللَّهِ لَا تَلْبَثُونَ بَعْدَهَا إِلَّا كَرَيْتُ مَا يُرْكَبُ الْفَرَسُ حَتَّى تَدُورَ بِكُمْ دَوْرَ الرَّحَى وَ تَقْلُقَ بِكُمْ قَلْقَ الْمَحْوَرِ عَهْدُ عَهْدُهُ إِلَيَّ أَبِي عَنْ جَدِّي»؛<sup>۱۰</sup> به خدا که به شما مهلتی به اندازه‌ی زمان یک سوارشدن بر اسب بیش تر ندهند تا آن که آسیاب زمان، شما را در زیر چرخش خرد و ریز کند. آری این عهدی است از پدرم و از جدّم.

برنامه‌ها طوری جلو رفت که حضرت مطمئن شدند کارشان به نتیجه رسیده و فاجعه‌ی فرهنگ اموی از سر جهان اسلام در حال رفع شدن است. امویان با حيله‌هایی که معاویه داشت طوری برنامه‌ریزی کرده بودند که فکر خود را بر اسلام تحمیل کنند و اسلام را برای همیشه از صحنه‌ی تاریخ بیرون بیندازند و در حدّ ظاهر متوقف کنند. حضرت با مدیریتی که به مدد الهی در صحنه‌ی کربلا اعمال کردند، به آن‌ها خبر دادند که به لطف الهی گور آن‌ها کنده شد و زمانی که از این به بعد در اختیارشان هست در آن حدّ است که یک سوارکار سوار اسب گردد و پیاده شود!

می‌فرمایند: «عَهْدُ عَهْدُهُ إِلَيَّ أَبِي عَنْ جَدِّي»؛ این یک عهدی است که از طریق پدرم از جدّم به من رسیده که کار با این برنامه به اینجا می‌رسد و تمام آن عهد با نتایج آن دارد عملی می‌شود. و در راستای آن که احساس کردند خدا همه‌ی مددهای خود را به ایشان مرحمت فرموده، حضرت در آخرین ساعات عمر به شدت خوشحال‌اند و در حالی که دیگر توان بلندشدن نداشتند سر مبارک را بر روی خاک می‌گذارند و ندا سر

می دهند: «بِسْمِ اللَّهِ وَ بِاللَّهِ وَ عَلَى مِلَّةِ رَسُولِ اللَّهِ»؛ بعد از آن نیایش عجیبی که در قتلگاه می کنند این آخرین جمله شان است که: به نام خدا و به مدد الهی و بر دین رسول خدا صلی الله علیه و آله. و این دنیا را ترک کردند و رسالت خود را به خوبی به انتها رساندند، رسالتی که رسول خدا صلی الله علیه و آله در خواب به ایشان فرمودند: «يَا حُسَيْنُ اُخْرُجْ فَإِنَّ اللَّهَ قَدْ شَاءَ أَنْ يُرَاكَ قَتِيلًا»<sup>۱۱</sup> حسین حرکت کن، وقتش رسیده، خدا می خواهد تو را شهید ببیند.

«أُخْرُجُ» را معنی کرده اند «خارج شو» ولی معنای آن این است که «ای حسین نهضت خود را شروع کن». حضرت در رابطه با چگونگی مقابله با امویان سال ها تأمل کرده اند و آماده ی نفعه ای غیبی بوده اند و حالا آن سروش الهی توسط رسول خدا صلی الله علیه و آله به آن حضرت رسید که زمینه فراهم است. همان طور که عارفان بزرگ می گویند مدت ها منتظر بودیم تا آن نفعه ی الهی برسد، حالا نفعه ی الهی بر اساس ظرفیت گسترده ای که حضرت امام حسین علیه السلام دارند رسید.

حضرت اباعبدالله علیه السلام ده سال پس از شهادت حضرت امام حسن علیه السلام تا مرگ معاویه در سخت ترین شرایط، ناظر بودند که چگونه معاویه در حال هدم ریشه ی اسلام است، این مدت ده ساله مدت خیلی عجیبی است. اگر خواستید واقعاً بفهمید چقدر باید برای امام حسین علیه السلام غصه خورد باید به این ده سال فکر کرد. حضرت می بینند چگونه معاویه در هدم ریشه های اسلام برنامه ریزی کرده است و همین طور هم جلو می رود، اکثر صحابه

مرعوب شخصیت او شده‌اند و مردم هم که متوجه نیستند چه چیزی در حال وقوع است.

اگر بفهمیم در این ده سال بر حسین علیه السلام چه گذشت، کربلا را و شادی‌ها و امیدهای حضرت را می‌فهمیم و اگر آن وضع را درست تصور کنیم برای این ده سالِ غم حضرت سیدالشهداء علیه السلام اشک‌ها خواهیم ریخت.

برای این که فضای آن زمان را احساس بفرمائید به عنوان نمونه قضیه‌ای را عرض می‌کنم که مسعودی در مروج الذهب از قول مُطَّرَفِ بْنِ الْمُغْبِرَةِ بْنِ شُعْبَةَ آورده است. مُطَّرَفٌ می‌گوید:

«وَفَدْتُ مَعَ أَبِي الْمُغْبِرَةِ عَلَى مُعَاوِيَةَ وَكَانَ أَبِي يَأْتِيهِ فَيَتَحَدَّثُ مَعَهُ ثُمَّ يَنْصَرِفُ إِلَيَّ فَيَذْكُرُ مُعَاوِيَةَ وَيُعْجَبُ بِمَا يَرَى مِنْهُ إِذْ جَاءَ ذَلِكَ لَيْلَةً فَأَمْسَكَ عَنِ الْعِشَاءِ وَرَأَيْتُهُ مُعْتَمِتًا مُنْذُ اللَّيْلَةِ فَانْتَظَرْتُهُ سَاعَةً وَظَنَنْتُ أَنَّهُ لَشَيْءٍ حَدَثَ فِينَا وَفِي عَلْمِنَا فَقُلْتُ مَا لِي أَرَاكَ مُعْتَمِتًا مُنْذُ اللَّيْلَةِ فَقَالَ يَا بُنَيَّ جِئْتُ مِنْ عِنْدِ أَخْبَثِ النَّاسِ قُلْتُ وَ مَا ذَاكَ قَالَ قُلْتُ لَهُ وَقَدْ خَلَوْتُ بِهِ إِنَّكَ قَدْ بَلَغْتَ سِنًا يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ فَلَوْ أَظْهَرْتَ عَدْلًا وَبَسَطْتَ خَيْرًا فَإِنَّكَ قَدْ كَبُرْتَ وَ لَوْ نَظَرْتُ إِلَى إِخْوَتِكَ مِنْ بَنِي هَاشِمٍ فَوَصَلْتَ أَرْحَامَهُمْ فَوَاللَّهِ مَا عِنْدَهُمُ الْيَوْمَ شَيْءٌ تَخَافُهُ فَقَالَ هَيْهَاتَ هَيْهَاتَ مَلِكٌ أَخُو بَنِي تَيْمٍ فَعَدَلُ وَفَعَلَ مَا فَعَلَ فَوَاللَّهِ مَا عَدَا أَنْ هَلَكَ فَهَلْكَ ذِكْرُهُ إِلَّا أَنْ يَقُولَ قَائِلٌ أَبُو بَكْرٍ ثُمَّ مَلِكٌ أَخُو

بَنِي عَدِيٍّ فَاجْتَهَدَ وَ شَمَّرَ عَشْرَ سِنِينَ فَوَ اللَّهُ مَا عَدَا أَنْ هَلَكَ فَهَلَكَ ذِكْرُهُ  
 إِلَّا أَنْ يَقُولَ قَائِلٌ عَمْرُ ثُمَّ مَلَكَ عُثْمَانُ فَمَلَكَ رَجُلٌ لَمْ يَكُ أَحَدٌ فِي مِثْلِ  
 نَسَبِهِ وَ فَعَلَ مَا فَعَلَ وَ عَمِلَ بِهِ مَا عَمِلَ فَوَ اللَّهُ مَا عَدَا أَنْ هَلَكَ فَهَلَكَ ذِكْرُهُ  
 وَ ذَكَرُ مَا فُعِلَ بِهِ وَ إِنَّ أَخَا بَنِي هَاشِمٍ يُصَاحُ بِهِ فِي كُلِّ يَوْمٍ خَمْسَ مَرَّاتٍ  
 أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ فَأَيُّ عَمَلٍ يَبْقَى بَعْدَ هَذَا لَا أُمَّ لَكَ لَا وَ اللَّهُ إِلَّا  
 دَفْنَا دَفْنَا»؛<sup>۱۲</sup>

با پدرم بر معاویه [به شام] وارد شدیم، پدرم مرتباً نزد او رفت و آمد داشت و در هر جلسه‌ای که نزد او بود با وی به گفتگو می‌پرداخت و پس از ترک مجلس به نزد من باز می‌گشت و برایم بازگو می‌نمود و از او به خوبی یاد می‌کرد و بر عقل و درایت او آفرین می‌گفت. در یکی از شب‌ها که به خانه آمد، خیلی ناراحت بود و از خوردن شام امتناع کرد، ساعتی گذشت که نه او چیزی می‌گفت، نه من، ولی این سکوت در نظرم بی‌علت نبود، فکر کردم شاید سکوت به خاطر عملی ناپسند، یا حرکتی بر خلاف ادب از سوی من بوده از این رو به خود جرات دادم و از ناراحتی او پرسیدم، در جوابم گفت: فرزندم امشب از نزد پلیدترین و خبیث‌ترین مردم روی زمین آمده‌ام! گفتم: او کیست؟ گفت: معاویه! گفتم: چرا؟ گفت: پس از ساعتی که با او صحبت می‌کردم، از او خواستم یا امیرالمؤمنین، اکنون که عزت تو بالا گرفته و به حد عالی رسیده است چه خوب است، دامن عدالت را گسترش داده و رفتارت را نیکوتر کنی و به

اعمال خیر پیردازی؟ معاویه گفت: منظورت چیست؟ گفتم: اگر این برادرانت از بنی هاشم را که مدت زمانی است در حکومت تو مظلوم زیسته‌اند، مورد لطف و مرحمت قرار دهی و صله‌ی رحم به جا آوری بسیار به جا و مناسب است! زیرا آنان در حال حاضر پناهگاهی که از آن هراس داشته باشی ندارند! معاویه گفت: هیهات هیهات! چنین پیشنهادی نزد من قابل قبول نیست، زیرا فردی از قبیله‌ی تیم (ابوبکر) قدرت به‌دست گرفت و با عدل رفتار نمود و کرد آنچه را که باید بکند، ولی به خدا سوگند دیری نگذشت که از دنیا رفت و زیر خاک پنهان شد و نامش نیز مدفون گردید و اگر گاهی از او یاد می‌شود، فقط می‌گویند: ابوبکر چنین و چنان کرد، سپس این حکومت به دست یکی از افراد تیره‌ی بنی عدی (عمر) رسید؛ وی دامن همت را بالا زد و در مدت ده سال حکومتش با جدیت و تلاش مستمر، خدماتی ارزنده انجام داد، ولی به خدا سوگند! دیری نگذشت که نامی و نشانی از او نماند و اگر گاهی از او نامی به میان آمد، گویند: عمر چنین و چنان کرد. سپس زمام امر به دست عثمان از قبیله‌ی بنی‌امیه که کسی در نسب مانند او نیست رسید! و کرد آنچه کرد، اما به خدا قسم دیری نگذشت که از دنیا رفت و نامی و نشانی از او و عملکردش باقی ماند اما این برادر بنی هاشم یعنی رسول خدا که ملک به دستش آمد هر روز پنج بار بر مأذنه‌های مساجد، نام او، به عظمت یاد می‌شود و مردم «أَشْهَدُ أَنْ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ» بر زبان جاری می‌کنند! آیا امیدی برای من باقی است که این نام شنیده نشود، تو را مادری مباد که

چنین پیشنهادی به من دادی! نه به خدا سوگند هرگز آرام نمی شوم، مگر زمانی که این نام دفن گردد و اثری از آن باقی نماند.

ملاحظه کنید امام حسین علیه السلام به خوبی متوجه اند نقشه‌ی معاویه چیست و در این ده سال، ناظر نقشه‌های معاویه برای رسیدن به چنین هدفی هستند که می‌خواهد نامی از رسول خدا صلی الله علیه و آله بر صحنه تاریخ نماند. از آن طرف حضرت همواره فکر کرده‌اند که راه نجات اسلام در چنین شرایطی چه باید باشد و لذا پیام رسول خدا صلی الله علیه و آله را خوب گرفتند. همان‌طور که یک عارف وقتی خوب تمرکز کرد و قلبش مستعد شد، به حقیقتی منکشف می‌شود؟

پس از خبر مرگ معاویه و دستور یزید برای مجبور کردن امام حسین علیه السلام برای بیعت، امام به والی مدینه (در آن شبی که حضرت را احضار کرده بود) گفتند بگذار تا صبح بینم چه کار باید بکنم، بعد آمدند بر سر قبر جدشان. چند شبی را حضرت کنار قبر جدشان در حال نیایش‌اند، هرچه بوده است در این مدت اتفاق افتاده و آن برنامه‌ای که منتظر بودند تا برسد، از طرف نور پیامبر صلی الله علیه و آله به حضرت رسید. در این جمله‌ای که حضرت می‌فرمایند پیامبر به خوابم آمدند و گفتند «يَا حُسَيْنُ اُخْرِجْ فَإِنَّ اللَّهَ قَدْ شَاءَ أَنْ يَرَاكَ قَتِيلًا»؛ ای حسین حرکت کن خدا می‌خواهد تو را شهید ببیند، دستورالعملی نهفته است که پس از سال‌ها تمرکز و غم اسلام خوردن به حضرت داده شده و خبر از آن می‌دهد که

بنا است خداوند اراده‌ی خود را از طریق حضرت امام حسین علیه السلام محقق کنند و شهادت حضرت هم قسمتی از آن برنامه است که باید به خوبی برای آن برنامه‌ریزی شود تا نهضت به ثمر برسد. در ضمن رسول خدا صلی الله علیه و آله به آن حضرت خبر دادند «إِنَّ لَكَ فِي الْجَنَّةِ دَرَجَاتٍ لَّا تَنَالُهَا إِلَّا بِالشَّهَادَةِ»<sup>۱۳</sup> در جاتی برای تو در ابدیت گذاشته‌اند که به آن نخواهی رسید مگر با شهادت. و از این طریق حضرت امام حسین علیه السلام را به برنامه‌ریزی با رویکرد شهادت تشویق می‌کنند. در این راستا است که حضرت می‌دانند کار بزرگی به عهده دارند که باید برای انجام آن برنامه‌ریزی کنند و شهادت هم جزء این برنامه است و انصافاً بسیار باید بر روی حرکت حضرت سیدالشهداء علیه السلام تدبیر کرد که در راستای مسیر شهادت خود چقدر عالی برنامه‌ریزی کردند تا در بستر این شهادت آن برنامه‌ی اصلی که نجات اسلام از فتنه‌ی امویان بود به خوبی انجام بگیرد. اگر شهادت یک برنامه‌ی بنیادینی است که حضرت پیش روی خود قرار می‌دهند، به خاطر آن است، که برنامه‌ی اصلی حضرت عملی نمی‌شود مگر با شهادت. لذا به واقع حضرت سیدالشهداء علیه السلام و یارانشان با تمام وجود دست از زنده ماندن شستند تا کربلا به آن شکل خاصش به وجود آمد. ابتدا قلب و روح خود را به عالم بقاء فرستاده بودند و به دنبال آن بودند که تن خود را نیز به دنبال قلب و روح خود روانه کنند. آخرین حربه‌ی امویان اسلحه‌های آن‌ها بود ولی حضرت سیدالشهداء علیه السلام با مدیریتی که شهادت جزء اهداف بنیادین آن بود ما فوق اسلحه‌ها عمل

کردند این است که وقتی خبر خروج امام حسین علیه السلام را از مکه به عمرو بن عاص دادند، گفت: «بدانید سلاح در او کارگر نمی افتد»<sup>۱۴</sup> یعنی نمی توانید با اسلحه هایتان او را مرعوب کنید و از برنامه اش منصرف نمایید. حضرت با روحیه شهادت طلبی فضایی ساختند که ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه می گوید: مردی را که در طف با عمر سعد بود، گفتند: وای بر تو! چگونه ذریه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را کشتید؟! گفت: سنگ زیر دندان تو باد! اگر تو هم با ما بودی و آنچه دیدیم، می دیدی، همان کاری را که ما کردیم تو نیز می کردی، گروهی بر سر ما ریختند، دست به قبضه شمشیر؛ مانند شیر درنده، سواران را از چپ و راست به هم می مالیدند، اگر هم امان می دادیم، نمی پذیرفتند و به مال ما رغبت نداشتند، می خواستند یا از آبشخور مرگ بنوشند یا بر مرگ مستولی شوند و اگر ما دست از آن‌ها برداشته بودیم، جان همه ی افراد سپاه را گرفته بودند؛ ای مادر مرده! اگر این کار را نمی کردیم، چه می کردیم؟!<sup>۱۵</sup>

### سپاه

اصول برنامه را حضرت زینب علیها السلام هم می دانستند، که باید همه ی اصحاب امام حسین علیه السلام اصل را بر شهادت بگذارند تا مرحله ی اول نهضت که خوب شهید شدن است عملی شود. از قضیه ای که نافع بن هلال نقل می کند می توان این نکته را فهمید. نافع بن هلال یکی از اصحاب

۱۴- مختصر تاریخ دمشق، ابن منظور، ج ۷، ص ۱۴۴.

۱۵- شرح نهج البلاغه، ج ۳، ص ۲۶۳.



حضرت بود که به جهت جراحات فراوان در میان کشته‌ها افتاد و شهید نشد. او نقل می‌کند نیمه شب از خیمه بیرون آمدم دیدم حضرت اباعبدالله علیه السلام از خیمه‌ها دور شدند، خود را به حضرت رساندم و از انگیزه‌ی حضرت سؤال کردم که چرا از محیط خیمه‌ها دور شده‌اند و عرض می‌کند یابن رسول الله من نگران شما شدم. امام در پاسخ وی فرمودند آمده‌ام پستی و بلندی‌های اطراف را بررسی کنم که مبادا برای دشمن مخفی گاهی باشد، بعد حضرت رشته کوه‌هایی را به او نشان می‌دهند و می‌گویند: نمی‌خواهی در این تاریکی شب به این کوه‌ها پناهنده شوی و خود را از مرگ برهانی؟ نافع بن هلال خود را به قدم‌های حضرت می‌اندازد و عرض می‌کند مادرم به عزایم بنشیند، من این شمشیر را به هزار درهم و اسیم را به هزار درهم خریداری نمودم، سوگند به خدایی که با محبت تو بر من منت گذاشته است بین من و تو جدایی نخواهد افتاد مگر آن وقت که این شمشیر کُند و این اسب خسته شود. مرحوم مقرر از نافع بن هلال چنین نقل می‌کند که امام علیه السلام پس از بررسی بیابان‌های اطراف به سوی خیمه‌ها برگشت و به خیمه‌ی زینب کبری علیها السلام وارد گردید و من در بیرون خیمه کشیک می‌دادم، زینب کبری علیها السلام عرضه داشت: برادر! آیا یاران خود را آزموده‌ای و به نیت و استقامت آنان پی برده‌ای؟ مبادا در موقع سختی دست از تو بردارند و در میان دشمن تنهایت بگذارند؟ امام علیه السلام در پاسخ وی چنین فرمودند: «وَاللَّهِ لَقَدْ بَلَوْتُهُمْ فَمَا وَجَدْتُ فِيهِمْ إِلَّا الْأَشْوَسَ الْأَقْعَسَ يَسْتَأْنِسُونَ بِالْمَنِيَةِ دُونِي اسْتَيْنَسَ الْوَيْلُ

إلى مَحَالِبِ أُمَّه»<sup>۱۶</sup> آری، به خدا سوگند آن‌ها را آزمودم و آن‌ها را جز دلاوران غرّنده و با صلابت و استوار نیافتم، آنان به کشته شدن در رکاب من آن چنان مشتاق هستند که طفل شیرخوار به پستان مادرش مشتاق است.

نافع می‌گوید: من چون این سؤال و جواب را شنیدم، گریه گلویم را گرفت و به نزد حبیب بن مظاهر آمده و آنچه از امام و خواهرش شنیده بودم به او بازگو نمودم.

حبیب بن مظاهر گفت: به خدا سوگند اگر منتظر فرمان امام علیه السلام نبودیم همین امشب به دشمن حمله می‌کردیم. گفتم حبیب! اینک امام در خیمه‌ی خواهرش می‌باشد و شاید از زنان و اطفال حرم نیز در آن جا باشند، بهتر است تو با گروهی از یاران به کنار خیمه‌ی آنان رفته و مجدداً اظهار وفاداری بنمائید. حبیب با صدای بلند یاران امام را که در میان خیمه‌ها بودند دعوت کرد و ابتدا از بنی هاشم تقاضا کرد به درون خیمه‌های خود برگردند، سپس گفتار نافع بن هلال را برای بقیه‌ی صحابه نقل نمود. همه‌ی آن‌ها پاسخ دادند: سوگند به خدایی که بر ما منت گذاشته و بر چنین افتخاری نائل نموده است اگر منتظر فرمان امام نبودیم، همین حالا با شمشیرهای خود به دشمن حمله می‌کردیم، ای حبیب دلت آرام و چشمت روشن باد.

حبیب بن مظاهر در ضمن دعا به آنان پیشنهاد نمود که بیایید با هم به کنار خیمه بانوان رفته به آنان نیز اطمینان خاطر بدهیم.

چون به کنار آن خیمه رسیدند، حبیب خطاب به بانوان بنی هاشم چنین گفت: ای دختران پیامبر! و ای حرم رسول خدا! اینان جوانان فداکار شما و این‌ها شمشیرهای برآق‌شان است که همه سوگند یاد نموده‌اند این شمشیرها را در غلافی جای ندهند مگر در گردن دشمنان شما و این نیزه‌های بلند و تیز در اختیار غلامان شما است که هم سوگند شده‌اند آن‌ها را فرو نبرند مگر در سینه‌ی دشمنان شما ... همه گریه کردند و به سوی خیمه‌ی خویش باز گشتند.

ملاحظه می‌کنید که حضرت زینب علیها السلام در جریان برنامه‌ی حضرت سیدالشهداء علیه السلام بودند و از حضرت پرسیدند آیا اصحاب آن حضرت می‌توانند برنامه‌ای را که امام می‌خواهند اجراء کنند آن‌ها پیاده کنند؟ به واقع برنامه‌ای که تک تک اصحاب بروند شهید بشوند و بعد حضرت بروند و یکی یکی جسد آن‌ها را بیاورند و خود حضرت هم آخرین شهید باشند کار عجیبی بود. فرض کنید بعضی از اصحاب می‌گفتند یا بن رسول الله شما بروید جلو ما هم به دنبال شما می‌آیم، با این کار همه‌ی برنامه‌ی حضرت به هم می‌خورد. چطور شد که کوچک‌ترین ضعفی که برنامه‌ی حضرت را خراب بکند واقع نشد؟ این همان مدد الهی بود که با نیایش‌های شب عاشورا پایه‌هایش محکم شد.

یک طرف دیگر کربلا موضوع احساس موفقیتی است که حضرت سیدالشهداء علیه السلام و اصحابشان داشتند. وقتی می‌توانیم راز شادمانی و

احساس پیروزی آن حضرت را بشناسیم که متوجه حضور فرهنگ نفاق باشیم که در آن زمان سراسر جهان اسلام را فرا گرفته بود، به طوری که پست ترین افراد جزیره العرب مثل یزید، بدون هیچ ارادتی به اسلام، ولی با شعارهای اسلامی شخصیت های خیثی را بر مردم تحمیل کرده بود و کارها طوری جلو می رفت که از اسلام هیچ چیزی نمی ماند و امام حسین علیه السلام این پردهی نفاق را می شناسند و پاره می کنند. خود حضرت در ترسیم شرایط پیش آمده می گویند: «النَّاسُ عَبِيدُ الدُّنْيَا وَالدِّينُ لِعِقْ عَلَيَّ أَلْسِنَتِهِمْ يَحُوطُونَهُ مَا دَرَّتْ مَعَايِشُهُمْ فَإِذَا مُحْصُوا بِالْبَلَاءِ قَلَّ الدِّيَّانُونَ»<sup>۱۷</sup> مردم بندهی دنیا می باشند و دین در حدّ لعبی است بر روی زبانشان، تا آن موقعی دیندار هستند که معیشت آنان تأمین شود، اما وقتی به وسیلهی بلاء مورد آزمایش قرار بگیرند دین داران قلیل و اندک خواهند بود.

هر اندازه عمیق تر متوجه عمق نفاق آن زمان شویم، به همان اندازه بهتر متوجه پیروزی و راز خوشحالی حضرت علیه السلام می گردیم.

مشکل نفاق آن است که در باطن، تمام گرایش های پست کافران را دارد ولی مدعی اسلامیت است و نه تنها برای مسلمانان ارزش واقعی قائل نیست، بلکه از آن ها کینه ها در دل دارد. در همین رابطه خداوند می فرماید: «أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ أَنْ لَنْ يُخْرِجَ اللَّهُ أَضْغَانَهُمْ»<sup>۱۸</sup> آیا آن مسلمانان ضعیف الايمان که در قلب هایشان نسبت به

۱۷ - بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۳۸۳.

۱۸ - سوره محمد علیه السلام آیه ۲۹.

مؤمنین واقعی کینه دارند، گمان می کنند ما آن کینه‌ها را ظاهر نمی کنیم و شخصیت آن‌ها را رسوا نمی نمایم؟

یکی از تحقیقاتی که بسیار نتیجه‌بخش است تحقیق در رابطه با حادثه‌های بعد از رحلت نبی الله صلی الله علیه و آله است، حزب اموی به سرکردگی ابوسفیان و به کارگردانی معاویه، در عین آن که یک روز هم ایمان نیاوردند طوری در اسلام نفوذ کردند و خود را به خلیفه‌ی اول و دوم و سوم نزدیک نمودند که عملاً کارها به دست آن‌ها افتاد تا آنجا که وقتی حضرت علی علیه السلام خواستند با عزل معاویه از حکومت شام کار را یکسره کنند، امویان حاضر شدند به قیمت نابودی اسلام با علی علیه السلام به مقابله پردازند و جنگ جمل و صفین و نهروان را بر جهان اسلام تحمیل کردند. لذا تا روحیه‌ی امویان را در تاریخ درست نشناسیم نمی توانیم نقش ائمه علیهم السلام، به خصوص نقش حضرت سیدالشهداء علیه السلام را در نجات اسلام از دست این سلسله‌ی خبیث بشناسیم.

موضوع تقابل بین بنی هاشم و بنی امیه به قبل از اسلام برمی گردد. امیه بر سیادت و آقایی برادرش هاشم در بین مردم مکه حسادت می ورزید، زیرا امیه مردی بخیل و بی عفت و حرام‌خوار بود<sup>۱۹</sup> فضائل هاشم به فرزندش عبدالمطلب منتقل شد به طوری که نجابت و سخاوت و حکمت او ذهن‌ها را متوجه خود کرده بود و حُرَب فرزند هاشم نتوانست موقعیت

برجسته‌ی عبدالمطلب را تحمل کند و در برابر عبدالمطلب عَلم دشمنی برافراشت.

اصل دشمنی بنی‌امیه با اسلام را باید در تعلق روحی آن‌ها به ارزش‌های جاهلی دانست که اگر اسلام در بین مردم رواج می‌یافت شخصیتی برای آن‌ها نمی‌ماند. بر مبنای همین روحیه است که یزید وقتی سر مبارک حضرت سیدالشهداء علیه السلام را در جلو خود می‌بیند شعر مشهور خود را می‌خواند که:

لَعِبَتْ هَاشِمٌ بِالْمُلْكِ فَلَا خَبْرٌ جَاءَ وَلَا وَحَى نَزَلَ  
یعنی؛ بنی‌هاشم (پیامبر صلی الله علیه و آله و خانواده‌اش) با مُلک و حاکمیت بازی می‌کردند، در حالی که نه خبری از طرف خدا آمده بود و نه وحی‌ای نازل شده.

وقتی می‌توان به عمق فاجعه‌ی نفوذ امویان در اسلام پی برد که نظری گذرا به شخصیت ابوسفیان فرزند حرب و نوه‌ی امیه بیندازیم، ابوسفیان و تمام خانواده‌اش مانند خواهرش «امّ جمیل» که قرآن به «حمّالة الحطب» از آن یاد کرده و همسر ابوسفیان یعنی هند جگرخوار و فرزندانش معاویه و عُتبه و حنظله و یزید و عَنبسه، تا آنجا که می‌توانستند در خصومت با پیامبر صلی الله علیه و آله کوتاهی نکردند. محوریت هر سه جنگ با پیامبر صلی الله علیه و آله یعنی جنگ بدر و أحد و احزاب با ابوسفیان است، او با فتح مکه مجبور به تسلیم شد و رسول خدا صلی الله علیه و آله به عنوان «طُلُقَاء» او را آزاد کردند و حضرت علی علیه السلام در نامه‌ی خود به معاویه می‌فرماید: «هنگامی که خداوند عرب را فوج فوج

به دین خود داخل ساخت شما از کسانی بودید که یا به جهت رغبت به دنیا و یا از ترس، داخل در اسلام شدید».<sup>۲۰</sup>

از مواردی که حکایت از نپذیرفتن اسلام توسط ابوسفیان و معاویه دارد موردی است که ابن عباس نقل می کند، می گوید: شبی در مسجد مدینه بعد از نماز عشا که مردم پراکنده شدند و به غیر از معاویه و ابوسفیان کسی در مسجد نماند، من در پشت ستونی نشسته بودم، شنیدم که ابوسفیان به معاویه می گوید: بین در مسجد کسی نیست؟

معاویه چراغی به دست گرفت و اطراف مسجد را جستجو کرد، اما مرا ندید. آن گاه ابوسفیان گفت: «یا بُنّی! اوصیک بدین الالباء و الاجداد و ایاک و دین محمد فانه سبب فقرنا و لا یهولنک قول محمد من البعث و النشور»؛<sup>۲۱</sup> ای فرزندم! تو را به آئین پدران و نیاکانت سفارش می کنم و از دین محمد بر حذر می دارم، زیرا این دین سبب فقر و بیچارگی ما شده و سخن محمد در باره ی حشر و روز قیامت تو را نترساند. یا وقتی خلافت به عثمان رسید، ابوسفیان در جمع امویان که عثمان نیز حضور داشت به او گفت: «حکومت پس از قبیله ی تَیْم و عدی به دست تو افتاده، آن را مثل توپ دست به دست بگردان و ارکانش را بنی امیه قرار بده، این جز سلطنت نیست، من بهشت و دوزخ سرم

---

۲۰ - نهج البلاغه، نامه ی ۱۷.

۲۱ - محقق اردبیلی، حدیقة الشیعه، ص ۳۵۵.

نمی‌شود.»<sup>۲۲</sup> ابوسفیان در زمان خلافت عثمان، از کنار قبر حضرت حمزه گذشت، بر روی قبر ایستاد و با پای خود بر آن قبر کوبید و گفت: «ای اباعمار - کنیه حضرت حمزه - اسلام و دینی که توبه خاطر آن با ما جنگیدی و در راه آن کشته شدی، امروز به دست جوانان ما افتاده و آن را به بازیچه گرفته‌اند.»<sup>۲۳</sup>

رسول خدا صلی الله علیه و آله در خواب دیدند بوزینه‌هایی بر بالای منبرشان قرار گرفته‌اند که قرآن در آیه‌ی ۶۰ سوره‌ی اسراء بدان اشاره دارد و می‌فرماید: قرار ندادیم آن رؤیایی که دیدی مگر یک امتحانی برای مردم و شجره‌ی ملعونه را که در قرآن ذکر کردیم، ما آنان را انذار می‌کنیم اما جز بر طغیانشان افزوده نمی‌شود. مفسرین فریقین «شجره‌ی ملعونه» را بنی‌امیه تفسیر کرده‌اند.<sup>۲۴</sup> از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل است که فرمودند: «إِذَا بَلَغَتْ بَنُو أُمَّيَّةِ أَرْبَعِينَ اتَّخَذُوا عِبَادَ اللَّهِ خَوْلًا، وَ مَالَ اللَّهِ نَحْلًا، وَ كِتَابَ اللَّهِ دَغْلًا»؛<sup>۲۵</sup> هنگامی که بنی‌امیه به چهل نفر برسند، بندگان خدا را برده و مال خدا را بخشش و کتاب خدا را وسیله‌ی سوء استفاده قرار می‌دهند. در روایت اهل سنت داریم که: يقول الخطيب البغدادي في تاريخ بغداد (صفحة ۱۸۲ من جزئه الثاني عشر و صفحه ۴۰۳ من جزئه الرابع)، قال

۲۲ - ترجمه‌ی الغدیری فی الکتاب و السنه و الأدب، ج ۱۹، ص ۱۳۷.

۲۳ - ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱ ص ۵۱.

۲۴ - به تفسیر کبیر، فخر رازی، ج ۲۰، ص ۲۳۷، یا الدر المنثور، سیوطی ذیل آیه‌ی ۶۰

سوره‌ی اسراء رجوع شود.

۲۵ - مستدرک الحاکم، ۴/ ۴۷۹ [۴/ ۵۲۶ ح ۸۴۷۶]، و أخرجه ابن عساکر کما فی کنز



رسول الله صلی الله علیه و آله: «إِذَا رَأَيْتُمْ مَعَاوِيَةَ عَلَىٰ مَنبَرِي فَاقْتُلُوهُ». آن هنگام که معاویه را بالای منبر من مشاهده کردید او را بکشید. در خبر داریم که: أَنْ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله كَانَ ذَاتَ يَوْمٍ يَخْطُبُ فَأَخَذَ مَعَاوِيَةَ بِيَدِ ابْنِهِ يَزِيدَ وَخَرَجَ وَلَمْ يَسْمَعْ الْخُطْبَةَ فَقَالَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله لَعَنَ اللَّهُ الْقَائِدَ وَالْمَقُودَ أَيُّ يَوْمٍ يَكُونُ لِهَذِهِ الْأُمَّةِ مِنْ مَعَاوِيَةَ ذِي الْأَسْتَاهِ»<sup>۲۶</sup> روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله خطبه می خواندند، معاویه دست فرزندش یزید را گرفت و خارج شد و خطبه را نشنید، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: لعنت خدا بر کشنده و کشیده شده باد، و وای بر امت من از معاویه که صاحب کفل بزرگ است.

ابوسفیان در فضای رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله و آنچه سقیفه پیش آورد سعی کرد با ایجاد دو دستگی بین مسلمانان آتش فتنه را دامن بزند لذا به خانه علی علیه السلام آمد و گفت: خلافت را به پست ترین خانواده‌ی قریش داده‌اید، به خدا قسم! اگر بخواهی مدینه را پر از سواره و پیاده علیه «ابوفضیل» - کنیه‌ی ابوبکر - می‌کنم. امام که از نیت پلید او خبر داشتند در جواب او فرمودند: «تو همواره به اسلام و مسلمین خیانت کرده‌ای و می‌کنی، ولی هرگز نتوانسته‌ای به آنان ضرر برسانی، هیچ نیازی به سواره و پیاده تو نداریم.<sup>۲۷</sup> همین ابوسفیان چیزی نمی‌گذرد که در جبهه‌ی دفاع از اسلام سقیفه وارد می‌شود و به انصار حمله می‌کند که چرا مدعی خلافت اند<sup>۲۸</sup> و لذا ابوبکر آنچه را که ابوسفیان از زکات با خود آورده بود

۲۶ - علامه حلی، نهج الحق و کشف الصدق، ص ۳۱۰.

۲۷ - ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱، ص ۱۳۰.

۲۸ - همان ج ۲، ص ۱۰.

به او بخشید و ابوسفیان خیلی ظریف وارد نظام تصمیم‌گیری خلافت بعد از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله شد و تاکتیک مبارزه با اسلام را عوض کرد<sup>۲۹</sup> و همچنان حرکت در سایه را ادامه داد تا سیزده سال بعد با خلافت عثمان به بنی امیه گفت: «یا بنی امیه تلقفوها تلقف الکره، و الذی یخلف به أبو سفیان ما زلت أرجوها لکم و لتصیرنَّ إلی صبیانکم وراثته».<sup>۳۰</sup> ای فرزند امیه! خلافت را مثل یک توپ قاب بزنید و به یکدیگر پاس دهید، سوگند به آن چیزی که ابوسفیان به آن قسم می‌خورد  
از قبل همچنان آرزوی به خلافت رسیدن شما را داشتیم، باید آن را به فرزندان خود برسانید.

عبدالله علایلی اهل سوریه می‌نویسد: «طایفه‌ی بنی تیم با تسلط ابوبکر در جریان سقیفه به پیروزی نرسیدند، بلکه این اموی‌ها بودند که به تنهایی پیروز شدند و به همین جهت دولت را با رنگ خود رنگ‌آمیزی کردند و در سیاست‌گذاری‌ها تأثیر کامل داشتند. این در زمانی بود که هنوز خلافت را به دست نگرفته بودند... از ابتدای سلطه‌ی ابوبکر بنی‌امیه تلاش خود را جهت زمینه‌سازی در راستای کودتایی که در نهایت قدرت را به دست گرفتند، آغاز نمودند».<sup>۳۱</sup>

آنچه نباید در مطالعه‌ی تاریخ بعد از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله مورد غفلت قرار گیرد حاکمیت فرهنگ امویان در مناسبات جامعه‌ی نوپای اسلامی

۲۹ - استفاده‌ی حساب‌شده‌ی خلفاء از امویان بر همین اساس است.

۳۰ - مروج الذهب، ج ۱، ص ۴۴۰

۳۱ - عبدالله علایلی، الامام الحسین علیه السلام ص ۱۹۱.

بود، به خصوص با حاکمیت عثمان که از یک طرف ابوذر به جهت اصرار بر باقی ماندن سنت پیامبر صلی الله علیه و آله تبعید می شود و از طرف دیگر مروان حکم و پدرش را که رسول خدا صلی الله علیه و آله از مدینه تبعید کرده بودند به مدینه برگشت داده می شوند و عثمان، مروان را به دامادی انتخاب می کند و همه‌ی امور مملکت اسلام را به او می سپارد و خمس غنائم آفریقا را که بالغ بر ۱۰۰۰۵۲۰ هزار دینار بود به تازه داماد می بخشد.<sup>۳۲</sup> اعمال مروان موجب نارضایتی مردم مدینه و دیگر شهرها شد و بالأخره به قتل عثمان منجر گردید. در حالی که معاویه می دانست با قتل عثمان بهانه‌ای برای خونخواهی به دست خواهد آورد و در چنین فضایی زمینه‌ی خلافت امویان فراهم می شود، لذا در پیغامی که عثمان برای او فرستاد که نیروی کمکی به یاری او بفرستد معاویه دوازده هزار نفر آماده کرد و دستور داد در «ذی خشب» بمانند و خود نزد عثمان رفت، عثمان درباره نیروهای کمکی سؤال کرد، معاویه پاسخ داد: من نزد شما آمده‌ام تا از نظر شما آگاه شوم و به نزد نیروهای کمکی برگردم تا آنان را برای یاری شما بفرستم. عثمان که گویا از نقشه‌ی معاویه آگاه شده بود گفت: نه به خدا قسم تو می خواهی من کشته شوم تا پس از آن بگویی: متوکی انتقام او هستم! برگرد و فوراً مردم را به کمک من بیاور. معاویه برگشت ولی هیچ

نیرویی نفرستاد تا این که عثمان کشته شد.<sup>۳۳</sup> و این نکته را حضرت علی علیه السلام در نامه‌ای که به معاویه دارند، گوشزد می‌کند.<sup>۳۴</sup>

با کشته شدن عثمان و رجوع مردم به علی علیه السلام و بیعت با آن حضرت، با تحریک امویان در داخل، فضای فرهنگی جامعه هرگز آماده‌ی برگشت به اسلامی نبود که باید باشد و معاویه نیز در شام همواره در حال توطئه بود تا علی علیه السلام امکان برگشت دادن اسلام به جامعه را پیدا نکند. تحمیل سه جنگ جمل و صفین و نهروان و کشته شدن حدود صد هزار انسان و بی‌سپرست ماندن ده‌ها هزار خانواده و رواج برادر کشی و کینه‌های قبیله‌ای، همگی مانع آن شد که حضرت به تربیت معنوی جامعه آن طور که شایسته است اقدام کنند. به خصوص که در زمان خلفای گذشته نیز در این امر هیچ اقدامی صورت نگرفت و اکثر افراد جامعه در سطحی‌ترین شکل ممکن باقی مانده بودند و از همه مهم‌تر تقسیم جامعه به شیعه‌ی علی علیه السلام و شیعه‌ی عثمان بود که طرفین در حد تکفیر بر روی هم شمشیر می‌کشیدند و این‌ها زمینه‌ای بود تا معاویه پایه‌های امپراطوری خود را پایه‌ریزی کند و خلافت اسلامی به پادشاهی موروثی تبدیل شود و موجب احیای ارزش‌های جاهلی به جای ارزش‌های اسلامی گردد.

---

۳۳ - تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۷۵.

۳۴ - فیض الاسلام، نهج البلاغه نامه‌ی ۳۷.

معاویه در سال پنجم قبل از بعثت، از مادری به نام هند و پدری به نام ابوسفیان<sup>۳۵</sup> متولد شد و در جنگ بدر و احد و احزاب بر ضد اسلام شرکت کرد. روزی پیامبر صلی الله علیه و آله دیدند ابوسفیان بر شتر سرخ موی سوار است و معاویه آن را می‌راند و برادرش عتبه زمام شتر را به دست گرفته است، فرمودند: «اللهم العن الراكب و القائد و السائق»؛ خدایا! سواره را و آن کس را که افسار شتر را می‌کشد و آن کس را که آن را می‌راند لعنت کن. بالأخره معاویه در فتح مکه مجبور به پذیرش اسلام شد و در سال هجدهم هجری بعد از آن که برادرش «یزید بن ابوسفیان» که حاکم شام بود مُرد، از سوی خلیفه‌ی دوم به حکومت شام منصوب شد و بعد از شهادت حضرت علی علیه السلام در سال چهارم و تحمیل صلح بر امام حسن علیه السلام توانست به آرزوی دیرینه‌ی خود برسد و به اسم خلیفه‌ی مسلمین، فرهنگ جاهلیت اموی را با قالب اسلامی حاکم نماید تا آن جایی که معاویه زمینه را برای ولایتعهدی فرزند میگسار و سگ‌بازش یعنی یزید فراهم کرد و در سال شصتم هجری به هلاکت رسید و یزید به جای او نشست.

همان‌طور که قبلاً در جریان مغیره بن شعبه عرض شد که برای فرزندش مطرف نقل می‌کند، معاویه تلاش می‌کرد نام رسول خدا صلی الله علیه و آله را دفن کند، سراسر خلافت خود را بر مبنای حذف اسلام مدیریت کرد، از رذائل اخلاقی او که در کتب معتبر نقل کرده‌اند سخنی به میان نمی‌آوریم،

---

۳۵- البته مورخین شیعه و سنی در نسبت معاویه به ابوسفیان تشکیک کرده‌اند که موضوع

بحث این مقال نیست، به تاریخ سیاسی اسلام از رسول جعفریان، ج ۲، ص ۴۹۳ و کتاب حزب

علوی و حزب اموی از دکتر محسن حیدری، ص ۳۳۵ رجوع شود.

آنچه برای ما مهم است توجه به نقش امویان در هدم اسلام و تلاش حضرت علی علیه السلام و امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام در جلوگیری از نقشه‌ی آن‌ها است تا جهان اسلام خط مکتب اسلام را از خط آن‌ها جدا نمایند و آن حرکات و افکار به اسم اسلام تمام نشود.

تفاوت نگاه به خلیفه‌ی اول و دوم و سوم با نگاه به معاویه از آن جهت است که معاویه نسبت به خلفاء، رویکرد دیگری دارد به همین جهت در موقعی که حضرت علی علیه السلام خلافت را به دست داشتند همه‌ی همّت خود را بر آن گذاردند که جامعه را از فتنه‌ی معاویه آگاه کنند. در خطبه‌ی ۱۶۲ نهج البلاغه هست که یکی از یاران حضرت اشاره به حوادث بعد از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌کند و از ایشان می‌پرسد: چگونه مردم شما را از این مقام که شایسته‌تر از بقیه بودید باز داشتند؟ حضرت خطاب به او فرمودند: ای برادر اسدی این حرف در چنین شرایطی حرف نسنجیده‌ای است و پس از اشاره به واقعه‌ای که گذشت می‌فرماید: فعلاً از غارتی که صدای آن در گوشه و کنار بلند است سخن بگو که آن داستان پسر ابی سفیان است و نفاقی که در میان است و تلاشی که می‌خواهند با آن نور خدا را خاموش کنند.

درست است که با طرح سقیفه و غفلت از غدیر و بی‌توجهی به حاکمیت امام معصوم، مسیری شروع شد که ناخواسته به جریان حاکمیت فرهنگ اموی میدان داد ولی آنچه موجب خوشحالی حضرت

سیدالشهداء علیه السلام بود نجات جهان اسلام از فرهنگ اُموی بود زیرا در بستر آن فرهنگ چیزی از اسلام باقی نمی ماند تا بخواهیم مردم را متوجه برداشتی عمیق تر از اسلام بگردانیم. تاریخ شناسی عمیق به ما اجازه نمی دهد که مسأله امویان را با اهل سنت مخلوط کنیم، کاری که علمای اهل سنت نیز متوجه آن امر بوده و هستند و اگر این دو موضوع خلط شوند نمی توانیم نتیجه ای شایسته ای بگیریم. مسأله ی نفاقی که با حاکمیت معاویه پیش آمد خیلی پیچیده تر از این ها است که شما بخواهید بگویید این همانی است که در صدر اسلام در سقیفه واقع شد. به همین جهت هم حضرت علی علیه السلام به خلفا کمک می کردند تا در امور مسلمین به بهترین شکل عمل کنند، چون متوجه بودند با حضور خلفاء در حاکمیت جهان اسلام، بستر ادامه ی اسلام هنوز به بن بست نرسیده است که نتوان به آینده امیدوار بود. ولی با حاکمیت معاویه جریانی از نفاق به میدان آمد که در عینی که صد در صد بی دین است ولی خود را صد در صد مسلمان معرفی می کند و مسلمان های واقعی مثل حجر بن عدی را لامذهب به شمار می آورد و به شهادت می رساند، به اسم اسلام بهترین نیروهای اسلام را متهم می کنند که ضد اسلام عمل می کنند، آن قدر در راستای حقانیت خود بستر سازی نمودند که فکر می کردند دیگر کار تمام است و برای همیشه به مراد خود رسیده اند و هر کس را خواستند می توانند با آنگ خروج بر خلیفه ی مسلمین از صحنه ی جامعه مسلمین خارج کنند هر چند آن فرد حجر بن عدی و از آن مهم تر حسین بن علی علیه السلام باشد، خود را به

اسلام چسباندند تا رقیب خود را با اتهام غیر مسلمان بودن از صحنه خارج گردانند.

شبهه نفاقِ امویان که با نیروهای ارزشی کینه داشتند در بعضی از برهه‌های حیات انقلاب اسلامی نیز ظاهر شد و در قالب وفاداری با آرمان‌های انقلاب، ولایی‌ترین فرزندان انقلاب را متهم به تندروی و خرافه‌گرایی کردند که البته در بستر فرهنگ تشیع و با نوری که فرهنگ کربلا در جامعه افشاند، به نتیجه‌ی دلخواهشان نخواستند رسید، ولی این حوادث نیز بسی عبرت آموز خواهد بود! دیگر نمی‌توان این نوع تهمت‌ها را به حساب تفاوت سلیقه و برداشت از انقلاب دانست، بلکه موضوع را باید در اعتقاد و عدم اعتقاد به اهداف اصلی انقلاب دانست به همین جهت مقام معظم رهبری «در سفری که در بیست و دوم اردیبهشت سال هشتاد و هشت یعنی یک ماه قبل از انتخابات دولت دهم به کردستان داشتند فرمودند: «نامزدها سعی کنند در اظهارات با انصاف عمل کنند، گاهی انسان حرف‌های عجیب و نسبت‌های عجیبی می‌شنود، این حرف‌ها مردم را نگران می‌کند... این همه نسبتِ خلاف دادن به این و آن، تخریب اذهان مردم است، واقعیت هم ندارد» بنده هم به همه چیز فکر می‌کردم الا این که چنین تعارض‌هایی با این شدت در درون انقلاب پیش آید. انتقاد می‌توان کرد و جای انتقاد هم بود ولی این تهمت‌ها خبر از چیز دیگری می‌داد که جریانی با رویکرد نفی ارزش‌های انقلاب در زیر پوست انقلاب



لانه کرده است. به همین جهت مقام معظم رهبری «خطاب به دولت آقای احمدی نژاد می فرمایند: «می فهمیم که چطور مجموعه‌ی دولت آماج حملات است، علتش هم همین است که گفتمان این دولت، گفتمان انقلاب است و در جهت انقلاب حرکت می کند»<sup>۳۶</sup> باید هوشیار باشیم که گاهی اشکال گرفتن‌ها عمیق‌تر از این است که ناشی از برداشت غلط یا تفاوت سلیقه با دولتی خاص باشد، جریانی است برای تغییر مبانی انقلاب اسلامی به سوی غرب‌زدگی. ممکن است شخصی بگوید که بنده نوع مدیریتی که برای ادامه‌ی انقلاب و توسعه‌ی آن در نظر دارم غیر از مدیریتی است که دولت نهم و دهم دنبال می کند. این چیزی نیست که انقلاب را تهدید کند ولی یک وقت به اسم توسعه می خواهند انقلاب اسلامی را در فرهنگ غربی ادغام کنند و انتقادهای به جهت آن است که دولت مردان می خواهند بر مبنای ارزش‌های انقلاب اسلامی حرکت کنند و با فاصله گرفتن از تمدن غربی، زمینه‌ی تحقق تمدن اسلامی را فراهم نمایند، انتقاد می کنند که باید با سایر کشورهای دنیا تعامل داشت ولی قصدشان هضم انقلاب اسلامی در نهادهای بین‌المللی است! یک نور و بصیرت حسینی نیاز است تا بتوانیم گرفتار چنین مهلکه‌ای نشویم و بفهمیم چرا حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بین خلفا و معاویه فرق می گذاشتند و چرا امام حسین علیه السلام خوشحال بودند که خداوند کمک کرد اسلام از دست امویان آزاد شد.

حال سؤال بنده این است که آیا اگر عده‌ای به تأسی از مولایشان امام حسین علیه السلام برای نجات انقلاب اسلامی از نفاق که تلاش دارد اسلام را در تمدن غربی ادغام کند، شهید شوند و انقلاب را از چنین مهلکه‌ای نجات دهند خوشحال نخواهند بود؟ اگر مسلمان متعهدی مثل اهل بیت علیهم السلام عمق فاجعه‌ی نفاق درون انقلاب اسلامی را بشناسد آیا لحظه‌ای از پای خواهد نشست؟

به نظر بنده اگر کسی از یک طرف جایگاه تاریخی انقلاب اسلامی را بشناسد و به عظمت قدسی آن پی ببرد و از طرف دیگر متوجه جبهه‌ای بشود که تلاش دارد انقلاب اسلامی را از رسالت تاریخی‌اش باز دارد و معنی گفتار یکی از کاندیداهای دولت دهم را بفهمد که گفت: «تا ما خودمان مردم فقیر داریم چرا باید به مردم فلسطین کمک کنیم» و بفهمد در متن این جمله چراغ سبزی به صهیونیسم نشان داده شده است. و سخت به فکر فرو رود که راه چاره برای عبور از این خطر چیست. حال یک نور غیبی به او بگوید اگر بتوانی شهادتی خاص را برای خود برنامه‌ریزی کنی و از خدا هم تقاضا کنی که در آن شهادت کمک‌ات کند می‌توانی این مسأله را حل کنی، و او احساس کند دارد موفق می‌شود، آیا خوشحال نمی‌شود؟ خدا می‌داند خوشحال‌ترین شخص باید او باشد.

حضرت سیدالشهداء علیه السلام در آن شرایط عمق فاجعه‌ای را که بر سر اسلام آمده بود به خوبی درک کردند و متوجه شدند به مدد الهی در روز عاشورا کار امویان به عنوان فکر حاکم بر جهان اسلام، تمام شد و دیگر فرصتی بیشتر از فرصتی که یک نفر سوار اسب خود شود و پیاده شود،

امکان ادامه‌ی حیات ندارد، معلوم است که خوشحال می‌شوند و لذا در روز عاشورا فرمود: «ثُمَّ أَيُّمُ اللَّهِ لَا تَلْبُثُونَ بَعْدَهَا إِلَّا كَرِيثٍ مَا يُرْكَبُ الْفَرَسُ حَتَّى تَدُورَ بِكُمْ دَوْرَ الرَّحَى وَ تَقْلَقُ بِكُمْ قَلَقَ الْمَحْوَرِ عَهْدُهُ عَهْدُهُ إِلَى أَبِي عَنْ جَدِّي فَأَجْمَعُوا أَمْرَكُمْ وَ شُرَكَاءُكُمْ ثُمَّ لَا يَكُنْ أَمْرُكُمْ عَلَيْكُمْ غَمَةً ثُمَّ اقْضُوا إِلَيَّ وَ لَا تَنْظُرُونِ إِنِّي تَوَكَّلْتُ عَلَى اللَّهِ رَبِّي وَ رَبُّكُمْ مَا مِنْ دَابَّةٍ إِلَّا هُوَ آخِذٌ بِنَاصِيَتِهَا إِنَّ رَبِّي عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ<sup>۳۷</sup> اللَّهُمَّ احْبِسْ عَنْهُمْ قَطْرَ السَّمَاءِ وَ ابْعَثْ عَلَيْهِمْ سِنِينَ كَسَيْنِي يُوسُفَ وَ سَلِّطْ عَلَيْهِمْ غُلَامًا تَقِيفَ فَيَسُومُهُمْ كَأَسَاءَ مُصْبِرَةً - فَإِنَّهُمْ كَذَّبُونَا وَ خَذَلُونَا وَ أَنْتَ رَبُّنَا عَلَيْكَ تَوَكَّلْنَا وَ إِلَيْكَ آتَيْنَا وَ إِلَيْكَ الْمَصِيرُ.»<sup>۳۸</sup> به خدا قسم که به شما مهلتی چون مهلت سوارشدن یک اسب بیش‌تر ندهند تا آن‌که آسیاب زمان شما را در زیر چرخش خرد و ریز کند. آری این عهده‌ی است از پدرم و از جدّم، پس کارتان را با شرکایتان جمع کنید تا بعد از آن بر شما اندوهی نباشد آن‌گاه به من تاخته و مهلت ندهید، من بر خدا که پروردگار من و شما است توکل می‌کنم و هیچ جنبه‌ای نیست مگر آن‌که او پیشانی آن را در دست دارد، پروردگار من بر صراط مستقیم است. خداوندا! باران آسمان را از اینان دریغ فرما و به قحطی‌ای چون قحطی زمان یوسف اینان را مبتلا فرما، خداوندا! غلام ثقیف را بر آنان مسلط فرما تا جام آکنده از بلا و ظلم (ذلت و خواری) را به این‌ها بچشانند، چرا که آنان ما را تکذیب کرده

۳۷ - سوره‌ی یونس، آیه‌ی ۷۱.

۳۸ - سیدبن طاوس، اللهوف علی قتلی الطفوف، ص ۱۰۰.

بی‌یارمان گذاشتند، تویی پروردگار ما، بر تو توکل و به سویت انابه کنیم و مصیر به سوی توست.

عرض شد حضرت اباعبدالله علیه السلام بعد از شهادت امام حسن علیه السلام ده سال به حيله‌های معاویه فکر می‌کردند و می‌دیدند چه می‌کند. حال خداوند آرزوی امام حسین علیه السلام را بر آورده کرد و شرط تحقق آن را گوشزد نمود و شرط پیروزی را آن شهادت‌ها و اسارت‌ها قرار داد و حالا در آخرین ساعات روز عاشورا حضرت متوجه‌اند در حال به نتیجه رسیدن هستند و سایه‌ی سیاه امویان از سر اسلام در حال کنار رفتن است.

عزیزان عنایت داشته باشند اگر مسیری که بنی‌امیه طراحی کرده بودند، تغییر نکرده بود پس از یک نسل که صحابه‌ی پیامبر صلی الله علیه و آله همه رحلت می‌کردند نه تنها از اسلام چیزی نمی‌ماند بلکه جاهلیت اموی چهره‌ای از اسلام ترسیم می‌کرد که مردم برای همیشه از اسلامی که راه نجات بشر بود متنفر می‌شدند. شما حتماً بر روی این مسئله دقت کنید که بنی‌عباس با شعار خون‌خواهی امام حسین علیه السلام از جهان اسلام یارگیری کردند و این نشان می‌دهد که پس از شهادت امام حسین علیه السلام جهت‌گیری جهان اسلام به کلی تغییر کرد. زیرا بنی‌عباس در عین آن که سنی مذهب‌اند به مقابله با امویان برخاستند، پس موضوع نهضت امام حسین علیه السلام موضوعی نیست که بحث شیعه و سنی در آن مطرح باشد. بنی‌عباس سنی مذهب با شعار خون‌خواهی برای امام حسین علیه السلام از کل جهان اسلام یارگیری کردند.

زیرا برنامه‌ی امام حسین علیه السلام برنامه‌ی تغییر مسیر کل جهان اسلام از فرهنگ اموی بود، چیزی که شما در نهضت حضرت امام خمینی» «در جهان اسلام مشاهده نمودید که همه‌ی مسلمانان آن نهضت را از خود دانستند و به مرور جهان اسلام با برکات آن روبه‌رو خواهد شد، همان‌طور که پس از شهادت امام حسین علیه السلام چهار هزار دانشمند از اقصی نقاط جهان اسلام حرکت کردند تا اسلام را ذر مکتب امام صادق علیه السلام آموزش ببینند، مسلم اکثر آن‌ها سنی مذهب بودند، تا آن‌جا که چهار امام اهل سنت مستقیم و یا غیر مستقیم شاگرد امام صادق علیه السلام اند. خطر از این جهت دفع شد که به قول یکی از مورخین؛ بعد از شهادت امام حسین علیه السلام هیچ کس دیگر جرأت اظهار شعارهای امویان را نداشت. به گفته‌ی شهید مطهری» «اگر چنین قیامی که پشت سر آن قیام‌های دیگر صورت گرفت، نبود، اسلام و فکر امویان آن‌چنان به هم آمیخته می‌شد که تفکیک آن‌ها ممکن نبود و با زوال امویان اسلام نیز از میان می‌رفت.

این که بنی‌عباس با شعار خون‌خواهی امام حسین علیه السلام از جهان اسلام یارگیری کردند و بنی‌امیه را حذف نمودند نشان می‌دهد در زمان قیام بنی‌عباس وجدان عمومی آماده‌ی عبور از فرهنگ اموی است. بنی‌عباس به خاطر دشمنی بنی‌امیه هم که بود، بسیاری از سنت‌های پیامبر صلی الله علیه و آله را که از طریق نفاق بنی‌امیه فراموش یا بی‌ارزش شده بود، احیاء کردند و اگر امروز جهان اسلام از حاکمان فاسد و وهابیان اموی صفت آزاد شود به خوبی می‌تواند در کنار شیعه به آرمان‌های بلند اسلامی بیندیشد و راز

امیدواری ما نیز همین است که جهان اسلام همه به یک چیز فکر می کنند. اتحاد بین شیعه و سنی بسیار راحت تر از آنی است که فعلاً دشمن استکباری مانع تحقق آن است.

باید در حادثه های پیش آمده از نقش عنصر نفاق غافل نبود، جریان نفاق طوری می آید که از یک طرف همه ی اسلام را نشانه می گیرد و از طرف دیگر به چهره های اصلی اسلام رنگ بی دینی می زند و طلبکار هم هست و لذا رسوا کردن چنین چهره های بسیار مشکل است و این کار، کار انسان های قدسی است.

این که داریم حضرت سیدالشهداء علیه السلام صبح عاشورا، عمامه ی پیامبر صلی الله علیه و آله را بر سر گذاشتند و به جای لباس جنگ، لباس عادی پوشیدند و نعلین به پا کردند و به جای اسب، سوار شتر شدند و برای لشکر کوفه سخنرانی کردند به جهت آن بود که آن ها را متوجه جنبه ی روحانی خود کنند و به آن ها هشدار دهند به جنگ کسی آمده اند که می خواهد آن ها را از دام امویان نجات دهد و پیرو چنین برنامه ای در سخنرانی خود فرمودند:

«أَيُّهَا النَّاسُ اسْمَعُوا قَوْلِي وَلَا تَعْجَلُوا حَتَّىٰ أُعْظِمَكُم بِمَا يَحِقُّ لَكُمْ عَلَيَّ وَ حَتَّىٰ أُعْذِرَ إِلَيْكُمْ فَإِنِ اعْطَيْتُمُونِي النِّصْفَ كُنْتُمْ بِذَلِكَ أَسْعَدُ وَإِن لَّمْ تُعْطُونِي النِّصْفَ مِنْ أَنْفُسِكُمْ فَاجْمَعُوا رَأْيَكُمْ ثُمَّ لَا يَكُنْ أَمْرُكُمْ عَلَيْكُمْ غُمَّةً ثُمَّ اقْضُوا إِلَيَّ وَلَا تُنظِرُونِ إِنَّ وَلِيَّيَ اللَّهُ الَّذِي نَزَلَ الْكِتَابَ وَ هُوَ يَتَوَلَّى الصَّالِحِينَ ثُمَّ حَمِدَ اللَّهُ وَ أَتَىٰ عَلَيْهِ وَ ذَكَرَ اللَّهُ بِمَا هُوَ أَهْلُهُ وَ صَلَّى عَلَيَّ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله وَ عَلَيَّ

مَلَائِكَةَ اللَّهِ وَ أَنْبِيَائِهِ فَلَمْ يُسْمِعْ مُتَكَلِّمًا قَطُّ قَبْلَهُ وَلَا بَعْدَهُ أُلْبَغُ فِي مَنْطِقِ مَنْهُ  
 ثُمَّ قَالَ أَمَا بَعْدُ فَاَنْسُونِي فَاَنْظُرُوا مَنْ أَنَا ثُمَّ ارْجِعُوا إِلَى أَنْفُسِكُمْ وَعَاتِبُواهَا  
 فَاَنْظُرُوا هَلْ يَصْلُحُ لَكُمْ قَتْلِي وَ انْتِهَاكُ حُرْمَتِي أَلَسْتُ ابْنُ بِنْتِ نَبِيِّكُمْ وَ ابْنُ  
 وَصِيِّهِ وَ ابْنُ عَمِّهِ وَ أَوَّلُ الْمُؤْمِنِينَ الْمُصَدِّقِ لِرَسُولِ اللَّهِ بِمَا جَاءَ بِهِ مِنْ عِنْدِ  
 رَبِّهِ أَوْ لَيْسَ حُمْزَةُ سَيِّدِ الشُّهَدَاءِ عَمِّي أَوْ لَيْسَ جَعْفَرُ الطَّيَّارِ فِي الْجَنَّةِ  
 بِجِنَاحَيْنِ عَمِّي أَوْ لَمْ يَبْلُغْكُمْ مَا قَالَ رَسُولُ اللَّهِ لِي وَ لِأَخِي هَذَا سَيِّدًا  
 شَبَابَ أَهْلِ الْجَنَّةِ فَإِنْ صَدَقْتُمُونِي بِمَا أَقُولُ وَ هُوَ الْحَقُّ وَ اللَّهُ مَا تَعَمَّدَتْ  
 كَذِبًا مُنْذُ عَلِمْتُ أَنَّ اللَّهَ يَمُتُّ عَلَيْهِ أَهْلَهُ وَ إِنْ كَذَّبْتُمُونِي فَإِنَّ فِيكُمْ مَنْ لَوْ  
 سَأَلْتُمُوهُ عَنْ ذَلِكَ أَخْبَرَكُمْ سَأَلُوا جَابِرَ بْنَ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِيَّ وَ أَبَا سَعِيدِ  
 الْخُدْرِيَّ وَ سَهْلَ بْنَ سَعْدِ السَّاعِدِيَّ وَ زَيْدَ بْنَ أَرْقَمَ وَ أَنَسَ بْنَ مَالِكٍ  
 يُخْبِرُوكُمْ أَنَّهُمْ سَمِعُوا هَذِهِ الْمَقَالََةَ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صلوات الله عليه لِي وَ لِأَخِي أَمَا فِي هَذَا  
 حَاجِزٌ لَكُمْ عَنْ سَفْكِ دَمِي»<sup>۳۹</sup>

ای مردم! گفتار مرا بشنوید و شتاب نکنید تا شما را به آنچه حق شما بر  
 من است پند دهم و عذر خود را بر شما آشکار کنم پس اگر انصاف دهید  
 سعادت مند خواهید شد و اگر انصاف ندهید پس نیک بنگرید تا کاری  
 نکنید که برای شما پشیمانی به بار آورد. سپس در باره‌ی من آنچه  
 می خواهید انجام دهید و مهلت ندهید، همانا ولی من آن خدائی است که  
 قرآن را فرو فرستاد و او است سرپرست و یار مردمان شایسته. سپس آن  
 حضرت حمد و ثنای پروردگار را بجا آورد، و به آنچه شایسته بود از او

یاد کرد و بر پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و فرشتگانش و سایر پیمبران درود فرستاد. از هیچ سخنوری پیش از او و نه پس از آن حضرت سخنی بلیغ تر و رساتر از سخنان او شنیده نشد. سپس فرمود: اما بعد، پس نَسَب و نژاد مرا بسنجید و ببینید من کیستم سپس به خود آئید و خویش را سرزنش کنید و بنگرید آیا کشتن من و دریدن پرده ی حرمتم برای شما سزاوار است؟ آیا من پسر دختر پیغمبر شما و فرزند وصی او نیستم، آن کس که پسر عموی رسول خدا و اولین کسی بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله را در آنچه از جانب پروردگارش آورده بود تصدیق کرد؟ آیا حمزه ی سید الشهداء عموی من نیست؟ آیا جعفر بن ابی طالب که با دو بال در بهشت پرواز می کند عموی من نیست؟ آیا به شما نرسیده آنچه رسول خدا صلی الله علیه و آله در باره ی من و برادرم فرمود: که این دو سرور جوانان اهل بهشت هستند؟ پس اگر تصدیق سخن مرا بکنید حق همانست، به خدا از روزی که دانسته ام خدا دروغگو را دشمن دارد دروغ نگفته ام و اگر مرا به دروغ نسبت دهید پس همانا در میان شما کسانی هستند که اگر از آنان پرسید شما را به آنچه من گفتم آگاهی دهند، پرسید از جابر بن عبدالله انصاری، و ابا سعید خُدَری، و سهل بن سعد ساعدی، و زید بن ارقم، و انس بن مالک<sup>۴۰</sup> تا به شما آگاهی دهند که این گفتار را از پیغمبر صلی الله علیه و آله در باره ی من و برادرم شنیده اند، آیا این گفتار رسول خدا صلی الله علیه و آله جلوگیری از ریختن خون من نمی کند؟

---

۴۰- این افراد از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله بودند که در جامعه ی مسلمین حضور داشتند، نه

این که در بین لشکر عمر سعد باشند.



امام در این سخنرانی حجت را بر آنها تمام کرد تا مرز مردم فریب خورده را با امویان جدا کند و در تاریخ بماند که جریان اموی که برنامه‌ی اصلی مبارزه با امام حسین علیه السلام را در دست داشت یک جریان فریب کار است که به هیچ یک از ارزش‌های الهی پای بند نیست. حضرت در خطبه‌ی دومی که صبح عاشورا ایراد کردند متذکر جریان ابوسفیان و امویان شدند و به کوفیان که به جنگ حضرت آمده بودند خطاب کردند «وَأَنْتُمْ - ابْنِ حَرْبٍ وَأَشْيَاعُهُ تَعْتَمِدُونَ وَإِيَّانَا تُخَادِلُونَ أَجَلٌ»<sup>۴۱</sup> و شما اینک به فرزندان ابوسفیان و پیروانش اعتماد نموده‌اید و دست از یاری ما برداشته‌اید. این که حضرت می‌فرمایند: آیا شما نشنیدید که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: من و برادرم سرور جوانان اهل بهشت هستیم. متذکر جریان‌ی می‌شوند که دارد ارزش‌های دینی را به ضد ارزش تبدیل می‌کند و سخن پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را زیر پا می‌گذارد.

حضرت در حدیثی تأکید بر اموی بودن لشکر عمر سعد دارند که وقتی به خیمه‌گاه حضرت حمله می‌کنند آن‌ها را با عنوان «یا شیعة ابي سفيان»<sup>۴۲</sup> خطاب می‌کنند.

آنچه ماوراء روز عاشورا از طریق کربلا واقع شد آن بود که حضرت سیدالشهداء علیه السلام روح زمانه را که جریان نفاق اموی با غفلت خلفاء عوض

۴۱ - بحار الأنوار، ج ۴۵، ص ۹.

۴۲ - سید بن طاوس، اللهوف علی قتلی الطفوف، ص ۱۲۰.

کرده بود، به خود برگرداند و بن بستى را که امویان برای حرکت اسلام به سوى اهداف الهی اش پدید آورده بودند، شکافت، بن بستى که در آن، آن قدر ارزش ها ضد ارزش شد که تا سَبّ و توهین به علی علیه السلام و شهادت فرزند پیامبر صلی الله علیه و آله پیش رفت.

معاویه فضا را طوری تغییر داده بود که طرف به عنوان امام جمعه بالای منبر می رفت و به امیرالمؤمنین علیه السلام رسماً توهین می کرد و امام حسن علیه السلام باید پای منبر می نشستند و اگر بلند می شدند و می رفتند حاکمان اموی طبق فتوای جدشان حکمشان را قتل می دانستند. چرا که اگر کسی متعمداً نماز جمعه را ترک کند و این کار سه بار تکرار بشود از اسلام خارج است. حالا امام جمعه اموی بالای منبر باید خطبه بخواند و امام حسن علیه السلام هم باید پای منبر بنشینند. این عمل آن قدر نهادینه شده بود که یکی از این امام جمعه ها در خطبه ها فراموش کرد به امیرالمؤمنین علیه السلام سَبّ بکند، قبل از آن که نماز را شروع کند گفت خطبه کامل انجام نشد و رفت بالای منبر و سَبّ کرد و خطبه را تمام کرد.

معاویه رسماً طی بخشنامه ای همه ی کارگزاران شهرها را موظف نمود که در خطبه های جمعه و عیدین، صریحاً علی علیه السلام را مورد لعن قرار دهند<sup>۴۳</sup> و این بدعت شوم حدود شصت سال ادامه داشت تا این که از طرف عمر بن عبدالعزیز تعطیل شد. انگیزه ی معاویه این بود که زمینه ی رجوع مردم به اهل البیت علیهم السلام را از بین ببرد تا دیگر کسی نماند که قدرت رویارویی با نظام حاکم امویان را پیدا کند. و هدف اصلی معاویه را در این

کار باید در مبارزه با اسلام دانست، زیرا حقیقتاً علی علیه السلام نمونه‌ی کامل اسلامیت بود، اگر شخصیت آن حضرت زیر سؤال می‌رفت خود به خود آن ارزش‌ها زیر سؤال می‌رفت. به همین جهت وقتی ام سلمه به معاویه نامه نوشت که: «شما خدا و رسول را بر فراز منابر مورد لعن قرار می‌دهید، زیرا علی و آن کسی که او را دوست دارد دشنام می‌دهید و من گواهی می‌دهم که خدا و رسولش علی را دوست داشتند.» معاویه به او اعتنایی نکرد.<sup>۴۴</sup> حالا این فضا را داشته باشید، همین فضا که سبّ امیرالمؤمنین علیه السلام جزء شعارهای نظام است، بعد از شهادت حضرت سیدالشهداء علیه السلام به کلی عوض شد، به همان اندازه طول می‌کشد که سواری سوار بر اسب شود و پیاده گردد، ورق برگشت. وقتی عرض می‌کنم ورق برگشت به همان معنایی است که دیگر بنی امیه نتوانستند به اهدافی که دنبال می‌کردند اصرار کنند و جهت جامعه به سوی دیگری سوق پیدا کرد.

حرکت امام حسین علیه السلام بیش از آن که جنگ و قتال باشد، حرکتی بود برای نفاق‌شناسی پیچیده‌ای که در رگ و پوست جهان اسلام نفوذ کرده بود و بحمدالله همین امروز هم نه تنها شیعیان، بلکه جهان اسلام می‌تواند از آن نهضت تغذیه کند و از بن بست‌های خود خارج شود. بن بست‌هایی که در آن، به قدری ارزش‌ها ضد ارزش شد که تا سبّ و توهین به علی علیه السلام به عنوان ارزشی‌ترین شخصیت اسلام، پیش رفت، درهم شکست. در نهضت

امام حسین علیه السلام روشن شد که چگونه اگر نفاق زیر پوست نظام اسلامی خانه کند دشمنان اسلام بیشتر تأثیرگذار خواهند بود تا یاران اسلام.

نهضت امام حسین علیه السلام طوری فضا را عوض کرد که دیگر امویان تأثیرگذار نبودند و این کار بسیار بزرگی بود و حضرت خوب می دانستند چکار دارند می کنند و امیدواری و شادی حضرت به جهت بی اثر کردن نقش امویان در سراسر تاریخ اسلام بود.

موضوع تأثیرگذار بودن فرهنگ‌های منحرف در اسلام موضوع بسیار مهمی است، چیزی که قبل از انقلاب ما آن را با گوشت و پوست خود احساس می کردیم که چگونه سفیران کشورهای غربی در سرنوشت فرهنگی و اقتصادی جامعه مؤثر بودند و چگونه هدفشان منهدم کردن فرهنگ اسلامی در بین مردم جامعه بود. اگر شما می خواستید برنامه‌ای بریزید که در نظام آموزشی مدارس و دانشگاه‌ها موضوعاتی تدریس شود که به درد مردم می خورد، آن قدر سنگ اندازی می شد که هرگز صورت عملی به خود نمی گرفت. ولی اگر برنامه‌ای ریخته می شد که مثلاً دانشجویان را در یک اردوی مختلط بین دختر و پسر به ایران گردی ببرند، به سرعت تصویب می شد و بودجه‌ی آن آماده می گشت، یعنی هر جا تصمیمات به نفع اسلام بود هرگز تصویب نمی شد و متأسفانه در بعضی موارد هنوز هم در نظام آموزشی ما چنین روحیه‌ای تأثیرگذار است.

با نهضت حضرت امام حسین علیه السلام آنچنان موضوع تأثیرگذاری فرهنگ اموی دگرگون شد که بعد از شهادت حضرت سیدالشهداء علیه السلام، امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام محل رجوع دانشمندان جهان اسلام گشتند تا

علماء از فرهنگ اهل البیت علیهم السلام بهره مند شوند. در حال حاضر شما بخواهید یک دانشگاه هزار نفری را مدیریت کنید و سرویس بدهید چقدر امکانات می‌خواهد؟ این همه جمعیت می‌آمدند و با امکانات لازم تحصیل می‌کردند، این نشان می‌دهد که عملاً کشور در اختیار امام باقر و امام صادق علیهم السلام بوده و به همین جهت هم هارون الرشید احساس خطر کرد و از ترس گسترش شیعیان، امام کاظم علیه السلام را به زندان انداخت که نتیجه‌ای از کارش نگرفت و مأمون، فرزند او مجبور شد امام رضا علیه السلام را ولیعهد خود قرار دهد تا پایه‌های حکومت خود را نگهدارد.

در نهضت امام حسین علیه السلام روشن شد چگونه اگر نفاق زیر پوست نظام اسلامی خانه کند دشمنان اسلام بیشتر تأثیر گذار خواهند بود تا یاران اسلام و در این راستا دیروز «سرجون بن منصور الرومی» مشاور یزید می‌شود و امروز کارشناسان بانک جهانی می‌خواهند به ما مشاوره بدهند، تا دیروز اسلام در فرهنگ رومی ادغام شود و امروز در فرهنگ غربی و باید بدانیم راه کار برون‌رفت از این خطر همیشه امام حسین علیه السلام و فرهنگ ایشان و شهادت بوده است.

برنامه‌ی شهادت حضرت سیدالشهداء علیه السلام را «سرجون بن

منصور الرومی» طراحی کرد، شیخ مفید در ارشاد می‌نویسد:

«لَمَّا وَصَلَتِ الْكُتُبُ إِلَيَّ يَزِيدَ دَعَا سَرْجُونَ مَوْلَى مُعَاوِيَةَ فَقَالَ مَا رَأَيْكَ إِنَّ حُسَيْنًا قَدْ وَجَّهَ إِلَى الْكُوفَةِ مُسْلِمًا بَنَ عَقِيلٍ يُبَايِعُ لَهُ وَقَدْ بَلَغَنِي عَنِ التُّعْمَانِ

بْنِ بَشِيرٍ ضَعْفٌ وَقَوْلٌ سَبِيٌّ فَمَنْ تَرَى أَنْ أَسْتَعْمَلَ عَلَى الْكُوفَةِ وَكَانَ يَزِيدُ عَاتِبًا عَلَى عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ فَقَالَ لَهُ سَرَجُونُ أَرَأَيْتَ مُعَاوِيَةَ لَوْ نُشِرَ لَكَ حَيًّا أَمْ كُنْتَ آخِذًا بِرَأْيِهِ قَالَ نَعَمْ قَالَ فَأَخْرَجَ سَرَجُونُ عَهْدَ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ عَلَى الْكُوفَةِ وَقَالَ هَذَا رَأْيُ مُعَاوِيَةَ مَاتَ وَقَدْ أَمَرَ بِهَذَا الْكِتَابِ فَضَمَّ الْمِصْرَيْنِ إِلَى عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ فَقَالَ لَهُ يَزِيدُ أَفَعَلُ أُبْعَثُ بِعَهْدِ عُبَيْدِ اللَّهِ»<sup>۴۵</sup>

چون نامه‌هایی در رابطه با ورود مسلم ابن عقیل به کوفه، به عنوان نماینده‌ی امام حسین علیه السلام به یزید رسید، یزید سرجون غلام معاویه را طلبید و به او گفت: رأی تو چیست؟ همانا حسین مسلم بن عقیل را به کوفه فرستاده و برای او از مردم بیعت می‌گیرد، و به من رسیده است که نعمان سستی کرده، و گفتار بدی در این باره داشته است به نظر تو چه کسی را به کوفه فرمانروا کنم؟- و یزید در آن هنگام بر عبید الله بن زیاد که حاکم بصره بود خشمناک بود- سرجون گفت: اگر معاویه (پدرت) زنده بود و در این باره رأی می‌داد آن را می‌پذیرفتی؟ گفت: آری، سرجون حکم فرمانداری عبید الله بن زیاد را برای کوفه بیرون آورد و گفت: این رأی معاویه است که خود مُرد ولی دستور به نوشتن این حکم داد، پس حکومت دو شهر (بصره و کوفه) را به عبیدالله بن زیاد سپار، یزید گفت: چنین می‌کنم، حکم عبیدالله را برای او فرستاد.

اگر دیروز «سرجون بن منصور الرومی» مشاور یزید می‌شود و با مطرح کردن عبیدالله برای حکومت کوفه، برنامه‌ی قتل امام حسین علیه السلام را

می‌ریزد، امروز باز همان روم دیروز و غرب امروز است که جریان نفاق را رهبری می‌کند و پیچیده‌ترین جبهه‌ی مقابله با نظام اسلامی را به میان می‌آورد و امروز نیز امام حسین علیه السلام و فرهنگ شهادت است که نظام اسلامی را از دام دشمن منافق می‌رهاند. و این عملی نمی‌شود مگر با شدت دادن به نظام ولایت فقیه و به میدان آمدن نیروهای اصول‌گرای ولایی. نه می‌توان حضور عنصر نفاق را در صدر اسلام نادیده گرفت و متوجه عظمت کار امام حسین علیه السلام نبود و نه امروز می‌توان از حضور جریان نفاق در قالب ادعای اسلامی یکه‌خورد و از عبور از جریان پیچیده‌ی نفاق مأیوس گشت و به جریان فتنه باج داد. راهی که امام حسین علیه السلام در جلو ما گشوده‌اند راهی است که نقشه‌های نفاق را عقیم می‌کند و جمهوری اسلامی بدون آن که به جمهوری ایرانی تبدیل شود، با نشاط کامل به راه خود ادامه می‌دهد.

وقتی متوجه شدیم خداوند با مدد کامل خود تقاضای حضرت سیدالشهداء علیه السلام را برآورده کرد تا حضرت به بهترین نحو مأموریت خود را انجام دهند و به زیباترین شکل کربلا بروز کرد، می‌فهمیم چرا در آخر زیارت عاشورا در سجده ندا سر می‌دهیم: «اللَّهُمَّ لَكَ الْحَمْدُ حَمْدَ الشَّاكِرِينَ لَكَ عَلَىٰ مُصَابِهِمْ»، خدایا! حمد تو را، حمد شکرگذارانی که می‌دانند چگونه بر مصائبشان شکرگذاری کنند.

به نظرم با بحثی که گذشت راز حمدهایی را که در سجده‌ی زیارت عاشورا به تأسی از وجود مقدس امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام انجام می‌دهید، دانسته باشید و این که چرا ما نیز خدا را شکر می‌کنیم که چگونه جهان اسلام را از ظلمات فرهنگ اموی آزاد کرد.

در آخر زیارت عاشورا در حین سجده، عرضه می‌داری خدایا! حمد تو را، آن هم حمد شکرگذاران به جهت آن مصیبتی که بر حسین علیه السلام و یارانش وارد شد و آن همه نتیجه داد و حسین علیه السلام را مسرور نمود. عرضه می‌دارید، خدایا شکر، تازه شکر آنهایی که شاکر هستند. حمد شاکرین، یعنی حمد آنهایی که در نعمت‌ها منعّم را می‌بینند به جهت مصیبتی که بر اصحاب کربلا وارد شده است! این طور سخن گفتن به اصطلاح؛ یک نوع «پارادوکس» است، چون اگر مصیبت است پس چرا جای شکر دارد و اگر چیزی است که شکر دارد، چرا مصیبت است؟ آری مصیبت بزرگی بود که سایه‌ی امویان خواست چهره‌ی اسلام را تیره و تار کند و تا شهادت بهترین فرزندان اسلام جلو آمدند، ولی حمد خدا را به جهت زیبایی‌هایی که به دست امام حسین علیه السلام و یاران او نمایان ساخت و بهترین چهره از اسلام را به نمایش گذاشت. در ادامه می‌گویند:

«الْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَى عَظِيمِ رَزِيَّتِي»؛ «رَزِيَّت» هم به همان معنای مصیبت است می‌فرماید «الْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَى عَظِيمِ رَزِيَّتِي» حمد خدا را به جهت مصیبت بزرگ من که در آن مصیبت لطف خدا نمایان شد و امام به نتیجه‌ای که باید می‌رسیدند، رسیدند، هر چند از جهتی مصیبت بود، آن هم مصیبتی بر تک تک جامعه‌ی اسلامی. راز حمد گفتن در این مصیبت



آن است که در دل آن شهادت، خنده‌ی حسین علیه السلام ظهور کرد، با حمد خدا در این حادثه دارید خدا را با تمام اسماء الهیه و قدرت عالی‌ه‌اش می‌بینید و لذا گفته‌اند کربلا آیت بزرگ خداوند است.

این شروع بحث است تا ان شاء الله اولاً: حرکاتی که ناخواسته به حاکمیت نفاق منجر می‌شود درست شناخته شود. ثانیاً: عنصر نفاق را درست ارزیابی کنیم و از آن ساده نگذریم و گرنه خسارت‌هایی در حد شهادت امام حسین علیه السلام پدید می‌آید. می‌دانید که نگاه نفاق، نگاه قلب دینی ضدّ قدسی است و در آن طوری دین و دینداری تعریف می‌شود که قلب‌ها به عالم قدس و معنویت وصل نیستند اما قلب‌ها قلب‌های دینی است. فقط با اشک می‌شود قلب‌ها به عالم قدس متصل گردد و حسین علیه السلام مأمور پدید آوردن نهضتی است که اشک جزء لاینفک آن است و لذا حضرت صادق علیه السلام در زیارت اربعین خطاب به جدّ بزرگوار خود عرضه می‌دارند: «السَّلَامُ عَلَى الْحُسَيْنِ الْمَظْلُومِ الشَّهِيدِ، السَّلَامُ عَلَى اسِيرِ الْكُرُبَاتِ وَقَتِيلِ الْعَبْرَاتِ»<sup>۴۶</sup> سلام بر حسین مظلوم شهید، اسیر سختی‌ها و بلاها، و کشته‌ی اشک‌های روان. همان‌طور که حضرت سیدالشهداء علیه السلام در معرفی خود و نهضت خود می‌فرمایند: «أَنَا قَتِيلُ الْعَبْرَةِ لَا يَذْكُرُنِي مُؤْمِنٌ إِلَّا اسْتَعْبَرَ»<sup>۴۷</sup>؛ من کشته‌ی اشک‌های روان هستم و این نشان می‌دهد حضرت سیدالشهداء علیه السلام راه حل همیشگی را برای نجات اسلام در چنین فرهنگی

۴۶ - مفاتیح الجنان، زیارت اربعین.

۴۷ - «أمالی الصدوق»، ص ۱۳۷، المجلس الثامن و العشرون.

قرار دادند که دل‌ها با آسمان معنویت همواره در انس باشند<sup>۴۸</sup> و بر جنبه‌های قدسی اسلام تأکید شود.

شهادت و اشک و اعتماد به عالم غیب و امیدواری به مدد‌های معنوی، همه راه‌هایی بود که کربلا برای نابودی خط نفاق در جلو ما قرار داد تا حضور فرهنگ امامت و ولایت همواره در صحنه بماند.

کربلا نشان داد اسلام سطحی و سیاسی و منهای معنویت، بستر تأثیرگذاری عنصر نفاق در جامعه خواهد شد و عبرتی شد که متوجه باشیم اگر کشورگشائی‌های خلیفه‌ی دوم و یا توسعه به روش غربی، بدون تأکید بر معنویت، وارد نظام اسلامی شود کار به حاکمیت معاویه و شهادت امام حسین علیه السلام می‌کشد.

جریان نفاق با انواع ابتلائاتی که برای جامعه به وجود می‌آورد سعی می‌کند از جامعه‌ی اسلامی قداست‌زدائی کند تا بتواند هر که را خواست اسوه و الگو قرار دهد و جریان‌های قدسی واقعی را از جامعه حذف کند و نهضت کربلا در درون خود توان خنثی کردن چنین فتنه‌ای را دارد. باید با دقت بیشتر عقل‌ها را متوجه کربلا نمود و راه خود را هرگز از امام حسین علیه السلام و کربلا جدا نکرد تا در هر حال جریان نفاق امکان تنفس پیدا نکند.

«

»

---

۴۸ - در باره‌ی جایگاه اشک بر امام حسین علیه السلام به کتاب «زیارت عاشورا» به بحث «جایگاه

اشک برای امام حسین علیه السلام» رجوع فرمائید.

## منابع

قرآن

نهج الفصاحه

نهج البلاغه

غرر الحكم و درر الكلم

معنویت تشیع، علامه طباطبائی « انتشارات تشیع سال ۱۳۸۵ »

تفسیر المیزان، علامه طباطبائی « »

بحار الأنوار، محمدباقر مجلسی « »

الكافی، ابی جعفر محمد بن یعقوب کلینی « »

فصوص الحكم، محی الدین ابن عربی

تفسیر علی بن ابراهیم

مصباح الشریعه، ترجمه عبد الرزاق گیلانی

تحف العقول، ابن شعبه حرانی

توحید صدوق

إرشاد القلوب إلى الصواب، شیخ حسن ديلمی

وسائل الشیعه، شیخ حرّعاملی

اعتقادات امامیه، شیخ صدوق و شیخ مفید

علل الشرائع، شیخ صدوق

مستدرک الوسائل، حسین نوری طبرسی

مثنوی معنوی، مولانا محمد بلخی

احیاء علوم الدین، ابو حامد غزالی

امام شناسی، آیت الله حسینی تهرانی « »

معاد شناسی، آیت الله حسینی تهرانی « »

کنز العمال، متقی هندی

کلمات مکنونه، فیض

كشف اليقين في فضائل أمير المؤمنين عليه السلام  
الحكم الزاهرة با ترجمه‌ی انصاری  
ینایع المودة، قندوزی  
احتجاج، ترجمه‌ی غفاری مازندرانی  
فضائل الشيعة، شیخ صدوق  
الخصال، ابن بابویه  
فلاح السائل، سیدین طاووس  
من لا يحضره الفقيه، شیخ صدوق  
الإحتجاج علی أهل اللجاج، احمد بن علی طبرسی  
طرائف الحكم، میرزا احمد آشتیانی  
فضائل پنج تن علیهم السلام در صحاح ششگانه اهل سنت، محمد باقر ساعدی  
فراند السمطین، شیخ الاسلام حموئی  
تفسیر کبیر، فخر رازی  
کنز الفوائد، ابو الفتح کراجکی  
عقبات الانوار فی امامة الأئمة الأطهار  
الفین، علامه حلی، ترجمه‌ی وجدانی  
بصیرت فاطمه زهرا علیها السلام، اصغر طاهرزاده  
تجرید، قوشجی  
منتهی الآمال؛ شیخ عباس قمی  
چگونگی فعلیت یافتن باورهای دینی، اصغر طاهرزاده  
عوالی اللالی؛ ابن ابی جمهر احسائی  
كشف اليقين في فضائل أمير المؤمنين عليه السلام، علامه حلی  
احقاق الحق، شهید قاضی نور الله شوشتری  
إعلام الوری بأعلام الهدی، شیخ طبرسی  
مستدرک، حاکم نیشابوری

- الارشاد، شيخ مفيد  
 كمال الدين و تمام النعمة، شيخ صدوق  
 عيون اخبار الرضا عليه السلام، شيخ صدوق  
 شفاء الصدور في شرح زيارة العاشور، ميرزا ابوالفضل تهراني  
 مروج الذهب، مسعودي  
 أسد الغالب، ابن اثير  
 مسند، احمد حنبل  
 تاريخ ابن كثير شامى  
 كتاب «صفين»، نصر بن مزاحم  
 مجالس المؤمنين، قاضى نورالله شوشترى  
 نهج الحق و كشف الصدق، على رضا كهنسال  
 الرياض النضرة، محب طبرى  
 تاريخ الخميس، الامام الشيخ حسين بن محمد بن الحسن الديار  
 صحيح بخارى  
 صحيح مسلم  
 فى معرفة حجج الله على العباد، قوشجى  
 شرح نهج البلاغه، ابن ابى الحديد  
 بنايع المودة، قُندُوزى شافعى  
 كشف المحجة لثمره المهجته، سيد ابن طاووس  
 مقتل الحسين عليه السلام، خوارزمى  
 معانى الاخبار، شيخ صدوق  
 اللهوف على قتلى الطفوف، سيد بن طاووس  
 إعلام الورى بأعلام الهدى، شيخ طبرسى  
 مختصر تاريخ دمشق، ابن منظور  
 امالى، صدوق

مقتل مقررّم

حدیقه الشیعه، محقق اردبیلی

تفسیر کبیر، فخر رازی

نهج الحق و کشف الصدق، علامه حلی

الامام الحسین، عبدالله علایلی

تاریخ یعقوبی

## آثار منتشر شده از استاد طاهرزاده

- معرفت النفس و الحشر (ترجمه و تنقیح اسفار جلد ۸ و ۹)
- گزینش تکنولوژی از دریچه بینش توحیدی
- علل تزلزل تمدن غرب
- آشتی با خدا از طریق آشتی باخود راستین
- جوان و انتخاب بزرگ
- ده نکته از معرفت النفس
- کربلا، مبارزه با پوچی‌ها (جلد ۱ و ۲)
- زیارت عاشورا، اتحادی روحانی با امام حسین علیه السلام
- فرزندم این چنین باید بود (شرح نامه حضرت علی به امام حسن) «نهج البلاغه، نامه ۳۱»
- فلسفه حضور تاریخی حضرت حجت علیه السلام
- مبانی معرفتی مهدویت
- مقام لیلة القدری فاطمه علیها السلام
- از برهان تا عرفان (شرح برهان صدیقین و حرکت جوهری)
- جایگاه رزق انسان در هستی
- زیارت آل یس، نظر به مقصد جان هر انسان
- فرهنگ مدرنیته و توهم
- دعای ندبه، زندگی در فردایی نورانی
- معاد؛ بازگشت به جدی‌ترین زندگی
- بصیرت فاطمه زهرا علیها السلام
- جایگاه و معنی واسطه فیض
- امام خمینی و خودآگاهی تاریخی

- انقلاب اسلامی، برون رفت از عالم غربی
- انقلاب اسلامی، بازگشت به عهد قدسی
- جایگاه اشراقی انقلاب اسلامی در فضای مدرنیسم
- مبانی نظری و عملی حب اهل البیت
- ادب خیال، عقل و قلب
- عالم انسان دینی
- جایگاه جنّ و شیطان و جادوگر در عالم
- هدف حیات زمینی آدم
- آنگاه که فعالیت های فرهنگی پوچ می شود
- صلوات بر پیامبر صلی الله علیه و آله؛ عامل قدسی شدن روح
- زن، آن گونه که باید باشد
- خطر مادی شدن دین
- چگونگی فعلیت یافتن باورهای دینی
- هنر مردن